

سوره بلد

این سوره، در «مکّه» نازل شده و دارای ۲۰ آیه است

تاریخ شروع

۸ / رمضان المبارک / ۱۴۰۷

۱۳۶۶ / ۲ / ۱۷

محتوای سوره بلد

این سوره در عین کوتاهی، حقایق بزرگی را در بردارد.

۱ - در قسمت اول این سوره، بعد از ذکر سوگندهای پرمumentی، اشاره به این حقیقت شده که: زندگی انسان در عالم دنیا همواره توأم با مشکلات و رنج است، تا از یکسو، خود را برای رفتن به جنگ مشکلات آماده سازد.

و از سوی دیگر، انتظار آرامش و آسودگی مطلق را در این جهان از سر بیرون کند، آرامش مطلق تنها در زندگی آخرت امکان پذیر است و بس.

۲ - در بخش دیگری از این سوره، قسمتی از مهمترین نعمت‌های الهی را بر انسان می‌شمرد، و سپس به ناسپاسی او در مقابل این نعمت‌ها اشاره می‌کند.

۳ - در آخرین بخش این سوره، مردم را به دو گروه: «اصحاب المیمنة» و «اصحاب المشئمة» تقسیم کرده، و گوشه‌ای از صفات اعمال گروه اول (مؤمنان صالح) و سپس سرنوشت آنها را بیان می‌کند، و بعد، به نقطه مقابله آنها یعنی کافران و مجرمان و سرنوشت آنها می‌پردازد. تعییر آیات سوره، بسیار قاطع و کوبنده، جمله بندی‌ها، کوتاه و پرطین، و الفاظ، بسیار مؤثر و گویا است، و شکل آیات و محتوا نشان می‌دهد: این سوره از سوره‌های «مکّی» است.

* * *

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره، از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ) نقل شده که فرمود: مَنْ قَرَأَهَا أُغْطِهُ اللَّهُ الْأَمْنَ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ: «کسی که سوره «بلد» را بخواند، خداوند او را از خشم خود در قیامت در امان می دارد.»^(۱)

و در حدیثی، از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «کسی که در نماز واجب سوره «لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ» را بخواند، در دنیا از صالحان شناخته خواهد شد، و در آخرت از کسانی شناخته می شود که، در درگاه خداوند مقام و منزلتی دارد، و از دوستان پیامبران، شهداء و صالحان خواهد بود.»^(۲)

* * *

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۰.

۲ - «ثواب الاعمال» طبق نقل «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۷۸.

| | |
|---|---|
| ۱ | لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ |
| ۲ | وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ |
| ۳ | وَالِدٌ وَمَا وَلَدَ |
| ۴ | لَقَدْ خَلَقْنَا إِنْسَانَ فِي كَبَدٍ |
| ۵ | أَيْخُسَبُ أُنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ |
| ۶ | يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لِبَدًا |
| ۷ | أَيْخُسَبُ أُنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ |

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - قسم به این شهر مقدس (مکه).

۲ - شهری که تو در آن ساکنی.

۳ - و قسم به پدر و فرزندش (ابراهیم خلیل و فرزندش اسماعیل ذبیح).

۴ - که ما انسان را در رنج آفریدیم (و زندگی او پر از رنج هاست)!

۵ - آیا او گمان می کند که هیچ کس نمی تواند بر او دست یابد؟!

۶ - می گوید: «مال زیادی را (در کارهای خیر) نابود کرده ام»!

۷ - آیا (انسان) گمان می کند هیچ کس او را ندیده (که عمل خیری انجام نداده) است؟!

تفسیر:

سوگند به این شهر مقدس

سنت قرآن در بسیاری از موارد بر این است که: بیان حقایق بسیار مهم را با سوگند شروع می کند، سوگندهایی که خود نیز سبب حرکت اندیشه، فکر و عقل انسان است، سوگندهایی که ارتباط خاصی با همان مطلب مورد نظر دارد.

در اینجا نیز برای بیان این واقعیت که زندگی انسان در دنیا تواًم با درد و رنج است، از سوگند تازه‌ای شروع می کند و می فرماید: «قسم به این شهر مقدس، شهر مکه» (لا أُفْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ).^(۱)

* * *

«شهری که تو ساکن آن هستی» (وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ).

گرچه، در این آیات، نام «مکه» صریحاً نیامده است، ولی با توجه به «مکی» بودن سوره از یکسو، و اهمیت فوق العاده این شهر مقدس از سوی دیگر، پیدا است: منظور همان «مکه» است، و اجماع مفسران نیز بر همین است.

البته، شرافت و عظمت سرزمین «مکه» ایجاد می کند، خداوند به آن سوگند یاد نماید؛ چرا که نخستین مرکز توحید و عبادت پروردگار در اینجا ساخته شده، و انبیای بزرگ، گرد این خانه طوف کرده اند، ولی جمله «وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ» مطلب تازه‌ای در بر دارد، می گوید: این شهر به خاطر وجود پر فیض و

پر برکت تو، چنان عظمتی به خود گرفته که شایسته این سوگند شده است. و حقیقت همین است که: ارزش سرزمین ها به ارزش انسان های مقیم در آن است، مبادا کفار «مکه» تصور کنند اگر قرآن به این سرزمین قسم یاد می کند، برای

۱ - «لا» در اینجا «زائد» است و برای تأکید آمده، البته طبق تفسیر دیگری احتمال دارد «لا» نافیه باشد (در این زمینه توضیح بیشتری در آغاز سوره قیامت نیز داده شده است).

وطن آنها و یا کانون بت هایشان اهمیت قائل شده است، نه، چین نیست، تنها ارزش این شهر (گذشته از سوابق تاریخی خاص آن) به خاطر وجود ذی جود بنده خاص خدا محمد^ص(صلی الله علیه وآلہ) است.

ای «کعبه» را ز یمن قدوم تو صد شرف‌اوی «مروه» را ز مقدم پاک تو صد «صفا» «بطحا»، ز نور طلعت تو، یافته، فروغ *** «یثرب»، ز خاک تو با، رونق و نوا در اینجا تفسیر دیگری نیز وجود دارد و آن این که: «من به این شهر مقدس سوگند یاد نمی کنم، در حالی که احترام تو را هتك کرده اند، و جان و مال و عرضت را حلال و مباح شمرده اند».

و این تبیخ و سرزنش شدیدی است نسبت به کفار قریش، که آنها خود را خادمان، و حافظان حرم «مکه» می پنداشتند، و برای این سرزمن آنچنان احترامی قائل بودند که، حتی اگر قاتل پدرشان در آنجا دیده می شد در امان بود، حتی می گویند: کسانی که از پوست درختان «مکه» بر می گرفتند و به خود می بستند، به خاطر آن در امان بودند. ولی با این حال، چرا تمام این آداب و سنت در مورد پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ) زیر پا گذارده شد؟!
چرا هر گونه اذیت و آزار نسبت به او و یارانش روا می داشتند، و حتی خونشان را مباح می شمردند؟!

این تفسیر در حدیثی، از امام صادق(علیه السلام) نیز نقل شده است.(۱)

* * *

پس از آن می افزاید: «و قسم به پدر و فرزندش» (وَ وَالِدٌ وَ مَا وَلَدَ).

۱ - «مجمع البيان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۳.

در این که منظور از این «پدر» و «فرزنده» کیست؟ تفسیرهای متعددی ذکر کرده اند: نخست این که: منظور از «والد» ابراهیم خلیل(علیه السلام) و از «ولد» اسماعیل ذبیح(علیه السلام) است و با توجه به این که در آیه قبل، به شهر «مکه» سوگند یاد شده و می دانیم ابراهیم(علیه السلام) و فرزندش، بنیانگذار «کعبه» و شهر «مکه» بودند، این تفسیر بسیار مناسب به نظر می رسد، به خصوص این که: عرب جاهلی نیز برای حضرت ابراهیم(علیه السلام) و فرزندش اهمیت فوق العاده ای قائل بود، و به آنها افتخار می کرد و بسیاری از آنها نسب خود را به آن دو می رسانندند.

دیگر این که: منظور آدم و فرزندانش می باشد.

سوم این که: منظور آدم و پیامبرانی هستند که از دودمان او برخاسته اند. و چهارم این که: منظور سوگند به هر پدر و فرزندی است؛ چرا که مسئله تولد و بقاء نسل انسانی در طول ادوار مختلف، از شگفت انگیزترین بدایع خلقت است، و خداوند مخصوصاً به آن سوگند یاد کرده است.

جمع میان این چهار تفسیر نیز، بعيد نیست، هر چند تفسیر اول از همه مناسب تر به نظر می رسد.

* * *

آن گاه، به چیزی می پردازد که هدف نهائی این سوگندها است، می فرماید: «مسلمًا ما انسان را در رنج آفریدیم» (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبْدٍ).

«کبد» به گفته «طبرسی» در «مجمع البیان» در اصل، به معنی «شدت» است، و لذا هنگامی که شیر غلیظ شود «تَكَبَّدَ الْبَنُّ» می گویند.

ولی، به گفته «راغب» در «مفردات»، «کبد» (بر وزن حسد) به معنی دردی است که عارض «کبد» (جگر سیاه) انسان می شود و سپس، به هر گونه مشقت و

رنج اطلاق شده است.

ریشه این لغت هر چه باشد، مفهوم فعلی آن همان رنج و ناراحتی است. آری، انسان از آغاز زندگی، حتی از آن لحظه ای که نطفه او در قرارگاه رحم واقع می شود، مراحل زیادی از مشکلات و درد و رنج ها را طی می کند تا متولد شود، و بعد از تولد در دوران طفولیت، و سپس جوانی، و از همه مشکل تر دوران پیری، مواجه به انواع مشقت ها و رنج ها است، و این است طبیعت زندگی دنیا، و انتظار غیر آن داشتن اشتباه است، اشتباه، و به گفته شاعر عرب:

طَبِعَتْ عَلَى كَدِيرٍ وَ أَنْتَ تُرِيدُهَا صَفْوًا عَنِ الْأَقْدَارِ وَ الْأَكْدَارِ؟
وَ مُكَلَّفُوا الْأَيَامِ ضَلِيلًا طِبَاعِهَا *** مُتَطَلِّبٌ فِي الْمَاءِ حَذْوَةً نَارًا!

«طبیعت جهان بر کدورت است و تو می خواهی * از هر گونه کدورت و ناپاکی پاک باشد؟ هر کس دوران جهان را بر ضد طبیعتش بطلبد * همچون کسی است که در میان امواج آب، شعله آتش جستجو می کند»!(۱)

نگاهی به زندگی انبیاء و اولیاء الله نیز نشان می دهد، زندگی این گل های سرسبد آفرینش نیز، با انواع ناملائمات و درد و رنج ها قرین بود، هنگامی که دنیا برای آنها چنین باشد، وضع برای دیگران روشن است.

و اگر افراد یا جوامعی را می بینیم که، به ظاهر درد و رنجی ندارند یا بر اثر مطالعات سطحی ما است، ولذا وقتی نزدیکتر می شویم، به عمق درد و رنج های همین صاحبان زندگی مرفه آشنا می گردیم، و یا این که: برای مدتی محدود و زمانی استثنائی است که قانون کلی جهان را بر هم نمی زند.

و در آیه بعد می فرماید: «آبا این انسان گمان می کند هیچ کس قادر نیست بر او دست بیابد»؟^۱
 (أَيْخُسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ).^(۱)

اشاره به این که: آمیختگی زندگی انسان با آن همه درد و رنج، دلیل بر این است که او قدرتی ندارد.

ولی، او بر مرکب غرور سوار است، و هر کار خلاف، گناه، جرم و تجاوزی را مرتکب می شود، گوئی خود را در امن و امان می بیند، و از قلمرو مجازات الهی بر کنار تصور می کند، هنگامی که به قدرت می رسد، تمام احکام الهی را زیر پا می گذارد، و مطلقاً خدا را بنده نیست، آیا به راستی چنین می پنداشد که از چنگال مجازات پروردگار رهائی می یابد، چه اشتباه بزرگی!

این احتمال نیز داده شده: منظور ثروتمندانی هستند که می پنداشتند احده توائی ندارد ثروت آنها را بگیرد.

و نیز گفته شده: منظور کسانی هستند که معتقد بودند: احده آنها را در برابر اعمالشان بازخواست نمی کند.

ولی آیه، مفهوم جامعی دارد که، ممکن است همه این تفسیرها را شامل شود.
 بعضی گفته اند: آیه فوق، اشاره به مردی است از قبیله «جمع» که «ابو الاسد» نامیده می شد، او به قدری نیرومند بود که، روی یک قطعه چرم می نشست، ده نفر می خواستند آن را از زیر پای او بکشند، نمی توانستند، چرم پاره پاره می شد و او از جا تکان نمی خورد!^(۲)

ولی، نظر داشتن آیه به چنین فرد یا افراد مغروری، مانع از عمومیت مفهوم

۱ - «آن» در این جمله «مخففه از مثلده» است، و در تقدیر «أَنَّهُ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ» می باشد.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۳.

آن نیست.

* * *

سپس، در ادامه همین سخن می فرماید: «او می گوید من مال زیادی را تباہ کردم» (یهُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبْدًا).

اشاره به کسانی است که، وقتی به آنها پیشنهاد صرف مال در کار خیری می کردند، از روی غرور و نخوت می گفتند: ما بسیار در این راه ها صرف کرده ایم، در حالی که چیزی برای خدا انفاق نکرده بودند، و اگر اموالی به این و آن داده بودند، برای تظاهر و ریا کاری و اغراض شخصی بوده است.

بعضی نیز گفته اند: آیه اشاره است به کسانی که اموال زیادی در دشمنی با اسلام و پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) و توطئه های ضد اسلامی صرف کرده بودند، و به آن افتخار می کردند، همان گونه که در حدیثی آمده است: در روز «جنگ خندق» هنگامی که علی(علیه السلام) «اسلام» را به «عمرو بن عبدود» عرضه نمود، او در پاسخ گفت: **فَأَيْنَ مَا أَنْفَقْتُ فِيْكُمْ مَالًا لُبْدًا: «پس آن همه اموالی که بر ضد شما مصرف کردم چه می شود؟!»**(۱)

بعضی نیز گفته اند: آیه ناظر به بعضی از سران «قریش» مانند «حارث بن عامر» است که مرتکب گناهی شده بود، راه نجات را از پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) سؤال کرد، حضرت دستور کفاره به او داد. او گفت: «اموال من از آن روز که وارد دین اسلام شدم، در کفارات و نفقات نابود شد!».(۲)

جمع میان هر سه تفسیر نیز بی مانع است، هر چند تفسیر اول تناسب بیشتری با آیه بعد دارد.

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۸۰، حدیث ۱۰.

۲ - «مجموع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۳.

تعییر به «اُهْلَكْت» اشاره به این است که: اموال او در حقیقت نابود شده و بهره ای عائدش نمی شود.

«الْبَد» (بر وزن لغت) به معنی شیء مترکم و انبوه است، و در اینجا به معنی مال فراوان است.

* * *

و می افزایید: «آیا گمان می کند هیچ کس او را ندیده و نمی بیند؟! (أُيَحْسَبُ أَنْ كُمْ يَرَهُ أَحَدٌ). او از این حقیقت غافل است که: خداوند نه فقط ظواهر اعمال او را در خلوت و جمع می بیند، بلکه، از اعماق قلب و روح او نیز آگاه است، و از نیات او با خبر، مگر ممکن است خدائی که وجود بی انتهاش به همه چیز احاطه دارد، چیزی را نبیند و نداند؟! این غافلان بی خبرند که بر اثر جهل و ناآگاهی، خود را از مراقبت دائمی پروردگار بر کنار می پندراند. آری، خدا می داند این اموال را از کجا به دست آورده؟ و در چه راهی مصرف کرده است؟! در حدیثی از «ابن عباس» نقل شده است: «پیغمبر اکرم» (صلی الله علیه وآلہ) فرمود: لَا تَرْكُلُ قَدَّمَا الْعَبْدِ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ أُرْبَعَةِ: عَنْ عُمْرِهِ فِيمَا أُفْنَاهُ؛ وَ عَنْ مَالِهِ مِنْ أُئْنَ جَمَعَهُ، وَ فِيمَا ذَا أَنْفَقَهُ؛ وَ عَنْ عَمَلِهِ مَاذَا عَمِلَ بِهِ؟ وَ عَنْ حُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ:

«در قیامت هیچ بنده ای قدم بر نمی دارد تا از چهار چیز سؤال شود: از عمرش که در چه راهی آن را فانی کرده؟ و از مالش که از کجا جمع آوری نموده؟ و در چه راه مصرف کرده است؟ و از عملش که چه کاری انجام داده؟ و از محبت ما اهل بیت!». (۱)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۴ - شیوه همین معنی در تفسیر «روح البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۳۵ نیز آمده است.

کوتاه سخن این که: چگونه انسان مغور می شود، و ادعای قدرت می کند؟ در حالی که زندگی او با درد و رنج عجین است، «اگر مالی دارد به شبی است، و اگر جانی دارد به تبی است!!»

وانگهی، چگونه ادعا می کند: من اموال فراوانی در راه خدا انفاق کرده ام، در حالی که او از نیتش آگاه است، هم کیفیت تحصیل آن اموال نامشروع را می داند، و هم چگونگی صرف کردن ریاکارانه و معرضانه آن را.

* * *

۸ أَلَمْ تَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ

۹ وَ لِسَانًاً وَ شَفَّيْنِ

۱۰ وَ هَدِئِنَاهُ النَّجْدَيْنِ

ترجمه:

۸ - آیا برای او دو چشم قرار ندادیم؟

۹ - و یک زبان و دو لب؟!

۱۰ - و او را به راه خیر و شر هدایت کردیم.

تفسیر:

نعمت چشم و زبان، و هدایت

در تعقیب آیات گذشته، که سخن از غرور و غفلت انسان های طغیانگر می گفت، در آیات مورد بحث، بخشی از مهمترین نعمت های مادی و معنوی الهی را بر این انسان می شمرد، تا از یکسو، غرور و غفلت او را بشکند.

و از سوی دیگر، وادرار به تفکر در خالق این نعمت ها کند، و با تحریک حسن شکرگزاری در درون جانش، او را به سوی معرفت خالق سوق دهد.

نخست می فرماید: «آیا ما برای این انسان دو چشم قرار ندادیم؟! (أَلَمْ تَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ).

* * *

«و یک زبان و دو لب؟! (وَ لِسَانًاً وَ شَفَّيْنِ).

* * *

«وَ اُوْ رَا بِهِ خَيْرٍ وَ شَرِّشَ آگَاهٌ كَرْدِيمْ، وَ هَدَائِيتِ نَمُودِيمْ» (وَ هَدَيْنَاهُ التَّجَذُّيْنِ).
به این ترتیب، در این چند جمله کوتاه، به سه نعمت مهم مادی و یک نعمت بزرگ معنوی که
همه از عظیمترین نعمت‌های الهی است اشاره نموده است: نعمت چشم‌ها، و زبان، و لب‌ها،
از یکسو.

و نعمت هدایت و معرفت خیر و شرّ از سوی دیگر.

(توجه داشته باشید «نَجْدٌ» در اصل به معنی مکان مرتفع است در مقابل «تهاامه» که به
سرزمین‌های پست گفته می‌شود، یا به تعبیر دیگر «بلند بوم» و «پست بوم» است، و در اینجا
کنایه از خیر و شرّ و مسیر سعادت و شقاوت است).(۱)

در اهمیت نعمت‌های فوق همین بس که:

«چشم»، مهمترین وسیله ارتباط انسان با جهان خارج است، شگفتی‌های چشم، به اندازه‌ای
است که، به راستی انسان را به خضوع در مقابل خالق آن وامی دارد، طبقات هفتگانه چشم که
به نام‌های صلبیه (قرنیه) مشیمیه، عنیه، جلدیه، زلالیه، زجاجیه، و شبکیه نامیده شده، هر کدام
ساختمان عجیب، ظریف و شگفت‌انگیزی دارد که، قوانین فیزیکی و شیمیائی مربوط به نور و
آئینه‌ها به دقیقترین وجهی در آنها رعایت شده، به طوری که پیشرفت‌های دورین دوریان های دقیق
عکاسی در برابر آن، موجود بی ارزشی است، و به راستی، اگر در تمام دنیا جز انسان، و در
تمام وجود انسان جز چشم، چیز دیگری نبود، مطالعه شگفتی‌هایش برای شناخت علم و
قدرت عظیم پروردگار کافی بود.

و اما «ازیان»، مهمترین وسیله ارتباط انسان با انسان‌های دیگر و نقل و مبادله

۱ - این تفسیر در حدیثی از امیرمؤمنان علی(علیه السلام) نقل شده (مجمع البیان، ذیل آیات
مورد بحث) و این که بعضی آن را به دو پستان مادر که برآمدگی سینه‌ها است! تفسیر
کرده اند بسیار بعید است، ضمناً تعبیر به «نَجْدٌ» در مورد خیر به خاطر عظمت آن است و در
موردن شرّ از باب تغییب است.

اطلاعات و معلومات از قومی به قوم دیگر، و از نسلی به نسل دیگر است، و اگر این وسیله ارتباطی نبود، هرگز انسان نمی توانست تا این حد در علم و دانش و تمدن مادی و مسائل معنوی ترقی کند.

و اما «لب‌ها»، اولاً - نقش مؤثری در تکلم دارند؛ چرا که بسیاری از مقاطع حروف به وسیله لب‌ها ادا می شود.

از این گذشته، لب‌ها کمک زیادی به جویدن غذا، حفظ رطوبت دهان، و نوشیدن آب می کند و اگر نبودند، خوردن و آشامیدن انسان، و حتی منظره چهره او بر اثر جریان آب دهان به بیرون، و عدم قدرت بر اداء بسیاری از حروف، وضع اسف انگیزی داشت.

و از آنجا که درک حقایق در درجه اول، با چشم و زبان است.

به دنبال اینها به وجود «عقل» و «هدايت عقلاني و فطري» اشاره می کند، تعبير آيه، «هدايت تشرعي» را که به وسیله انبياء و اولياء انجام می گيرد نيز شامل می شود. آري، او هم «ديده بينا» و «آفتاب» را در اختيار انسان گذارده، و هم «راه و چاه» را به او نشان داده، «تا آدمي نگاه كند پيش پاي خويش را».

و با اين همه چراغ فروزان که فرا راه او قرار داده است اگر از بيراهه می رود، باید گفت: «بگذار تا بيفتد و بیند سزاي خويش!»

جمله: وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ: «ما او را از راه خیر و شر آگاه کردیم» علاوه بر این که مسئله اختیار و آزادی اراده انسان را بیان می کند، با توجه به این که: «نَجْد» مکان مرتفع است، اشاره به این است که: پیمودن راه خیر، خالی از مشکلات، زحمت و رنج نیست، همان گونه که بالا رفتن از زمین های مرتفع مشکلاتی دارد، حتی پیمودن راه شر نیز مشکلاتی دارد، چه بهتر که انسان با سعی و تلاشش راه

خیر را برگزینند.

اما در عین حال، انتخاب راه، با خود انسان است، او است که می تواند چشم و زبان را در مسیر حلال یا حرام به گردش درآورد، و از دو جاده «خیر» و «شر» هر کدام را بخواهد، برگزیند.

لذا در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: خداوند متعال به فرزندان آدم می گوید: **يَا بْنَ آدَمَ إِنْ نَازَ عَكَ لِسَانُكَ فِيمَا حَرَّمْتَ عَلَيْكَ فَقَدْ أَعْتَكَ عَلَيْهِ بِطْبَقَتِينِ فَأَطْبِقْ**، وَ إِنْ نَازَ عَكَ بَصَرُكَ إِلَى بَعْضِ مَا حَرَّمْتَ عَلَيْكَ فَقَدْ أَعْتَكَ عَلَيْهِ بِطْبَقَتِينِ فَأَطْبِقْ...: «ای فرزند آدم! اگر زبان خواست تو را وادر به حرام کند، من دو لب را برای جلوگیری از آن در اختیار تو قرار داده ام، لب را فرو بند، و اگر چشم خواهد تو را به سوی حرام ببرد، من پلک ها را در اختیار تو قرار داده ام، آنها را فرو بند!...».(۱)

و به این ترتیب، خداوند وسائل کنترل این نعمت های بزرگ را نیز، در اختیار بشر قرار داده و این یکی دیگر از الطاف بزرگ او است.

جالب این که: آیات فوق در مورد زبان، اشاره به لب ها شده، اما در مورد چشم ها، اشاره به پلک ها نشده است، و این ظاهراً به دو علت است:

یکی این که: نقش لب ها برای سخن گفتن و غذا خوردن و سایر جهات به مراتب بیش از پلک ها در مورد چشم است.

و دیگر این که: کنترل زبان از کنترل چشم به مراتب مهم تر و سرنوشت سازتر است.

* * *

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۸۱.

نکته ها:

۱ - شگفتی های چشم

چشم را معمولاً به یک دستگاه دوربین عکاسی تشبیه می کنند، که با عدسی بسیار ظریف خود، از صحنه های مختلف عکسبرداری می کند، عکس هائی که به جای فیلم روی «شبکیه چشم» منعکس می شود، و از آنجا به وسیله اعصاب بینائی به مغز منتقل می گردد. این دستگاه عکسبرداری فوق العاده ظریف و دقیق، در شبانه روز ممکن است هزاران هزار عکس از صحنه های مختلف بردارد، ولی از جهات زیادی قابل مقایسه حتی با پیشرفته ترین دستگاه های عکسبرداری و فیلمبرداری نیست، زیرا:

۱ - دریچه تنظیم نور (دیافراگم) در این دستگاه، که همان «مردمک چشم» است، به طور خودکار در برابر نور تغییر شکل داده، در مقابل نور قوی تنگ تر و در مقابل نور ضعیف گشادتر می شود، در حالی که دستگاه های عکاسی را باید به وسیله اشخاص تنظیم کرد.

۲ - عدسی چشم بر خلاف تمام عدسی هایی که در دوربین های عکاسی دنیا به کار رفته، دائمًا تغییر شکل می دهد، به طوری که گاه قطر آن $1/5$ میلیمتر است و گاه تا ۸ میلیمتر می رسد! تا آماده عکسبرداری از صحنه های دور و نزدیک شود، و این کار به وسیله عضلاتی که اطراف عدسی را گرفته اند، و آن را می کشند یا رها می کنند، انجام می شود، به طوری که یک عدسی چشم به تنها کار صدھا عدسی را انجام می دهد!

۳ - این دستگاه عکاسی در چهار جهت مختلف حرکت می کند، و می تواند به کمک عضلات چشم، به هر طرف حرکت کرده و فیلمبرداری کند.

۴ - نکته مهم دیگر اینجا است که: در دوربین های عکاسی باید فیلم ها را عوض کنند، و یک حلقه فیلم که تمام شد، باید حلقه دیگری جای آن بگذارند، اما چشم های انسان در تمام طول عمر فیلمبرداری می کنند، بی آن که چیزی از آن عوض شود، این، به خاطر آن است که، در قسمت «شبکیه چشم» که تصویرها روی آن منعکس می شود، دو رقم سلول وجود دارد، سلول های «مخروطی» و «استوانه ای» که دارای ماده بسیار حساسی در برابر نور است، و با کمترین تابش نور تجزیه می شود و امواجی به وجود می آورد که به مغز منتقل، و بعداً اثر آن زائل می شود، و شبکیه مجددآ آماده فیلمبرداری جدید خواهد شد.

۵ - دوربین های عکاسی از موادی بسیار محکم ساخته شده است، ولی دستگاه عکاسی چشم به قدری ظریف و لطیف است که، با مختصر چیزی خراش می یابد و به همین جهت در محفظه محکم استخوانی قرار گرفته، اما در عین ظرافت، از آهن و فولاد بسیار پر دوام تر است.

۶ - مسأله «تنظیم نور» برای فیلمبرداران و عکاسان مسأله بسیار مهمی است، و برای این که تصویرها روشن باشد گاهی لازم است چندین ساعت مشغول تنظیم نور و مقدمات آن باشند، در حالی که چشم در هر شرائطی از نور قوی، متوسط و ضعیف، حتی در تاریکی، به شرط آن که نور بسیار کمی در آنجا باشد، عکسبرداری می کند، و این از عجائب چشم است.

۷ - گاهی ما از روشنائی به تاریکی می رویم، و یا لامپ های برق دفعتاً خاموش می شود، در آن لحظه، مطلقاً چیزی را نمی بینیم، ولی با گذشتن چند لحظه، چشم ما به طور خودکار وضع خود را با آن نور ضعیف تطبیق می دهد، به طوری که وقتی به اطراف خود نگاه می کنیم، تدریجاً اشیاء زیادی را می بینیم و می گوئیم: چشم ما با تاریکی عادت کرد، و این تعبیر عادت که با زبان ساده ادا

می شود، نتیجه مکانیسم بسیار پیچیده ای است که در چشم قرار دارد، و می تواند خود را در زمان بسیار کوتاهی با شرائط جدید تطبیق دهد.

عکس این معنی، به هنگامی که از تاریکی به روشنایی منتقل می شویم نیز صادق است، که در آغاز، چشم ما تحمل نور قوی را ندارد، ولی بعد از چند لحظه خود را با آن تطبیق می دهد و به اصطلاح عادت می کند، این امور هرگز در دستگاه های فیلمبرداری وجود ندارد.

۸ - دستگاه های فیلمبرداری از فضای محدودی می توانند فیلم تهیه کنند، در حالی که چشم انسان تمام نیم دایره افق را که در مقابل او قرار دارد می بیند، و به تعبیر دیگر، ما تقریباً ۱۸۰ درجه، دائرة اطراف خود را می بینیم، در حالی که هیچ دستگاه عکاسی چنین نیست.

۹ - از مطالب عجیب و جالب این که: دو چشم انسان که هر کدام دستگاه مستقلی است، چنان تنظیم شده، که عکس های حاصل از آنها درست روی یک نقطه می افتد، به طوری که اگر کمی این تنظیم به هم بخورد، انسان با دو چشم جسم واحد را دو جسم می بیند! همان گونه که در اشخاص «احول» (دو بین) این معنی مشاهده می شود.

۱۰ - نکته جالب دیگر این که: تمام صحنه هایی که چشم از آن عکسبرداری می کند، به طور وارونه روی شبکیه چشم می افتد، در حالی که ما هیچ چیز را وارونه نمی بینیم، این به خاطر عادت کردن چشم، و حفظ نسبت اشیاء با یکدیگر می باشد.

۱۱ - سطح چشم باید دائماً مرطوب باشد، به طوری که اگر چند ساعتی خشک شود، ضربه شدیدی بر آن وارد می گردد، این رطوبت دائمی از غده های اشک تأمین می شود، که از یکسو وارد چشم شده، و از رگ های بسیار باریک و

ظریفی که در گوشه چشمان قرار دارد بیرون می رود، و به بینی ها متقل می شود، و بینی را نیز مرطوب می کند.

اگر غده های اشک بخشکد، چشم، به خطر می افتد و حرکت پلک ها غیر ممکن می شود، و اگر بیش از حد فعالیت کند، دائمًا اشک بر صورت جاری می شود، یا اگر راه باریک فاضلاب چشم بسته شود، باید دائمًا دستمالی به دست داشته باشیم، آب های زیادی را از صورت خشک کنیم و چه دردسر بزرگی است.

۱۲ - ترکیب اشک (آب چشم)، ترکیب پیچیده ای است، و از بیش از ده عنصر تشکیل می یابد، که در مجموع بهترین و مناسب ترین مایع برای نگهداری چشم است. کوتاه سخن این که: عجائب چشم به قدری زیاد است که، باید روزها نشست، درباره آن سخن گفت، کتاب ها نوشت، و با تمام اینها، ماده اصلی آن را که می نگریم، تقریباً یک تکه پیه بیشتر نیست!

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در آن سخن پرمایه اش می فرماید: اعْجَبُوا لِهَذَا الْإِنْسَانِ يَنْظُرُ بِشَحْمٍ، وَيَكَلِّمُ بِلَحْمٍ، وَيَسْمَعُ بَعْضَمْ، وَيَتَنَفَّسُ مِنْ خَرْمٍ:
«شگفتنا از این انسان که با یک قطعه پیه می بیند، با قطعه گوشتنی سخن می گوید، با استخوانی می شنود، و از شکافی نفس می کشد»! (و این کارهای بزرگ حیاتی را با این وسائل کوچک انجام می دهد).^(۱)

* * *

۲ - شگفتی های زبان

«زبان» نیز به نوبه خود، از اعضاء بسیار شگفت انگیز بدن انسان است، و

۱ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، حکمت ۸

وظائف سنگینی بر عهده دارد، علاوه بر این که کمک مؤثری به بلع غذا می‌کند، در جویدن نیز، نقش مهمی دارد، مرتبأ لقمه غذا را به زیر چکش دندان‌ها هل می‌دهد! و این کار را به قدری ماهرانه انجام می‌دهد که، خود را از ضربات دندان دور نگه می‌دارد، در حالی که دائماً کنار آن و چسبیده به آن است!

گاه، ندرتاً هنگام جویدن غذا، زبان خود را جویده ایم، فریاد ما بلند شده، و فهمیده ایم اگر آن مهارت در زبان نبود، چه بر سر ما می‌آمد؟!

در ضمن، بعد از خوردن غذا، فضای دهن و دندان‌ها را رُفت و روب و تمیز می‌کند. و از این کارها مهمتر، مسأله سخن گفتن است که با حرکات سریع، منظم و پی در پی و حرکت کردن در جهات ششگانه انجام می‌گیرد.

جالب این که: خداوند برای حرف زدن و تکلم، وسیله‌ای در اختیار انسان‌ها قرار داده، که بسیار سهل و آسان و در دسترس همه است، نه خستگی می‌آورد، نه ملالی حاصل می‌شود، و نه هزینه‌ای دارد.

و از آن عجیب‌تر، استعداد تکلم در انسان است، که در روح آدمی به ودیعت گذارده، و انسان می‌تواند جمله‌بندی‌های زیادی را در بی‌نهایت شکل مختلف برای تعبیر از مقاصد فوق العاده متنوع خود انجام دهد.

و باز از آن مهمتر، استعداد وضع لغات مختلف است، که با مطالعه هزاران زبان که در دنیا موجود است، اهمیت آن آشکار می‌شود راستی «الْعَظَمَةُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْفَهَارِ».

* * *

۳ - هدایت به «نجدین»

«نَجْدٌ» چنان که گفتیم، به معنی بلندی یا سرزمین بلند است، و در اینجا

منظور راه «خیر» و راه «شر» است. در حدیثی، از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآلہ) می خوانیم که فرمود: یا أَيُّهَا النَّاسُ! هَمَا تَجْدَنِ: تَجْدُ الْخَيْرَ وَ تَنْجَدُ الشَّرَّ، فَمَا جَعَلَ تَجْدُ الشَّرَّ أَحَبُّ إِلَيْكُمْ مِنْ تَجْدِ الْخَيْرِ:

«ای مردم! دو سرزمین مرتفع وجود دارد: سرزمین خیر، و سرزمین شر، و هرگز سرزمین شر نزد شما محبوب تر از سرزمین خیر قرار داده نشده است.»^(۱)

بدون شک، «تکلیف» و مسئولیت، بدون «شناخت و آگاهی» ممکن نیست، و خداوند طبق آیه فوق، این آگاهی را در اختیار انسان ها قرار داده است.

این آگاهی از سه طریق انجام می گیرد:

از طریق ادراکات عقلی و استدلال.

از طریق فطرت و وجودان بدون نیاز به استدلال.

و از طریق وحی و تعلیمات انبیا و اوصیاء.

و آنچه را مورد نیاز بشر در پیمودن مسیر تکامل است، خداوند به یکی از این سه طریق یا در بسیاری از موارد با هر سه طریق به او تعلیم کرده است.

قابل توجه این که: در این حدیث تصريح شده که، پیمودن یکی از این دو راه بر طبع آدمی آسان تر از دیگری نیست، و این در حقیقت تصور عمومی را که انسان تمایل بیشتری به شرور دارد و پیمودن راه شر برای او آسان تر است، نفی می کند.

و به راستی، اگر تربیت های غلط و محیط های فاسد نباشد، عشق و علاقه انسان به نیکی ها بسیار زیاد است، و شاید تعبیر به تَجَدُّ: «سرزمین مرتفع» در مورد نیکی ها به خاطر همین است؛ زیرا زمین های مرتفع، هوای بهتر و جالب تری دارند و در مورد شرور از باب تغییب است.

۱ - «مجمع البيان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۴ و تفسیر «قرطبي»، جلد ۱۰، صفحه ۷۱۵۵

بعضی نیز گفته اند: این تعبیر، اشاره به ظهور و بروز و آشکار بودن راه خیر و شر است، همان گونه که یک سرزمین مرتفع، کاملاً نمایان است.^(۱)

۱ - همان گونه که به «ماه» و «خورشید»، «قمران» گفته می شود.

- ۱۱ فَلَا افْتَحْ مَالِعَقَبَةِ
 ۱۲ وَمَا أُدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ
 ۱۳ فَكُرَبَةٌ
 ۱۴ أُوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْعَةٍ
 ۱۵ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ
 ۱۶ أُوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ
 ۱۷ ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبَرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ
 ۱۸ أُوْ لِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ
 ۱۹ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْئَمَةِ
 ۲۰ عَلَيْهِمْ نَارٌ مُؤْصَدَةٌ

ترجمه:

- ۱۱ - ولی او از آن گردنه مهم نگذشت.
 ۱۲ - و تو چه می دانی آن گردنه چیست؟!
 ۱۳ - آزاد کردن برده ای.
 ۱۴ - یا غذا دادن در روز گرسنگی.
 ۱۵ - یتیمی از خویشاوندان.
 ۱۶ - یا مستمندی خاک نشین را.
 ۱۷ - سپس از کسانی باشد که ایمان آورده و یکدیگر را به شکیابی و رحمت

توضیه می کنند!

۱۸ - آنها «اصحاب الیمین» اند (که نامه اعمالشان را به دست راستشان می دهند)!

۱۹ - و کسانی که آیات ما را انکار کرده اند افرادی شومند (که نامه اعمالشان به دست چپشان داده می شود).

۲۰ - بر آنها آتشی است فرو بسته (که راه فراری از آن نیست)!

تفسیر:

گردنه صعب العبور!

به دنبال ذکر نعمت های بزرگی که در آیات قبل آمده بود، در آیات مورد بحث، بندگان ناسپاس را مورد ملامت و سرزنش قرار می دهد، که چگونه با داشتن آن همه وسائل سعادت، راه نجات را نپیموده اند، نخست می فرماید:

«این انسان ناسپاس از آن گردنه بزرگ بالا نرفت» (فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ). (۱)

در این که منظور از «عقبه» در اینجا چیست؟ آیات بعد آن را تفسیر می کند.

* * *

می فرماید: «تو نمی دانی آن گردنه چیست؟» (وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ).

* * *

۱ - ظاهر این است «لا» در این جمله «نافیه» و «خبریه» است، و این که بعضی آن را به معنی نفرین و یا استفهمایه دانسته اند، بسیار بعید به نظر می رسد، تنها اشکالی که در اینجا وجود دارد این است: «لا» هنگامی که بر سر فعل ماضی در آید غالباً تکرار می شود، همان طور که در آیه ۳۱ سوره «قیامت» می خوانیم: فَلَا صَدَّقَ وَ لَا صَلَّی: «نه صدقه داد و نه نماز گذارد»، در حالی که در آیه مورد بحث تکرار نشده.

ولی چنان که مرحوم «طبرسی» در «معجم البیان» آورده، گاه بدون تکرار نیز استعمال می شود. «فخر رازی» و «قرطبی» در تفسیرهای خود از بعضی از بزرگان ادبیات عرب نقل کرده اند که اگر «لا» به معنی «لَمْ» باشد تکرار لازم نیست، این احتمال را نیز داده اند که در اینجا در تقدیر تکرار شده: «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَ لَا فَكُّ رَقَبَةٌ وَ لَا أطْعَمَ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ».

«آزاد کردن برده است» (فَكُلْ رَقْبَةً).

* * *

«يا اطعام کردن در روز گرسنگی» (أُو إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْنَغَةً).

* * *

«يتیمی از خویشاوندان را» (يَتِيمًاً ذَا مَقْرَبَةً).

* * *

«يا مستمندی به خاک افتاده را» (أُو مِسْكِينًاً ذَا مَتْرَبَةً).

به این ترتیب، این گردنه صعب العبور را که انسان های ناسپاس هرگز خود را برای گذشتن از آن آماده نکرده اند، مجموعه ای است از اعمال خیر، که عمدتاً بر محور خدمت به خلق، کمک به ضعیفان و ناتوان ها دور می زند، و نیز مجموعه ای از عقائد صحیح و خالص است که در آیات بعد به آن اشاره شده.

و به راستی، گذشتن از این گردنه با توجه به علاقه شدیدی که غالب مردم به مال و ثروت دارند، کار آسانی نیست.

اسلام و ایمان با ادعا و گفتار حاصل نمی شود، بلکه در برابر هر فرد مسلمان و مؤمن، گردنه های صعب العبوری است که باید از آنها، یکی بعد از دیگری به حول و قوه الهی، و با استمداد از روح ایمان و اخلاق بگذرد.

بعضی، «عقبه» را در اینجا به معنی هوای نفس تفسیر کرده اند، که جهاد با آن را پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ) طبق حدیث معروف، «جهاد اکبر» نامید.

البته، با توجه به این که خود آیات، «عقبه» را در اینجا تفسیر کرده، باید مراد از این تفسیر چنین باشد که: گردنه اصلی، «گردنه هوای نفس» است، و اما آزاد کردن برده‌گان، و اطعام مسکینان، مصدقه های روشنی از مبارزه با آن محسوب می شود.

بعضی دیگر از مفسران گفته اند: منظور از این «عقبه» گردنه صعب العبوری است در قیامت، همانطور که در حدیثی از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآلہ) آمده است:

إِنَّ أُمَّامَكُمْ عَقَبَةً كَوُودًا لَا يَجُوزُهَا الْمُشْلُونَ، وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أُخَفِّفَ عَنْكُمْ لِتَلْكَ الْعَقَبَةَ! «پیش روی شما گردنه صعب العبوری است که سنگین باران از آن نمی گذرند، و من می خواهم بار شما را برای عبور از این گردنه سبک کنم»!(۱)

البته، این حدیث که از پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) نقل شده، به عنوان تفسیر آیه مورد بحث نیست، ولی مفسران از آن چنین برداشتی کرده اند، و این برداشت با توجه به تفسیری که صریحاً در خود آیات آمده مناسب به نظر نمی رسد، مگر این که منظور این باشد: گردنه های صعب العبور قیامت، تجسمی است از طاعات سخت و سنگین این جهان و گذشتن از آنها فرع بر گذشتن از اینها است (دقیق تر).

قابل توجه در اینجا، تعییر به «اقتحام» از ماده «اقتحام» است که در اصل، به معنی ورود در کار سخت و خوفناک(۲) یا دخول و گذشتن از چیزی با شدت و مشقت است(۳) و این نشان می دهد گذشتن از این گردنه، کار آسانی نیست، و تأکیدی است بر آنچه در آغاز سوره آمده، که فرمود: «ما انسان را در درد و رنج آفریدیم» هم زندگی او توأم با رنج است و هم اطاعت فرمان پروردگار، توأم با مشکلات می باشد.

در سخنی از امیر مؤمنان علی(علیه السلام) می خوانیم: إِنَّ الْجَنَّةَ حُفَّتْ بِالْمَكَارِهِ وَ إِنَّ النَّارَ حُفَّتْ بِالشَّهَوَاتِ: «بهشت در میان ناملائمات پیچیده شده و دوزخ در لابلای شهوات». (۴)

* * *

۱ - «مجمع البيان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۵.

۲ - «مفردات راغب».

۳ - تفسیر «کشاف».

۴ - «نهج البلاغه»، خطبه ۱۷۶.

در آیه بعد، در ادامه تفسیری که برای این گردنۀ صعب العبور بیان فرموده، می‌افزاید: «سپس از کسانی بوده باشد که ایمان آورده، و یکدیگر را به صبر و استقامت و ترحم و عطوفت توصیه می‌کنند» (ثُمَّ كَانَ مِنَ الظِّينَ أَمْنُوا وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبَرِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ).

به این ترتیب، کسانی از این گردنۀ سخت عبور می‌کنند که، هم دارای ایمان هستند، هم اخلاق والائی همچون دعوت به صبر و عواطف انسانی دارند، و هم اعمال صالحی همچون آزاد کردن بردگان، اطعام یتیمان و مسکینان انجام داده اند.

یا به تعبیر دیگر: در سه میدان ایمان، اخلاق و عمل گام بگذارند و سر بلند و سرافراز بیرون آیند، اینها هستند که می‌توانند از آن گردنۀ صعب العبور بگذرند.

تعبیر به «ثُمَّ» (بعد) همیشه به معنی تأخیر زمانی نیست، تا لازمه این سخن آن باشد که اول اطعام و انفاق کنند، و بعد ایمان آورند، بلکه، در این گونه موارد – همان گونه که جمعی از مفسران تصریح کرده اند – برای بیان برتری مقامی است؛ چرا که مسلماً رتبه ایمان، و توصیه به صبر و مرحمت، بالاتر از کمک به نیازمندان است، بلکه اعمال صالح از آن ایمان و اخلاق سرچشمه می‌گیرد و ریشه همه آنها را باید در اعتقادات و خلقيات عالی جستجو کرد.

بعضی نیز احتمال داده اند: «ثُمَّ» در اینجا به معنی تأخیر زمانی است؛ چرا که اعمال خیر، گاه سرچشمه گرایش به ایمان می‌شود، و مخصوصاً در تحکیم مبانی اخلاق مؤثر است؛ زیرا خلق و خوی انسان، نخست به صورت « فعل » است، بعد به صورت « حالت » و سپس « عادت » و بعد از آن به صورت « ملکه » در می‌آید.

تعبیر به «تَوَاصَوْا» که مفهومش سفارش کردن به یکدیگر است، نکته مهمی در بر دارد، و آن این که: مسائلی همچون صبر و استقامت در طریق اطاعت

پروردگار، مبارزه با هوای نفس، و همچنین تقویت اصل محبت و رحمت، نباید به صورت فردی در جامعه باشد، بلکه باید به صورت یک جریان عمومی در کل جامعه درآید، و همه افراد یکدیگر را به رعایت و حفظ این «اصول» توصیه کنند، تا این طریق پیوندهای اجتماعی نیز محکم تر شود.

بعضی گفته اند: «صبر» در اینجا اشاره به شکیابی در اطاعت فرمان خدا و اهتمام به اوامر او است، و «مرحمت» اشاره به محبت نسبت به خلق خدا است، و می دانیم اساس دین را ارتباط با «خالق» و «خلق» تشکیل می دهد، و به هر حال، صبر و استقامت ریشه اصلی هر گونه اطاعت و بندگی و ترک گناه و عصیان است.

و در پایان این اوصاف، مقام صاحبان آن را چنین بیان می کند: «آنها اصحاب اليمين هستند» (أُولِئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ).

و نامه اعمالشان به نشانه مقبول بودن در درگاه پروردگار، به دست راستشان داده می شود. این احتمال نیز داده شده: «میمَنَةٌ» از ماده «یمن» و برکت است، یعنی آنها صاحبان برکتند که وجودشان هم برای خودشان برکت دارد، و هم برای جامعه.

آن گاه به نقطه مقابل این گروه، یعنی آنها که نتوانستند از این گردنۀ صعب العبور بگذرند، پرداخته، می فرماید: «کسانی که به آیات ما کافر شدند افرادی شوم هستند که نامه اعمالشان به دست چیشان داده می شود» (وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْئَمَةِ). و این نشانه آن است که دستشان از حسنات تهی، و نامه اعمالشان از سیئات

سیاه است.

«مشئمَة» از ماده «شُؤم» نقطه مقابل «مَيْمَنَة» از ماده «یمن» است، یعنی این گروه کافر، افرادی شوم و نامیمونند، که هم سبب بدبختی خودشانند، و هم بدبختی جامعه، ولی از آنجا که شوم بودن و خجسته بودن در قیامت به آن شناخته می شود که نامه اعمال افراد در دست چپ، یا در دست راست آنها باشد، بعضی این تفسیر را برای آن پذیرفته اند، به خصوص این که ماده «شُؤم» در لغت به معنی گرایش به چپ نیز آمده است.^(۱)

* * *

و در آخرین آیه این سوره، اشاره کوتاه و پر معنائی به مجازات گروه اخیر کرده، می فرماید: «بر فراز آنها آتشی است فروپسته! که راه فراری از آن نیست (عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤْصَدَةٌ)». «مُؤْصَدَة» از ماده «ایصاد» به معنی بستن در و محکم کردن آن است، ناگفته پیدا است: انسان در اطاقی که هوای آن کمی گرم است می خواهد درها را باز کند، نسیمی بوزد و گرمی هوا را تعديل کند، حال باید فکر کرد در کوره سوزان دوزخ، هنگامی که تمام درها بسته شود، چه حالی پیدا خواهد شد؟!

* * *

نکته ها:

۱ - منظور از «فَكَ رَقْبَهُ ظَاهِرًا هَمَانَ آزادَ كَرْدَنَ بَرَدَگَانَ وَ بَنَدَگَانَ اَسْتَ» در حدیثی آمده است: مرد اعرابی خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) آمده، عرض کرد: ای رسول خدا! عملی به من تعلیم کن که مرا داخل بهشت کن، فرمود: إِنْ كُنْتَ أَفْصَرْتَ النُّخْطَبَةَ لَقَدْ أَغْرَضْتَ الْمَسْأَلَةَ: «اگر چه سخن کوتاهی گفتی، اما مطلب

۱ - تفسیر «ابوالفتح رازی»، جلد ۱۲، صفحه ۹۷ و «المنجد»، ماده «شام».

را به خوبی عرضه داشتی» (یا این که گرچه سخن کوتاهی گفتی، اما مقصود خود را به خوبی بیان کردی).

پس از آن افزوود: **أَعْتِقِ النَّسَمَةَ وَ فُكِّ الرَّقَبَةَ**: «بردگان را آزاد کن و گردن ها را (از طوق بردگی) بگشا».

راوی سؤال می کند: مگر این دو، یکی نیست؟
فرمود: نه، منظورم از اول این است که: مستقلًاً بردہ ای را آزاد کنی، و در دوم این که: کمک به پرداخت قیمت آن نمائی تا آزاد شود.

سپس فرمود: وَ الْفَىءَ عَلَى ذِي الرَّحْمِ الظَّالِمِ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ فَأَطْعُمُ الْجَائِعَ، وَاسْقِ الظَّمَآنَ، وَأُمْرِ بِالْمَعْرُوفِ، وَأَنْهَا عَنِ الْمُنْكَرِ، فَإِنْ لَمْ تَطْقُ ذَلِكَ فَكُفَّ لِسَانَكَ إِلَّا مِنَ الْخَيْرِ:
«نسبت به خویشاوندانی که به تو ستم کرده و از تو بریده اند، باز گرد (و به آنها نیکی کن) و اگر چنین کاری ممکن نشود، گرسنگان را سیر و تشنگان را سیراب کن، امر به معروف و نهی از منکر نما، و اگر توانایی بر این کار نیز نداری (لا اقل) زبان خود را جز از نیکی بازدار». (۱)

۲ - بعضی از مفسران «فک رقبه» را به معنی آزاد کردن گردن خویش از زیر بار گناهان از طریق توبه، یا آزاد کردن خویش از عذاب الهی از طریق تحمل طاعات دانسته اند، ولی با توجه به آیاتی که بعد از آن آمده و نسبت به یتیم و مسکین توصیه می کند، ظاهراً منظور همان آزاد کردن بردگان است.

۳ - «مسغَبَة» از ماده «سَعَبَ» (بر وزن غضب) به معنی «گرسنگی» است بنابراین، «یوم ذی مسغَبَة» به معنی روز گرسنگی است، گرچه همیشه گرسنگان در جوامع بشری بوده اند، ولی این تعبیر، تأکیدی است بر اطعام گرسنگان در ایام

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۸۳.

قحطی و خشکسالی و مانند آن. برای اهمیت این موضوع، و الا اطعام گرسنگان همیشه از افضل اعمال بوده و هست.

در حدیثی، از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآلہ) می خوانیم: مَنْ أُشْبِعَ جائِعًا فِي يَوْمٍ سَعْبَادَ حَلَّهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ بَابِ مِنْ أُبُوابِ الْجَنَّةِ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا مَنْ فَعَلَ مِثْلَ مَا فَعَلَ: «کسی که گرسنه ای را در ایام قحطی سیر کند خدا او را در قیامت از درهای بهشت وارد می سازد که هیچ شخص دیگری از آن وارد نمی شود، جز کسی که عملی همانند عمل او انجام داده باشد».(۱)

۴ - «مَقْرَبَة» به معنی قرابت و خویشاوندی است، و تأکید روی یتیمان خویشاوند نیز به خاطر ملاحظه اولویت ها است، و گرنه همه یتیمان را باید اطعام و نوازش نمود، این نشان می دهد: خویشاوندان در مورد یتیمان فامیل خود مسئولیت سنگین تری دارند.

از این گذشته، سوء استفاده هائی که مخصوصاً در آن عصر در این زمینه نسبت به اموال یتیمان خویشاوند می شده، ایجاب می کرده است: هشدار خاصی در مورد این گردنده صعب العبور داده شود.

«ابوالفتح رازی» معتقد است: «مَقْرَبَة» از ماده «قرابت» نیست، بلکه از ماده «قُرَب» است و اشاره به یتیمانی است که از شدت گرسنگی گونی پهلوهایشان به هم چسبیده است،(۲) ولی این تفسیر بسیار بعید به نظر می رسد.

۵ - «مَقْرَبَة» مصدر میمی از ماده «ترب» (بر وزن طرب) در اصل از «تراب» به معنی «خاک» گرفته شده، و به کسی می گویند که، بر اثر شدت فقر، خاک نشین شده، باز در اینجا تأکید روی این گونه مسکین ها به خاطر اولویت آنها است و الا اطعام همه مسکینان از اعمال حسن است.

۱ - «مجمع البيان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۵.

۲ - تفسیر «ابوالفتح رازی»، جلد ۱۲، صفحه ۹۶.

در حدیثی آمده است: «امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) هنگامی که می خواست غذا بخورد، دستور می فرمود: سینی بزرگی کنار سفره بگذارند، و از هر غذائی که در سفره بود، از بهترین آنها بر می داشت و در آن سینی می گذشت، سپس دستور می داد: آنها را برای نیازمندان ببرند، بعد این آیه را تلاوت می فرمود: «فَلَا أُقْتَحِمَ الْعَقَبَةُ...».

سپس می افروزد: خداوند متعال می دانست که همه قادر بر آزاد کردن برگان نیستند، راه دیگری نیز به سوی بهشتیش قرار داد!». (۱)

خداوند! ما را از چنین عذاب جانگدازی در پناه لطفت حفظ کن.
پروردگار!! گذشتن از عقبه هائی که در پیش داریم جز به توفیق تو میسر نیست توفیقت را از
ما دریغ مفرما.
بار الها! ما را در صف اصحاب المیمنه جای ده، و با نیکان و ابرار محسور نما.

آمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره بلد

۱ - «کافی»، طبق نقل تفسیر «المیزان»، جلد ۲۰، صفحه ۴۲۴.

سوره الشمس

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۱۵ آیه است

محتوای سوره الشمس

این سوره که در حقیقت سوره «تهذیب نفس» و «تطهیر قلوب از ناپاکی‌ها و ناخالصی‌ها» است، بر محور همین معنی دور می‌زند، منتهای در آغاز سوره به یازده موضوع مهم از عالم خلق و ذات پاک خداوند، برای اثبات این معنی که فلاح و رستگاری در گرو تهذیب نفس است، قسم یاد شده، و بیشترین سوگندهای قرآن را به طور جمعی در خود جای داده است. و در پایان سوره، به ذکر نمونه‌ای از اقوام متمرد و گردنش کش یعنی قوم «ثمود» - که به خاطر ترک تهذیب نفس در شقاوت ابدی فرو رفتند، و خداوند آنها را به مجازات شدیدی گرفتار کرد - می‌پردازد، و با اشاره کوتاهی به سرنوشت آنها سوره را پایان می‌دهد.

در حقیقت، این سوره کوتاه یکی از مهمترین مسائل سرنوشت ساز زندگی بشر را بازگو می‌کند، و نظام ارزشی اسلام را در مورد انسان‌ها مشخص می‌سازد.

* * *

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره همین بس که، در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده است: **مَنْ قَرَأَهَا فَكَانَمَا تَصَدَّقَ بِكُلِّ شَيْءٍ طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ!** «هر کس آن را بخواند گوئی به تعداد تمام اشیائی که خورشید و ماه بر آنها می‌تابد در راه خدا صدقه داده است»! (۱)

و مسلماً این فضیلت بزرگ از آن کسی است که، محتوای بزرگ این سوره کوچک را در جان خود پیاده کند، و تهذیب نفس را وظیفه قطعی خود بداند.

۱ - «مجمع البيان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۶.

- | | |
|----|---------------------------------------|
| ۱ | وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا |
| ۲ | وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا |
| ۳ | وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا |
| ۴ | وَاللَّيْلِ إِذَا يَعْشَاها |
| ۵ | وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا |
| ۶ | وَالأَرْضِ وَمَا طَحَاها |
| ۷ | وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا |
| ۸ | فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا |
| ۹ | قَدْ أُفْلَحَ مَنْ زَكَاهَا |
| ۱۰ | وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَاهَا |

ترجمه:

- به نام خداوند بخشنده بخشايشگر
- ۱ - سوگند به خورشید و تابندگیش.
 - ۲ - و به ما هنگامی که بعد از آن در آید.
 - ۳ - و به روز هنگامی که زمین را روشن سازد.
 - ۴ - و به شب آن هنگام که زمین را بپوشاند.

- ۵ - و به آسمان و کسی که آسمان را بنا کرده.
- ۶ - و به زمین و کسی که آن را گسترانیده.
- ۷ - و به جان آدمی و آن کس که آن را منظم ساخته.
- ۸ - سپس فجور و تقوا (شر و خیرش) را به او الهام کرده است.
- ۹ - که هر کس خود را پاک کرده، رستگار شده.
- ۱۰ - و آن که خود را با گناه آلوده ساخته، محروم گشته!

تفسیر:

رستگاری بدون تهذیب نفس ممکن نیست

سوگنهای پی در پی و مهمی که در آغاز این سوره آمده، به یک حساب «یازده» سوگند و به حساب دیگر «هفت» سوگند است، و بیشترین تعداد سوگنهای قرآن را در خود جای داده، و به خوبی نشان می دهد: مطلب مهمی در اینجا مطرح است، مطلبی به عظمت آسمان ها و زمین و خورشید و ماه، مطلبی سرنوشت ساز و حیات بخش.

نخست، باید به شرح و تفسیر این سوگندها پردازیم، و بعد، به بررسی آن مطلب پر اهمیت، که این همه آوازه ها از او است.

نخست، می فرماید: «به خورشید و گسترش نور آن سوگند» (و الشَّمْسٍ وَضُحًّاها). همان گونه که قبلًا نیز گفته ایم، سوگنهای قرآن عموماً دو مقصد را تعقیب می کند: نخست، اهمیت مطلبی که سوگند به خاطر آن یاد شده.

و دیگر، اهمیت خود امور مورد سوگند؛ چرا که سوگند همیشه به

موضوعات مهم یاد می شود، به همین دلیل، این سوگندها فکر و اندیشه انسان را به کار می اندازد، تا درباره این موضوعات مهم عالم خلقت بیندیشد، و از آنها راهی به سوی خدا بگشاید.

«خورشید» مهمترین و سازنده ترین نقش را در زندگی انسان و تمام موجودات زنده زمینی دارد؛ زیرا علاوه بر این که منبع «نور» و «حرارت» است، و این دو، از عوامل اصلی زندگی انسان به شمار می روند، منابع دیگر حیاتی نیز از آن مایه می گیرند، وزش بادها، نزول باران ها، پرورش گیاهان، حرکت رودخانه ها و آبشارها، و حتی پدید آمدن منابع انرژی زا، همچون نفت و زغال سنگ، هر کدام اگر درست دقت کنیم به صورتی با نور آفتاب ارتباط دارد، به طوری که اگر روزی این چراغ حیات بخش خاموش گردد، تاریکی و سکوت و مرگ همه جا را فرا خواهد گرفت.

«ضُحْى» در اصل به معنی گسترش نور آفتاب است، و این در هنگامی است که خورشید از افق بالا بیاید و نور آن همه جا را فرا گیرد، سپس به آن موقع از روز نیز «ضُحْى» اطلاق شده است. تکیه بر خصوص «ضُحْى» به خاطر اهمیت آن است؛ چرا که موقع سلطه نور آفتاب بر زمین است.

* * *

آن گاه، به سومین سوگند پرداخته، می گوید: «قسم به ماه در آن هنگام که پشت سر خورشید در آید» (وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا).

این تعبیر - چنان که جمعی از مفسران نیز گفته اند: - در حقیقت اشاره به ماه در موقع «بدر کامل» یعنی «شب چهارده» است؛ زیرا ماه در شب چهاردهم، تقریباً مقارن غروب آفتاب سر از افق مشرق بر می دارد، و چهره پر فروغ خود را

ظاهر کرده و سلطه خویش را بر پهنه آسمان ثبیت می کند، و چون از هر زمان جالب تر و پر شکوه تر است، به آن سوگند یاد شده است.

این احتمال را نیز داده اند که: تعبیر فوق، اشاره به تبعیت دائمی ماه از خورشید، و اکتساب نور از آن منبع باشد، ولی در این صورت جمله «إِذَا تَلَاهَا» قید توضیحی می شود.
بعضی احتمالات دیگری نیز در تفسیر آیه داده اند که شایان توجه نیست، لذا از ذکر آن خودداری می شود.

* * *

و در چهارمین سوگند، می افزاید: «و قسم به روز، هنگامی که صفحه زمین را روشن سازد» (و النَّهَارِ إِذَا جَلَّهَا).

«جلالها» از ماده «تجلیه» به معنی اظهار و ابراز است.

در این که ضمیر در «جلالها» به چه چیز باز می گردد؟ در میان مفسران گفتگو است، بسیاری آن را به «زمین» یا «دنیا» بر می گردانند (چنان که در بالا گفتیم) درست است که در آیات گذشته سخنی از «زمین» در میان نبوده، ولی از قرینه مقام روشن می شود.

بعضی نیز معتقدند: ضمیر به «خورشید» بر می گردد، یعنی قسم به «روز» هنگامی که «خورشید» را ظاهر می کند، درست است که در حقیقت، خورشید روز را ظاهر می کند، ولی به طور مجازی می توان گفت: روز، خورشید را آشکار کرد، اما تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.

به هر حال، سوگند به این پدیده مهم آسمانی، به خاطر تأثیر فوق العاده آن در زندگی بشر، و تمام موجودات زنده است؛ چرا که روز، رمز حرکت و جنبش و حیات است و تمام تلاش ها و کشش ها و کوشش های زندگی معمولاً در

روشنائی روز صورت می گیرد.

و در پنجمین سوگند، می فرماید: «قسم به شب، آن هنگام که صفحه زمین (یا خورشید) را پوشاند» (وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا). (۱)

شب با تمام برکات و آثارش، که از یکسو، حرارت آفتاب روز را تعديل می کند، و از سوی دیگر، مایه آرامش و استراحت همه موجودات زنده است، که اگر تاریکی شب نبود، و آفتاب پیوسته می تابید، آرامشی وجود نداشت؛ زیرا حرارت سوزان آفتاب، همه چیز را نابود می کرد، حتی اگر نظام شب و روز برخلاف وضع کنونی بود، همین مشکل پیش می آمد.

چرا که می دانیم؛ کره ماه که شب هایش معادل دو هفته کره زمین است و روزهایش نیز معادل دو هفته، وسط روز، حرارت به حدود سیصد درجه سانتیگراد می رسد، که هیچ موجود زنده ای - که ما می شناسیم - در آن شرایط باقی نمی ماند، و در وسط شب مقدار زیادی زیر صفر می رود، که اگر در آنجا موجود زنده ای باشد، حتماً یخ می زند و نابود می شود. قابل توجه این که: در آیات سابق، افعال به صورت «ماضی» آمده بود، و در این آیه به صورت مضارع است، این تفاوت تعبیر، ممکن است اشاره به این باشد که: حواشی همچون ظهرور روز و شب، مخصوص زمانی نیست، گذشته و آینده همه را شامل می شود، و لذا بعضی به صورت فعل ماضی، و بعضی به

۱ - در این که ضمیر در «یغشاها» به چه چیز باز می گردد؟ باز در اینجا دو نظر است: یکی این که: به «زمین» بر می گردد؛ چرا که شب همچون پرده ای است که بر صفحه زمین می افتد.

دیگر این که: به «شمس» باز می گردد؛ زیرا شب مانند پرده ای است که بر چهره آفتاب فرو می افتد، البته در این صورت مفهوم مجازی دارد؛ زیرا شب حقیقتاً آفتاب را نمی پوشاند بلکه بعد از غروب آفتاب ظاهر می شود، در حقیقت اگر در آیه قبل ضمیر به «ارض» بر گردد، در اینجا نیز باید چنین باشد و اگر به «شمس» بر گردد، در اینجا نیز همین طور است.

صورت فعل مضارع آمده، تا عمومیت این حوادث را در بستر زمان روشن سازد.

* * *

در ششمین و هفتمین سوگند، به سراغ «آسمان» و «خالق آسمان» می‌رود، می‌فرماید: «به آسمان و آن کسی که آسمان را بنا کرده سوگند» (وَ السَّمَاءُ وَ مَا بَنَاهَا).

اصل خلقت آسمان با آن عظمت خیره کننده، از شکفتی‌های بزرگ خلقت است، و بناء و پیدایش این همه کواكب، اجرام آسمانی و نظمات حاکم بر آنها شکفتی دیگر، و از آن مهمتر خالق این آسمان است.

قابل توجه این که: «ما» در لغت عرب، معمولاً برای «موجود غیر عاقل» می‌آید، و اطلاق آن بر خداوند عالم حکیم تناسبی ندارد، و لذا بعضی ناچار شده اند «ما» را در اینجا « مصدریه» بگیرند، نه «وصوله» و در این صورت، مفهوم آیه چنین می‌شود: «سوگند به آسمان و بنای آسمان».

ولی، با توجه به آیات «وَنَفْسٌ وَ مَا سَوَّاهَا * فَالْهَمَّهَا فُجُورُهَا وَ تَقْوَاهَا» که تفسیر آن به زودی بیان می‌شود، راهی جز این نیست که «ما» «وصوله» و اشاره به ذات پاک خداوند باشد، که خالق همه آسمان‌ها است، و استعمال «ما» در مورد افراد عاقل نیز در لغت عرب بی‌سابقه نیست، در آیه ۳ سوره «نساء» می‌خوانیم: فَإِنْكِحُوهُ ما طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ: «ازدواج کنید زنانی را که مورد علاقه شما است».

جمعی از مفسران معتقدند: تعبیر به ما: «چیزی» در اینجا برای این است که، مبدأ جهان را نخست به صورت مبهم ذکر کرده باشد، تا بعداً با دقت و مطالعه، به علم و حکمت او آشنا شوند و «چیزی» تبدیل به «کسی» گردد، ولی تفسیر اول مناسب‌تر است.

از آن پس، در هشتمین و نهمین سوگند، سخن از «زمین» و «خالق زمین» به میان آورده، می فرماید: «قسم به زمین و آن کس که زمین را گسترانیده است» (وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا). زمین، که گاهواره زندگی انسان و تمام موجودات زنده است.

زمین، با تمام شکفتی ها، کوه ها، دریاها، دره ها، جنگل ها، چشممه ها و رودخانه ها، معادن و منابع گرانبهایش، که هر کدام به تنهائی آیتی است از آیات حق و نشانه ای است از نشانه های او.

و از آن برتر و بالاتر خالق این زمین و کسی که آن را گسترانیده است.

«طحاها» از ماده «طحو» (بر وزن سهوا) هم به معنی انبساط و گستردگی آمده است، و هم به

معنی «راندن، دور کردن و از میان بردن»، و در اینجا به معنی گستردن است؛ چرا که:

اولاً - زمین در آغاز در زیر آب غرق بود، تدریجیاً آبها در گودال های زمین قرار گرفت، خشکی ها سر بر آورد و گسترده شد، که از آن تعبیر به «دحو الارض» نیز می شود.

ثانیاً - زمین در آغاز به صورت پستی ها و بلندی ها با شیب های تندر و غیر قابل سکونتی بود، باران های سیلابی مداوم باریدند، ارتفاعات زمین را شستند، در دره ها گستردند، و تدریجیاً زمین های مسطح و قابل استفاده برای زندگی انسان و کشت و زرع به وجود آمد.

بعضی از مفسران معتقدند: در این تعبیر، یک اشاره اجمالی به حرکت زمین نیز وجود دارد؛ چرا که یکی از معانی «طحو» همان راندن است، که می تواند اشاره به حرکت انتقالی زمین به دور آفتاب، و یا حتی حرکت وضعی آن به دور

خود، و یا هر دو باشد.

بالاخره به دهمین و یازدهمین سوگند، که آخرین قسم‌ها در این سلسله است، پرداخته، می‌فرماید: «سوگند به نفس آدمی، و آن کس که آن را منظم و مرتب ساخت» (وَ نَفْسٌ وَّ ما سَوَاهَا).

همان انسانی که عصاره عالم خلقت، و چکیده جهان ملک و ملکوت، و گل سرسبد عالم آفرینش است:

این خلقت بدیع که مملو از شگفتی‌ها و اسرار است، آن قدر اهمیت دارد که خداوند به خودش و خالق آن یک جا قسم یاد کرده!.

در این که منظور از نفس در اینجا روح انسان است، یا جسم و روح هر دو؟ مفسران احتمالات گوناگونی داده اند.

اگر، منظور «روح» باشد، مراد از «سَوَاهَا» (از ماده تسویه) همان تنظیم و تعدیل قوای روحی انسان است، از حواس ظاهر گرفته، تا نیروی ادراک، حافظه، انتقال، تخیل، ابتکار، عشق، اراده و تصمیم، و مانند آن که در مباحث «علم النفس» مطرح شده است.

و اگر، منظور «روح» و «جسم» هر دو باشد، تمام شگفتی‌های نظامات بدن و دستگاه‌های مختلف آن را که در علم «تشريح» و «فیزیولوژی» (وظایف اعضاء) به طور گسترده مورد بحث قرار گرفته، شامل می‌شود.

البته، «نفس» به هر دو معنی در قرآن مجید اطلاق شده است:

در مورد «روح» در آیه ۴۲ «زمر» می‌خوانیم: اللَّهُ يَوَفِي الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا: «خداوند ارواح را به هنگام مرگ می‌گیرد».

و در مورد «جسم» در آیه ۳۳ «قصص» آمده که موسی می‌گوید: رَبِّ إِلَيْ

قَاتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أُنْ يَقْتُلُونِ: «پروردگار! من یکی از آنها (از فرعونیان ظالم) را کشته ام، می ترسم مرا به قتل برسانند».

ولی، مناسب در اینجا این است که هر دو را شامل شود؛ چرا که شگفتی های قدرت خداوند، هم در جسم است و هم در جان و اختصاص به یکی از این دو ندارد.

جالب این که: «نفس» در اینجا به صورت نکره ذکر شده، که می تواند اشاره به عظمت و اهمیت نفس آدمی باشد، عظمتی مافوق تصور و آمیخته با ابهام که آن را به صورت یک موجود ناشناخته معرفی می کند، همان گونه که بعضی از بزرگترین دانشمندان امروز، از انسان به همین عنوان تعبیر کرده، و انسان را «موجود ناشناخته» نامیده اند.

* * *

آیه بعد، به یکی از مهمترین مسائل مربوط به آفرینش انسان پرداخته، می افزاید: «پس از تنظیم قوا، جسم و جان آدمی، «فجور» و «تقوا» را به او الهام کرد» (فَالْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا).

آری، هنگامی که خلقتش تکمیل شد، و «هستی» او تحقق یافت، خداوند «باید ها و نباید ها» را به او تعلیم داد، و به این ترتیب، وجودی شد از نظر آفرینش، مجموعه ای از «گل بد بو» و «روح الهی» و از نظر تعلیمات «آگاه بر فجور و تقوا» و در نتیجه وجودی است که: می تواند در قوس صعودی برتر از فرشتگان گردد، و از ملک پرآن شود، و آنچه اندر وهم ناید آن شود، و در قوس نزولی از حیوانات درنده نیز منحط تر گردد و به مرحله «بل همُ أَضَلّ» برسد، و این منوط به آن است که با اراده و انتخابگری خویش کدام مسیر را برگزیند.

«الْهَمَهَا» از ماده «الهام» در اصل، به معنی بلعیدن یا نوشیدن چیزی است، و

سپس به معنی القاء مطلبی از سوی پروردگار در روح و جان آدمی آمده است، گوئی روح انسان آن مطلب را با تمام وجودش می نوشد و می بلعد، و گاه به معنی وحی نیز آمده، ولی، بعضی از مفسرین معتقدند: تفاوت «الهام» با «وحی» در این است: شخصی که به او الهام می شود، نمی فهمد مطلب را از کجا به دست آورده، در حالی که هنگام وحی، می داند از کجا و به چه وسیله به او رسیده است.

«فُجُور» از ماده «فجر» چنان که قبلًا هم اشاره کرده ایم، به معنی شکافتن وسیع است، و از آنجا که سپیده صبح، پرده شب را می شکافد به آن «فجر» گفته شده. و نیز از آنجا که ارتکاب گناهان، پرده دیانت را می شکافد به آن «فجور» اطلاق شده.

البته، منظور از «فجور» در آیه مورد بحث، همان اسباب و عوامل و طرق آن است. و منظور از «تقوا» که از ماده «وقایه» به معنی نگهداری، این است که انسان خود را از زشتی ها، بدی ها، آلودگی ها و گناهان نگه دارد و برکنار کند.

لازم به یادآوری است: معنی این آیه (فَالْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا) این نیست که خداوند عوامل فجور و تقوا را در درون جان آدمی ایجاد کرد، عواملی که او را به فجور و آلودگی و دریدن پرده های حیا دعوت می کند، و عواملی که او را به خیرات و نیکی ها می کشاند، آنچنان که بعضی پنداشته، و آیه را دلیلی بر وجود تضاد در درون وجود انسان دانسته اند.

بلکه می گوید: این دو حقیقت را به او الهام و تعلیم کرد، یا به تعبیر ساده تر: راه و چاه را به او نشان داد، همان گونه که در آیه ۱۰ سوره «بلد» آمده است: وَ هَدَيْنَاهُ النَّجِدَيْنِ: «ما انسان را به خیر و شرّ هدایت کردیم».

و به تعبیر دیگر: خداوند آنچنان قدرت تشخیص و عقل و وجدان بیدار، به

او داده که، «فجور» و «تقوا» را از طریق «عقل» و «فطرت» در می یابد. و لذا، بعضی از مفسران گفته اند: این آیه در حقیقت اشاره به مسأله «حسن و قبح عقلی» است، که خداوند توانایی درک آن را به انسان ها داده است.

قابل توجه این که: خداوند نعمت های فراوانی در اختیار بشر گذارده، ولی از میان تمام این نعمت ها، در اینجا روی مسأله الهام «فجور» و «تقوا» و درک حسن و قبح تکیه کرده؛ چرا که این مسأله، سرنوشت سازترین مسائل زندگی بشر است.

سرانجام، بعد از تمام این سوگنهای مهم و پی در پی، به نتیجه آنها پرداخته، می فرماید: «سوگند به اینها که هر کس نفس خویش را تزکیه کند، رستگار است» (قد اُفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا). «زَكَّیهَا» از ماده «ترکیه» در اصل - چنان که «راغب» در «مفردات» آورده - به معنی نمو و رشد دادن است، و «زکات» نیز در اصل به معنی نمو و رشد است، لذا در روایتی از علی(علیه السلام) می خوانیم: الْمَالُ تَنْقُصُهُ النَّفَقَةُ وَ الْعِلْمُ يَزْكُوْرُ عَلَى الِإِنْفَاقِ: «مال با انفاق نقصان می یابد، ولی علم با انفاق نمو می کند». (۱)

سپس، این واژه به معنی تطهیر و پاک کردن نیز آمده، شاید به این مناسبت که، پاکسازی از آلودگی ها سبب رشد و نمو است، و در آیه مورد بحث، هر دو معنی امکان دارد. آری، رستگاری از آن کسی است که نفس خویش را تربیت کند، رشد و نمو دهد، و از آلودگی به خلق و خوی شیطانی و گناه و عصیان و کفر پاک سازد، و در حقیقت، مسأله اصلی زندگی انسان نیز، همین «ترکیه» است، که اگر باشد

۱ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، کلمه ۱۴۷.

سعادتمند است و الا، بدبخت و بینوا.

* * *

سپس، به سراغ گروه مخالف رفته، می فرماید: «نومید و محروم گشت هر کس نفس خود را با معصیت و گناه آلوده ساخت» (وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا).

«خاب» از ماده «خیباء» به معنی نرسیدن به مطلوب و محروم شدن و زیانکار گشتن است.^(۱) «دَسَّاهَا» از ماده «دَسٌّ» در اصل به معنی داخل کردن چیزی توأم با کراحت است، چنان که قرآن مجید درباره عرب جاهلی و زنده به گور کردن دختران می فرماید: أُمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ: «آن را با کراحت و نفرت در خاک پنهان می کند»^(۲) و «دَسِيسَه» به کارهای مخفیانه زیانبار گفته می شود.

در تناسب این معنی با آیه مورد بحث بیانات گوناگونی گفته اند: گاه، گفته شده: این تعبیر کایه از فسق و گناه است؛ چرا که اهل تقوا و صلاح، خود را آشکار می سازند، در حالی که افراد آلوده و گنهکار خود را پنهان می دارند، چنان که نقل شده است: سخاوتمندان عرب، خیمه های خود را در نقاط مرتفع می زدند، و شب ها آتش روشن می کردند، تا نیازمندان در طول شب و روز به سراغشان بروند، و مورد محبت آنها واقع شوند، ولی، افراد بخیل و لئیم در زمین های پست خیمه برپا می کردند، تا کسی به سراغ آنان نیاید! و گاه، گفته اند: منظور این است که گنهکاران خود را در لابلای صالحان پنهان می کنند. یا این که: نفس خود یا هویت انسانی خویش را در معاصی و گناه پنهان می دارند.

۱ - «مفردات راغب» و «قاموس اللغة».

۲ - نحل، آیه ۵۹.

یا معا�ی و گناه را در درون نفس خود مخفی می کنند. و در هر حال، کنایه ای است از آلودگی به گناه، معصیت و خوهای شیطانی و درست در نقطه مقابله «ترکیه».

جمع تمام این معانی در مفهوم وسیع آیه نیز، بی مانع است. و به این ترتیب، پیروزمندان و شکست خورده‌گان در صحنه زندگی دنیا مشخص می شوند، و معیار ارزیابی این دو گروه، چیزی جز «ترکیه نفس، نمو و رشد روح تقوا و اطاعت خداوند» یا «آلودگی به انواع معا�ی و گناهان» نیست.

و از اینجا روشن می شود، این که: در حدیثی، از امام باقر و امام صادق(علیهمما السلام)در تفسیر آیه، نقل شده است که: قَدْ أَفْلَحَ مَنْ أَطَاعَ وَ خَابَ مَنْ عَصَى: «رستگار شد کسی که اطاعت کرد و نومید و محروم گشت کسی که عصیان نمود»(۱) در حقیقت، بیان نتیجه و حاصل مقصود است.

در حدیث دیگری آمده است: رسول خدا(صلی الله علیه وآلہ)هنگامی که آیه «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا» را تلاوت می فرمود، توقف می کرد و چنین دعا می نمود: اللَّهُمَّ أَتِنَّ نَفْسِي تَقْوَاهَا، وَ أَنْتَ وَلِيَهَا وَ مَوْلَاهَا، وَ زَكَّهَا وَ أَنْتَ خَيْرٌ مَنْ زَكَّاهَا: «پروردگار! به نفس من تقوایش را مرحمت کن، تو ولی و مولای آن هستی، و آن را ترکیه فرما، که تو بهترین ترکیه کنندگانی».(۲)

این سخن، نشان می دهد که، پیمودن این راه پر پیچ و خم، و گذشتن از این گردنی صعب العبور، حتی برای پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) جز به توفیق الهی ممکن نیست، یعنی با گام هائی از سوی بندگان و تأییداتی از سوی خداوند، لذا در حدیث دیگری از همان حضرت در تفسیر این دو آیه می خوانیم: أَفْلَحَتْ نَفْسٌ زَكَّاهَا اللَّهُ، وَ

۱ و ۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۸.

خابتْ نَفْسٌ خَيْرٌ لِّلَّهِ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ! «رستگار شد، نفسی که خدا او را تزکیه کرده و نومید و محروم گشت، نفسی که خدا او را از هر خیر محروم نمود». (۱)

نکته ها:

۱ - ارتباط سوگندهای قرآن با نتیجه آن

سؤال مهمی که مطرح می شود این است: چه رابطه ای میان این سوگندهای یازدهگانه و بسیار مهم، با حقیقتی که به خاطر آن سوگند یاد شده، وجود دارد؟

به نظر می رسد: هدف، بیان این حقیقت از سوی خداوند بزرگ است، که من تمام وسائل مادی و معنوی را برای سعادت و خوشبختی شما انسان ها فراهم ساخته ام.

از یکسو، با نور آفتاب و ماه، صحنه زندگی شما را روشن و پر بار نموده و نظام روز و شب، حرکت و سکون شما را تنظیم کرده، و زمین را برای زندگی شما از هر جهت آماده ساخته ام. از سوی دیگر، روح شما را با تمام استعدادهای لازم آفریده ام، و جدان بیدار به شما داده، و حسن و قبح امور را به شما الهام کرده ام، بنابراین، هیچ کمبودی برای پیمودن راه سعادت ندارید، با این حال، چگونه نفس خویش را تزکیه نمی کنید؟ و تسلیم دسیسه های شیطانی می شوید؟

۲ - نقش خورشید در عالم حیات

درباره «خورشید» که مرکز منظومه شمسی، و رهبر و سالار کواكب آن است دو بحث وجود دارد: یکی، بحث از عظمت آن، که قبلًا از آن سخن گفته ایم و

۱ - «در المنشور»، جلد ۶، صفحه ۳۵۷.

دیگر، بحث در برکات و آثار آن است، که به طور خلاصه می توان چنین گفت:

- ۱ - زندگی بشر و تمام موجودات زنده دیگر در درجه اول، نیاز به حرارت و نور دارد، و این دو امر حیاتی به وسیله این کره عظیم آتشین به طور کاملاً متعادلی تأمین می شود.
- ۲ - تمام مواد غذائی به وسیله نور آفتاب تأمین می شود، حتی موجوداتی که در اعماق دریاها زندگی می کنند، از گیاهانی استفاده می کنند که در سطح اقیانوس ها در پرتو نور آفتاب، و در لابلای امواج آب، پرورش می یابند و ته نشین می گردند، و یا اگر موجودات زنده از یکدیگر تغذیه می کنند، باز غذای گروهی از آنان از گیاهان و نباتات است که بدون نور خورشید پرورش نمی یابند.
- ۳ - تمام رنگ ها، زیبائی ها، و جلوه هایی که در جهان طبیعت می بینیم، به نوعی با تابش آفتاب ارتباط دارد، و این معنی در علوم مختلف، مخصوصاً «فیزیک» ثابت شده است.
- ۴ - باران های حیات بخش از ابرها فرو می ریزند، و ابرها همان بخارهای هستند که از تابش خورشید بر صفحه اقیانوس ها به وجود می آیند، بنابراین، تمام منابع آب که از باران تغذیه می شوند، اعم از نهرها، چشمه ها، قنات ها و چاه های عمیق از برکات نور آفتاب است.
- ۵ - بادها که وظیفه تعدیل هوا و جابه جا کردن ابرها، و تلقیح نباتات، و منتقل ساختن گرما و سرما از مناطق گرم به سرد، و از مناطق سرد به گرم، را بر عهده دارند، بر اثر تابش نور آفتاب و تغییر درجه حرارت مناطق مختلف روی زمین به وجود می آیند، و به این ترتیب، آنها نیز از آفتاب مایه می گیرند.
- ۶ - مواد و منابع انرژی زا، اعم از آبشارها، سدهای عظیمی که در مناطق کوهستانی ایجاد می کنند، منابع نفت، و معادن زغال سنگ، همه آنها به نوعی با

آفتاب گره می خورند، که اگر او نبود، هیچ یک از این منابع وجود نداشت، تمام حرکت‌ها در صفحه زمین مبدل به سکون می شد!.

۷ - بقاء نظام منظومه شمسی به خاطر تعادل جاذبه و دافعه‌ای است که میان کره آفتاب از یکسو، و سیاراتی که دور آن می گردند از سوی دیگر، وجود دارد، و به این ترتیب، خورشید نقش بسیار مؤثری در نگهداری این سیارات در مدارات خود دارد.
از مجموع این سخن استفاده می کنیم: اگر خداوند نخستین سوگند را از خورشید شروع کرده، چه دلیلی داشته است؟!

همچنین، ماه و روشنائی روز و تاریکی شب و کره زمین، هر کدام نقش مهمی در زندگی انسان و غیر انسان دارند، و به همین دلیل، سوگند به آنها یاد شده است، و فراتر از همه اینها روح و جسم انسان که از همه اسرارآمیزتر و شگفت انگیزتر است.
درباره اهمیت تهذیب نفس، در پایان سوره بحثی خواهیم داشت.

* * *

- ۱۱ کَذَّبَتْ ثَمُودٌ بِطَغْوَاهَا
- ۱۲ إِذْ أَنْبَثْتَ أُشْقَاهَا
- ۱۳ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَ سُقْيَاهَا
- ۱۴ فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ فَسَوَّاهَا
- ۱۵ وَ لَا يَخَافُ عَذَابًا

ترجمه:

- ۱۱ - قوم «ثمود» بر اثر طغيان، (پیامبر شان را) تکذيب کردند.
- ۱۲ - آن گاه که شقى ترين آنها به پاخاست.
- ۱۳ - و فرستاده الهى (صالح) به آنان گفت: «ناقه (ماده شتر) خدا را با آبشخورش و اگذاريد!»
- ۱۴ - ولی آنها او را تکذيب و ناقه را پي کردند (و به هلاكت رساندند); از اين رو پروردگارشان آنها را به خاطر گناهشان در هم کوبيد و با خاک يکسان کرد!
- ۱۵ - و او هرگز از فرجام اين کار بيم ندارد!

تفسیر:

عاقبت مرگبار طغيانگران

به دنبال هشداری که در آيات قبل، درباره عاقبت کار کسانی که نفس خود را آلوده می کنند، آمده بود، در این آيات، به عنوان نمونه، به يکي از مصاديق های واضح تاریخي اين مطلب پرداخته، و سرنوشت قوم طغيانگر «ثمود» را در

عباراتی کوتاه، قاطع و پر معنی بیان کرده، می فرماید:

«قوم شمود به سبب طغیان، پیامبرشان را تکذیب کردند، و آیات الهی را انکار نمودند» (کَذَّبُتْ
ثَمُودٌ بِطَغْوَاهَا).

«طَغْوَى» و «طغیان» هر دو به یک معنی است، و مراد از آن تجاوز از حد و مرز است، و در اینجا، منظور تجاوز از حدود الهی و سرکشی در مقابل فرمان های او است.(۱)

قوم شمود، که نام پیامبرشان «صالح» بود از قدیمی ترین اقوامی هستند که در یک منطقه کوهستانی میان «حجاز» و «شام» زندگی می کردند، زندگی مرفه، سرزمین آباد، دشت های مسطح با خاک های مساعد و آماده برای کشت و زرع، قصرهای مجلل، و خانه های مستحکم داشتند، ولی نه تنها شکر این همه نعمت را به جا نیاوردن، که سر به طغیان برداشته، به تکذیب پیامبرشان صالح برخاستند، آیات الهی را به باد سخریه گرفتند، و سرانجام خداوند آنها را با یک صاعقه آسمانی نابود کرد.

* * *

پس از آن، به یکی از نمونه های بارز طغیان این قوم پرداخته، می افزاید: «آن گاه که شقی ترین آنها به پاخت است» (إِذِ اُنْبَعَثَ أُشْقَاهَا).

«أشقی» به معنی «شقی ترین» و سنگدل ترین افراد آن قوم، اشاره به همان کسی است که «ناقه شمود» را به هلاکت رساند، همان «ناقه» (شتر ماده) ای که به عنوان یک معجزه در میان آن قوم ظاهر شده بود، و هلاک کردن آن، اعلان جنگ با آن پیامبر الهی بود.

- ۱ - از عبارت بعضی از علمای لغت استفاده می شود: «طغیان» هم به صورت ناقص واوی و هم ناقص یائی آمده است، «طَغْوَى» از ماده ناقص واوی گرفته شده و «طغیان» از ناقص یائی (دقت کنید).

به گفته مفسران و مورخان، نام این شخص «قدار بن سالف» بود.
در بعضی از روایات آمده است: پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآلہ) به علی(علیه السلام) فرمود: **مَنْ أُشْقَى الْأُرَئِينَ؟**: «سنگدل ترین افراد اقوام نخستین که بود؟»
علی(علیه السلام) در پاسخ عرض کرد: **عَاقِرُ النَّافَةِ**: «آن کسی که ناقه ثمود را به هلاکت رساند».

پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) فرمود: **صَدَقْتَ، فَمَنْ أُشْقَى الْأُخْرَيِينَ؟**: «راست گفتی، شقی ترین افراد اقوام اخیر چه کسی است؟»

علی(علیه السلام) می گوید: «عرض کردم: نمی دانم ای رسول خدا». پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) فرمود: **الَّذِي يَضْرِبُكَ عَلَى هَذِهِ، وَ أَشَارَ إِلَى يَافُوخِهِ**: «کسی که شمشیر را بر این نقطه از سر تو وارد می کند، و پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) اشاره به قسمت بالای پیشانی آن حضرت کرد». (۱)-(۲)

* * *

در آیه بعد، به شرح بیشتری در زمینه طغیانگری قوم ثمود پرداخته، می افزاید: «رسول خدا به آنها گفت: ناقه خداوند را با آبسخورش واگذارید، و مزاحم آن نشوید» (**فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَافَةً اللَّهِ وَ سُقْيَاهَا**). (۳)

منظور از «رسول الله» در اینجا حضرت صالح(علیه السلام) پیغمبر قوم ثمود است، و تعبیر به «ناقه الله» (شتر ماده متعلق به خداوند) اشاره به این است که: این شتر، یک شتر معمولی نبود، بلکه به عنوان معجزه و سند گویای صدق دعوی صالح

۱ - «مجمع البيان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۹، همین معنی به صورت مختص‌تر در تفسیر «قرطبي»، جلد ۶، صفحه ۷۱۶۸ نیز آمده است.

۲ - «یافوخ» به آن قسمتی از پیش سر گفته می شود که در کودکان کاملاً نرم است و به تدریج حالت استخوانی به خود می گیرد و محکم می شود، و از حساس ترین نقاط سر است.

۳ - «ناقه الله» منصوب است به فعل مخدوفی و در تقدیر چنین است: «ذَرُوا نَافَةَ اللَّهِ وَ سُقْيَاهَا»، شبیه آنچه در آیه ۷۳ «اعراف» و ۶۴ «هود» آمده است.

فرستاده شده بود، که یکی از ویژگی‌های آن طبق روایت مشهور این بود که: شتر مذبور از دل صخره‌ای از کوه برآمد تا معجزه گویانی در برابر منکران لجوح باشد.

از آیات دیگر قرآن به خوبی استفاده می‌شود: حضرت صالح(علیه السلام) به آنها خبر داد که آب آشامیدنی قریه باید میان آنها و ناقه تقسیم شود، یک روز برای ناقه، و روز دیگر برای اهل قریه باشد، و هر کدام در نوبت خود از آب استفاده کنند و مزاحم دیگری نشوند: «وَتَبْيَّهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ».(۱)

و مخصوصاً به آنها گفت: اگر معرض این ناقه شوید، عذاب خداوند دامان شما را خواهد گرفت: «وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءِ فَيَأْخُذُكُمْ عَذَابٌ يَوْمٌ عَظِيمٌ».(۲)

آن گاه می‌گوید: این قوم سرکش اعتنایی به کلمات این پیامبر بزرگ و هشدارهای او نکردند، «او را تکذیب کرده، و ناقه را به هلاکت رساندند» (فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا).

«عقروها» از ماده «عقرب» (بر وزن ظلم) به معنی اصل و اساس و ریشه چیزی است، و «عقرب ناقه» به معنی ریشه کن کردن و هلاک نمودن آن است.

بعضی نیز گفته اند: منظور پی کردن این حیوان است، یعنی پائین پای او را قطع کردن و به زمین افکنند، که نتیجه آن نیز مرگ این حیوان است.

می‌دانید: ناقه را یک نفر بیشتر به هلاکت نرساند، که قرآن از او به «أشقی» تعبیر کرده است، ولی در آیه فوق می‌بینیم این عمل به تمام طغیانگران قوم ثمود نسبت داده شده، می‌گوید: «عقروها» به صورت صیغه جمع، این به خاطر آن است که دیگران هم به نحوی در این کار سهیم بودند؛ چرا که:

اولاً - این گونه توطئه‌ها معمولاً توسط گروه و جمعیتی طراحی می‌شود،

۱ - قمر، آیه ۲۸.

۲ - شعراء، آیه ۱۵۶.

سپس به دست فرد معین یا افراد معدودی به اجرا در می آید.
ثانیاً - چون با رضایت و خشنودی دیگران انجام می گیرد، سبب شرکت آنها در این امر می شود، که رضایت، سبب شرکت در نتیجه است.

لذا در کلام رسا و گویائی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: **إِنَّمَا عَقْرَنَاقَةَ ثَمُودَ رَجُلٌ وَاحِدٌ فَعَمَّهُمُ اللَّهُ بِالْعَذَابِ، لَمَّا عَمُوا بِالرَّضَا، فَقَالَ سُبْحَانَهُ: «فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوهَا نَادِيْمِينَ»:**
«ناقه ثمود را تنها یک نفر به هلاکت رساند، ولی خداوند همه را مشمول عذاب ساخت؛ چرا که همگی به این امر رضایت دادند، لذا فرموده است: آنها (همگی) ناقه را هلاک کردند، و سپس از کرده خود همگی پشیمان شدند» (اما در زمانی که پشیمانی سودی نداشت).^(۱)
و به دنبال این تکذیب و مخالفت شدید، خداوند چنان آنها را مجازات کرد که اثری از آنان باقی نماند، چنان که در ادامه همین آیه می فرماید: «پروردگارشان به خاطر گناهی که کرده بودند، همه را درهم کوبید و نابود کرد و سرزمین آنها را صاف و مسطح نمود» (**فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رُبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ فَسَوَّاهَا**).^(۲)

«صاعقه» همان صیحه عظیم آسمانی، در چند لحظه کوتاه، چنان زلزله و لرزه ای در سرزمین آنها ایجاد کرد، که تمام بناها روی هم خوابیده، صاف شد و خانه هایشان را به گورهای آنها مبدل ساخت.

«دَمْدَمَ» از ماده «دَمَدَمَهُ»، گاه، به معنی هلاک کردن آمده، گاه، به عذاب و مجازات کامل، گاه، به معنی کوبیدن و نرم کردن، گاه، به معنی ریشه کن ساختن، و گاه، به معنی خشم و غصب نمودن و یا احاطه کردن و فraigیر شدن.^(۲) و همه این

۱ - «نهج البلاغه»، خطبه ۲۰۱.

۲ - «مفہدات راغب»، «لسان العرب»، «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۹ و کتب تفسیر دیگر.

معانی در آیه مورد بحث صادق است؛ چرا که این عذاب گسترده از خشم الهی سرچشمه می‌گرفت و همه آنها را در هم کوبید و نرم کرد و ریشه کن ساخت.

«سَوَّاهَا» از ماده «تسویه» ممکن است به معنی صاف کردن خانه‌ها و زمین‌های آنها بر اثر صیحه عظیم، صاعقه و زلزله باشد، یا به معنی یکسره کردن کار این گروه، و یا مساوات همه آنها در مجازات و عذاب، به گونه‌ای که احدی از آنان از این ماجرا سالم در نرفت. جمع میان این معانی نیز ممکن است.

ضمیر در «سَوَّاهَا» به «قبیله ثمود» باز می‌گردد، و یا به شهرها و آبادی‌های آنان که خداوند همه را با خاک یکسان نمود.

بعضی نیز گفته‌اند: به «دَمْدَمَةٌ» بر می‌گردد که از جمله بعد استفاده می‌شود، یعنی خداوند این خشم و غضب و هلاکت را یکسان در میان آنها قرار داد، به طوری که همگی را فرا گرفت. اما، تفسیر اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

در ضمن، از این آیه به خوبی استفاده می‌شود، مجازات آنها نتیجه گناه آنها و متناسب با آن بوده است، و این عین عدالت و حکمت است.

درباره بسیاری از اقوام می‌خوانیم: به هنگام ظهور آثار عذاب، پشیمان شده، و راه توبه را پیش می‌گرفتند، ولی عجیب این که: در بعضی از روایات آمده است: وقتی قوم صالح نشانه‌های

عذاب را دیدند، به جستجوی او پرداختند، که هر کجا وی را پیدا کنند، نابود سازند.^(۱) و این دلیل بر عمق عصیان و سرکشی آنها در مقابل خدا و پیامبر او است، ولی خداوند او را نجات داد و آنها را هلاک کرد و طومار زندگانیشان را به کلی در

۱ - «روح البيان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۴۶.

هم پیچید.

* * *

سرانجام، در آخرین آیه، برای این که هشدار محکمی به تمام کسانی که در همان مسیر و خط حرکت می کنند بدهد، می فرماید: «و خداوند هرگز از فرجام این کار بیمی ندارد» (وَ لَا يَخافُ عَقْبَاهَا).

بسیارند حاکمانی که قدرت بر مجازات دارند، ولی پیوسته از پی آمدهای آن بیناکند، و از واکنش ها و عکس العمل ها ترسان، و به همین دلیل، از قدرت خود استفاده نمی کنند، و یا به تعبیر صحیح تر، قدرت آنان آمیخته با ضعف و ناتوانی، و علمشان آمیخته با جهل است؛ چرا که می ترسند توانائی بر مقابله با پی آمدهای آن نداشته باشند.

ولی، خداوند قادر متعال که علمش احاطه به همه این امور و عواقب و آثار آنها دارد، و قدرتش برای مقابله با پیامدهای حوادث با هیچ ضعفی آمیخته نیست، بیمی از عواقب این امور ندارد، و به همین دلیل، با نهایت قدرت و قاطعیت، آنچه را که اراده کرده است، انجام می دهد. طغیانگران نیز باید حساب کار خود را برسند و از این که به خاطر اعمالشان مشمول خشم و غضب الهی گردند، خود را بر حذر دارند.

«عقبی» به معنی پایان، نهایت و فرجام کار است و ضمیر در «عقباهَا» به «دمدمه» و «هلاکت» باز می گردد.

* * *

نکته ها:

۱ - خلاصه سرگذشت قوم شمود

قوم «شمود» چنان که گفتیم، در سرزمینی میان «مدینه» و «شام» (به نام وادی

الفری) زندگی می کردند، آئینشان بت پرستی و در انواع گناهان غوطهور بودند، صالح، پیغمبر بزرگ الهی از میان آنان برخاست، و برای هدایت و نجاتشان همت گماشت، ولی آنها نه دست از بت پرستی برداشتند، و نه در طغیان و گناه تجدید نظر کردند.

هنگامی که تقاضای معجزه ای کردند، خداوند «ناقه» (شتر ماده ای) را به طریق اعجازآمیز و خارق العاده از دل کوه برآورد، ولی برای این که آنها را در این مورد بیازماید، دستور داد: یک روز تمام آب قریه را در اختیار این ناقه بگذارند، و روز دیگر در اختیار خودشان باشد، حتی در بعضی از روایات آمده: در آن روز که از آب محروم بودند، از شیر ناقه بهره می گرفتند، ولی این معجزه بزرگ نیز از لجاجت و عناد آنها نکاست، هم طرح نابودی ناقه را ریختند، و هم کشنن صالح(علیه السلام) را؛ چرا که او را مزاحم امیال و هوس های خود می دیدند.

نقشه نابودی ناقه، چنان که گفتیم، به وسیله مرد بسیار بی رحم و شقاوتمندی به نام «قدار بن سالف» عملی شد و او با ضرباتی ناقه را از پای در آورد.

این در حقیقت اعلام جنگ با خدا بود؛ چرا که می خواستند با از میان بردن ناقه که معجزه صالح بود، نور هدایت را خاموش کنند، اینجا بود که حضرت صالح به آنها اخطار کرد: «سه روز در خانه های خود از هر نعمتی می خواهند متع شوند، ولی بدانند بعد از سه روز عذاب الهی همه را فرا می گیرد». (۱)

این سه روز، مهلتی بود برای تجدید نظر نهائی، و آخرین فرصتی بود برای توبه و بازگشت، ولی آنها نه تنها تجدید نظر نکردند، بلکه بر طغیانشان افزودند، در اینجا بود که عذاب الهی بر آنها فرو بارید، صیحه آسمانی (۲) سرزمینشان را در

۱ - هود، آیه ۶۵.

۲ - صیحه آسمانی همان گونه که قبلًا نیز اشاره کرده ایم، به معنی «صاعقه» است که هم صدای عظیمی دارد، هم لرزه سختی ایجاد می کند، و هم توأم با آتش و سوزندگی است، و از نظر علمی یک جرقه ۲

بزرگ الکتریکی است که میان ابرها که بار الکتریسیته مثبت دارند و زمین که بار منفی دارد به وجود می آید.

هم کوبید، و همگی در خانه هایشان بر زمین افتادند و مردند «وَ أَخْذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَاصْبِحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ».(۱)

آن چنان نابود گشتند و سرزمینشان خاموش شد که گوئی هرگز کسی ساکن آن دیار نبود، ولی خداوند صالح و یاران مؤمنش را از این مهله نجات داد.(۲)

شرح بیشتر درباره سرگذشت قوم ثمود را در جلد ۹ تفسیر «نمونه» صفحه ۱۵۳ به بعد - ذیل آیات ۶۲ تا ۶۸ - مطالعه فرمائید.

* * *

۲ - «اشقى الاولين» و «اشقى الآخرين»

جمعی از بزرگان شیعه و اهل سنت، از جمله «تلبی»، «واحدی»، «ابن مردویه»، «خطیب بغدادی»، «طبری»، «موصلی»، «احمد حنبل» و غیر آنها به اسناد خود از «عمار یاسر»، «جابر بن سمره» و «عثمان بن صحیب» از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآلہ) چنین نقل کرده اند که: به علی(علیه السلام) فرمود: یا علی! أشْقَى الْأُولَئِينَ عَاقِرُ النَّاقَةِ، وَ أشْقَى الْآخِرِينَ قاتِلُكَ، وَ فِي رِوَايَةِ مَنْ يَخْضِبُ هَذِهِ مِنْ هَذَا:

«ای علی! شقی ترین پیشینیان همان کسی بود که ناقه صالح را کشت، و شقی ترین فرد از آخرين قاتل تو است».

و در روایتی آمده است: «کسی است که این را با آن رنگین کند» (اشاره به این که محاسن را با خون فرقت خضاب می کند).(۳)

در حقیقت، شباهتی میان «قدار بن سالف» پی کننده ناقه صالح و قاتل امیرمؤمنان «عبدالرحمن بن ملجم مرادی» وجود داشت. هیچ یک از این دو خصوصت شخصی نداشتند، بلکه هر دو می خواستند نور حق را خاموش کنند، و

۱ - هود، آیه ۶۷.

۲ - هود، آیه ۶۶.

۳ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۸۷.

معجزه و آیتی از آیات الهی را از میان بردارند، و همان گونه که بعد از ماجراهی ناقه صالح، عذاب الهی آن قوم طاغی و سرکش را فرو گرفت، مسلمین نیز بعد از شهادت مظلومانه امیرمؤمنان علی(علیه السلام) در زیر سلطه حکومت جبار و بیدادگر بنی امیه، شاهد دردناکترین عذاب ها شدند.

قابل توجه این که: «حاکم حسکانی» در «شوahed al-tanzil» روایات بسیار فراوانی در این زمینه نقل کرده، که از نظر مضمون و محتوا شبیه روایت بالا است.(۱)

* * *

۳ - تهدیب نفس وظیفه بزرگ الهی

هر قدر، سوگندهای قرآن در یک زمینه بیشتر و محکم تر باشد، دلیل بر اهمیت موضوع است، و می دانیم: طولانی ترین و مؤکدترین سوگندها در این سوره است، به خصوص این که: سوگند به ذات پاک خداوند سه بار در آن تکرار شده، و سرانجام، روی این مسأله تکیه شده است که: فلاخ و رستگاری در «تنزیه نفس» است، و محرومیت و شکست و بدختی، در ترک تزکیه است.

در واقع، مهمترین مسأله زندگی انسان نیز همین مسأله است، و در حقیقت، قرآن با تعبیر فوق این مطلب را بازگو می کند، که رستگاری انسان، نه در گرو پندارها و خیال ها است، نه در سایه مال و ثروت و مقام، نه وابسته به اعمال اشخاص دیگر (آن گونه که مسیحیان تصور می کنند که: فلاخ هر انسانی در گرو فدایکاری عیسی مسیح(علیه السلام) است) و نه مانند آینها.

بلکه، در گرو پاکسازی و تعالی روح و جان، در پرتو ایمان و عمل صالح است.

۱ - «شوahed al-tanzil»، جلد ۲، صفحات ۳۳۵ تا ۳۴۳.

بدبختی و شکست انسان نیز، نه در قضا و قدر اجباری است، نه در سرنوشت های الزامی، نه معلوم فعالیت های این و آن، بلکه تنها و تنها به خاطر آلودگی به گناه و انحراف از مسیر تقوا است.

در تواریخ آمده است: همسر عزیز مصر (زليخا) هنگامی که یوسف مالک خزانه ارض، و حاکم بر سرزمین «مصر» گشت، او را ملاقات کرد و گفت: **إِنَّ الْحِرْصَ وَ الشَّهْوَةَ تُصِيرُ الْمُلُوكَ عَيْنِدًا، وَ إِنَّ الصَّبَرَ وَ التَّقْوَى يُصِيرُ الْعَيْنِدَ مُلُوكًا، فَقَالَ يُوسُفُ: قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: إِنَّهُ مَنْ يَتَّقَ وَ يَصِيرُ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ:**

«حرص و شهوت، پادشاهان را برده ساخت، و صبر و تقوا برده کان را پادشاه، یوسف سخن او را تصدیق کرد و این کلام الهی را به او خاطر نشان ساخت: هر کس که تقوا و شکیبانی را پیشه کند، خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نمی سازد». (۱)

همین معنی به عبارت دیگری نقل شده که، همسر عزیز مصر در رهگذری نشسته بود که موکب «یوسف» (علیه السلام) از آنجا عبور کرد، زليخا گفت: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْمُلُوكَ بِمَعْصِيتِهِمْ عَيْنِدًا، وَ جَعَلَ الْعَيْنِدَ بِطَاعَتِهِمْ مُلُوكًا:**
«شکر خدائی را که پادشاهان را به سبب معصیت، برده کرد، و برده کان را به خاطر اطاعت، پادشاه». (۲)

آری، بندگی نفس، سبب برده کی انسان، و تقوا و تهدیب نفس، سبب حکومت بر جهان هستی است.

چه بسیارند کسانی که بر اثر بندگی خدا به مقامی رسیده اند، که صاحب ولایت تکوینی شده و می توانند به اذن خدا در حوادث این جهان اثر بگذارند و

۱ - «محجۃ البيضاء»، جلد ۵، صفحه ۱۱۶.

۲ - «محجۃ البيضاء»، جلد ۵، صفحه ۱۱۷.

دست به کرامات و خوارق عادات بزنند.

خداوند! در مبارزه با هوای نفس تو یار و یاور ما باش!
 پروردگار! تو «فجور» و «تقوا» را به ما الهام کردی، توفیق استفاده از تقوا و دوری از فجور را
 به ما عنایت فرم!
 بار الها! دسیسه های شیطان در نفس آدمی مخفی و مرموز است، ما را به شناخت این
 دسیسه ها آشنا ساز!

آمِينَ يا رَبُّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره الشمس(۱)

۱ - پایان تصحیح: ۳ / ۳ / ۱۳۸۳ (سالروز فتح خرمشهر).

سوره اللیل

این سوره، در «مکّه» نازل شده و دارای ۲۱ آیه است

محتوای سوره اللیل

این سوره که از سوره های «مکّی» است، ویژگی های سوره های «مکّی» را در بر دارد، مقطع های آیات، کوتاه، محتوای آنها داغ، و عمدتاً ناظر به قیامت و پاداش و کیفر الهی و عوامل و اسباب آن است.

پدر آغاز، بعد از ذکر سه سوگند، مردم را به دو گروه تقسیم می کند: انفاق کنندگان با تقوا، و بخیلانی که منکر پاداش قیامتند، پایان کار گروه اول را خوشبختی و سهولت و آرامش، و پایان کار گروه دوم را سختی و تنگی و بدینختی می شمرد.

در بخش دیگری از این سوره، بعد از اشاره به این معنی که هدایت بندگان بر خدا است، همگان را از آتش فروزان دوزخ انذار می کند.

و در آخرین بخش، کسانی را که در این آتش می سوزند و گروهی را که از آن نجات می یابند، با ذکر اوصاف معرفی می نماید.

* * *

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره، از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآلہ) آمده است که فرمود: مَنْ قَرَأَهَا أَعْطَاهُ اللَّهُ حَتَّىٰ يَرْضِيَ، وَعَافَاهُ مِنَ الْعُسْرِ وَيَسِّرَ لَهُ الْيُسْرَ:

«هر کس این سوره را تلاوت کند خداوند آن قدر به او می بخشد که راضی شود، و او را از سختی ها نجات می دهد و مسیر زندگی را برای او آسان می سازد». (۱)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۹.

- وَاللَّيْلِ إِذَا يَعْشَى ١
 وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى ٢
 وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى ٣
 إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى ٤
 فَأُمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى ٥
 وَصَدَقَ بِالْحُسْنَى ٦
 فَسَيِّسِرُهُ لِيُسْرِى ٧
 وَأُمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى ٨
 وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى ٩
 فَسَيِّسِرُهُ لِلْعُسْرَى ١٠
 وَمَا يُغْنِى عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى ١١

ترجمه:

- به نام خداوند بخشنده بخشایشگر
 ۱ - قسم به شب در آن هنگام که (جهان را) بپوشاند.
 ۲ - و به روز هنگامی که تجلی کند.

- ۳ - و به آن کس که جنس مذکور و مؤنث را آفرید.
- ۴ - که سعی و تلاش شما مختلف است:
- ۵ - اما آن کس که انفاق کند و پرهیزگاری پیش گیرد.
- ۶ - و جزای نیک (الهی) را تصدیق کند.
- ۷ - ما او را در مسیر آسانی قرار می دهیم!
- ۸ - اما کسی که بخل ورزد و بی نیازی طلبد.
- ۹ - و پاداش نیک را انکار کند.
- ۱۰ - به زودی او را در مسیر دشواری قرار می دهیم.
- ۱۱ - و در آن هنگام که سقوط می کند، اموالش به حال او سودی نخواهد داشت!

شأن نزول:

تفسران برای کل این سوره، شأن نزولی از «ابن عباس» نقل کرده اند که ما مطابق آنچه مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» آورده است، می آوریم:
 «مردی در میان مسلمانان بود که شاخه یکی از درختان خرمای او بالای خانه مرد فقیر عیالمندی قرار گرفته بود، صاحب نخل، هنگامی که بالای درخت می رفت تا خرمها را بچیند، گاهی چند دانه خرما در خانه مرد فقیر می افتاد، و کودکانش آنها را بر می داشتند، آن مرد از نخل فرود می آمد و خرما را از دستشان می گرفت (آن قدر بخیل و سنگدل بود که) اگر خرما را در دهان یکی از آنها می دید، انگشتش را در داخل دهان او می کرد تا خرما را بپرون آورد!. مرد فقیر به پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) شکایت آورد، پیغمبر(صلی الله علیه وآلہ) فرمود: برو تا به کارت رسیدگی کنم. سپس، صاحب نخل را ملاقات کرده، فرمود: این درختی که شاخه هایش بالای خانه فلان کس آمده است، به من می دهی تا در مقابل آن نخلی

در بهشت از آن تو باشد؟

مرد گفت: من درختان نخل بسیاری دارم، و خرمای هیچکدام به خوبی این درخت نیست (و حاضر به چنین معامله ای نیستم).

کسی از یاران پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) این سخن را شنید، عرض کرد: ای رسول خدا! اگر من بروم و این درخت را از آن مرد خریداری و واگذار کنم، شما همان چیزی را که به او می دادید به من عطا خواهی کرد؟ فرمود: آری.

آن مرد رفته، صاحب نخل را دید، با او گفتگو کرد، صاحب نخل گفت:

آیا می دانی محمد(صلی الله علیه وآلہ) حاضر شد درخت نخلی در بهشت در مقابل این، به من بدهد (و من نپذیرفتم) و گفتم: من از خرمای این بسیار لذت می برم و نخل فراوان دارم و هیچکدام خرمایش به این خوبی نیست؟.

خریدار گفت: آیا می خواهی آن را بفروشی یا نه؟

گفت: نمی فروشم، مگر آن که مبلغی را که گمان نمی کنم کسی بدهد، به من بدهی!

گفت: چه مبلغ؟

گفت: چهل نخل.

خریدار تعجب کرده، گفت: عجب بهای سنگینی برای نخلی که کج شده مطالبه می کنی، چهل نخل؟!

سپس، بعد از کمی سکوت گفت: بسیار خوب، چهل نخل به تو می دهم.

فروشنده (طمعکار) گفت: اگر راست می گوئی، چند نفر را به عنوان شهود بطلب!

اتفاقاً گروهی از آنجا می گذشتند، آنها را صدا زد، و بر این معامله شاهد

گرفت.

آن گاه، خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) آمده، عرض کرد: ای رسول خدا! نخل به ملک من در آمد و تقدیم (محضر مبارکتان) می کنم!
رسول خدا(صلی الله علیه وآلہ) به سراغ خانواده فقیر رفت و به صاحب خانه گفت: این نخل از آن تو و فرزندان تو است.

اینجا بود که سوره «و اللیل» نازل شد (و گفتنی ها را درباره بخیلان و سخاوتمندان گفت). در بعضی از روایات آمده: نام شخص خریدار «ابو الدّحّاج» بود.(۱)

* * *

تفسیر:

تقوا و امدادهای الٰهی

باز در آغاز این سوره، به سه سوگند تفکرانگیز از «مخلوقات» و «حالق عالم» برخورد می کنیم، می فرماید:

«به شب در آن هنگام که جهان را پوشاند سوگند» (وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى).

تعییر به «یغشی» ممکن است به خاطر آن باشد که تاریکی شب همچون پرده ای بر نیمی از کره زمین می افتد، و آن را زیر پوشش خود قرار می دهد، و یا به خاطر این که: چهره روز یا چهره آفتاب عالمتاب، با فرا رسیدن آن پوشانده می شود، و به هر حال، اشاره ای است به اهمیت شب و نقش مؤثر آن در زندگی انسان ها، از تعديل حرارت آفتاب گرفته، تا مسأله آرامش و سکون همه موجودات زنده در پرتو آن، و نیز عبادت شب زنده داران بیدار دل و آگاه.

* * *

۱ - «مجمع البيان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۰۱.

پس از آن، به سراغ سوگند دیگری می‌رود و می‌افزاید: «و قسم به روز هنگامی که آشکار و ظاهر گردد» (وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّ). (۱)

و این از آن لحظه‌ای است که سپیده صبح پرده ظلمانی شب را می‌شکافد، تاریکی‌ها را به عقب می‌راند و بر تمام پنهان آسمان حاکم می‌شود، و همه چیز را غرق نور و روشنائی می‌کند، همان نوری که رمز حرکت، حیات و مایه پرورش تمام موجودات زنده است. در قرآن مجید، زیاد به مسأله نظام «نور» و «ظلمت»، و تأثیر آنها در زندگی بشر توجه داده شده؛ چرا که دو نعمت بزرگ دائمی و دو آیت از آیات مهم پروردگار است.

آیه بعد به سراغ آخرین قسم رفت، می‌فرماید: «و سوگند به آن کس که جنس مذکور و مؤنث را آفرید» (وَ مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَى).

چرا که وجود این دو جنس در عالم «انسان»، «حیوان» و «نبات» و دگرگونی‌هایی که از لحظه انعقاد نطفه تا هنگام تولد رخ می‌دهد، و ویژگی‌هایی که هر یک از دو جنس به تناسب فعالیت‌ها و برنامه‌هایشان دارند، و اسرار فراوانی که در مفهوم جنسیت نهفته است، همه، نشانه‌ها و آیاتی است از جهان بزرگ آفرینش، که از طریق آن می‌توان به عظمت آفریننده آن واقف شد.

۱ - قابل توجه این که: «یَعْشِی» به صورت فعل «مضارع» ذکر شده، اما «تَجَلَّی» به صورت فعل ماضی است.

بعضی گفته‌اند: این به خاطر آن است که در آن زمان که آغاز دعوت پیغمبر اکرم (صلی الله عليه وآلہ) بود، ظلمت جاهلیت همه جا را فرا گرفته بود، ولی در این صورت سوگند یاد کردن به چنین ظلمتی جالب به نظر نمی‌رسد، بهتر این است گفته شود: این فعل ماضی چون بعد از «إِذَا» شرطیه واقع شده، معنی فعل مضارع را می‌بخشد.

یا این که: در اصل «تَجَلَّی» بوده، که یک تاء آن حذف شده، ولی در این صورت فعل مؤنث خواهد بود و فاعل آن نمی‌تواند «نَهَار» باشد، بلکه باید در تقدیر چنین باشد: «إِذَا تَسْجَلَ الشَّمْسُ فِيهِ».

تعییر به ما: «چیزی» در اینجا درباره خداوند، کنایه از عظمت فوق العاده ذات پاک او و ابهامی است که از این نظر در این قسمت حاکم است، به طوری که او را برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم می سازد.

بعضی نیز گفته اند: «ما» در اینجا « مصدریه» است، و بنابراین، معنی جمله چنین می شود: «سوگند به آفرینش مذکر و مؤنث» ولی این احتمال ضعیف به نظر می رسد. در حقیقت، سوگند اول و دوم، اشاره به آیات آفاقی است، و سوگند سوم اشاره به آیات نفسی.

آن گاه، به هدف نهائی این سوگندها می رسد، و می فرماید: «سعی و تلاش و کوشش شما در زندگی، گوناگون و مختلف است» (إنْ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى).

جهت گیری تلاش ها و نتایج آن، نیز کاملاً مختلف و متفاوت می باشد. اشاره به این که: شما به هر حال در زندگی آرام نخواهید گرفت، و حتماً به سعی و تلاشی دست می زنید، و نیروهای خدا داد که سرمایه های وجودتان است، در مسیری خرج می شود، ببینید سعی و تلاش شما در کدام مسیر، به کدام سمت، و دارای کدام نتیجه است؟

نکند تمام سرمایه ها و استعدادهای خود را به بهای اندکی بفروشید، و یا بیهوده به هدر دهید! «شتی» جمع «شتیت» از ماده «شت» (بر وزن شط) به معنی پراکنده کردن جمعیت است، و در اینجا اشاره به تفاوت کوشش های مردم از نظر کیفیت، هدف گیری و نتیجه آنها است.

سپس، مردم را به دو گروه تقسیم کرده، و ویژگی های هر یک را بر می شمرد، می فرماید: «اما آن کس که در راه خدا اعطای کند و پرهیزگاری پیشه نماید»... (فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى).

«و به جزای نیک الهی ایمان داشته باشد»... (وَ صَدَقَ بِالْحُسْنَى).

«ما او را در مسیر آسانی قرار می دهیم» و به سوی بهشت جاویدان هدایت می کنیم (فَسَيُئِسِرُهُ إِلَيْسِرِي).

منظور از «اعطی» همان انفاق در راه خدا و کمک به نیازمندان است. و تأکید بر «تقوا» به دنبال آن، ممکن است اشاره به لزوم نیت پاک و قصد خالص به هنگام انفاق، و تهیه اموال از طریق مشروع، و انفاق آن نیز در طریق مشروع، و خالی بودن از هر گونه منت و اذیت و آزار بوده باشد؛ چرا که مجموعه این اوصاف، در عنوان تقوا جمع است. بعضی نیز گفته اند: «اعطی» اشاره به عبادات مالی است، و «اتقی» اشاره به سایر عبادات، و انجام واجبات، و ترک محرمات است، ولی تفسیر اول، هم با ظاهر آیه سازگارتر است، و هم با شأن نزولی که در بالا آوردیم.

تصدیق کردن «حسنی» («حسنی» مؤنث «أحسن» به معنی نیکوتر است) اشاره به ایمان به پادشاهی نیکوی الهی است، همان گونه که در شأن نزول آمده بود: «أبو الدَّحْدَاح» با ایمان به پاداش های خداوند، اموالش را انفاق کرد، در آیه ۹۵ «نساء» نیز می خوانیم؛ وَ كُلًا وَعْدَ اللَّهُ الْحُسْنَى: «خداوند هر یک از آنها را وعده پاداش نیک داده است» («حسنی» در این آیه نیز به معنی پاداش نیک است).

بعضی نیز گفته اند: منظور «شريعت حُسْنِي» يعني ايمان به «آئين اسلام» است، که بهترین آئين هاست.

و بعضی آن را به کلمه «لا اله الا الله» یا «شهادتین» تفسیر کرده اند.

اما با توجه به سیاق آيات و شأن نزول، و ذکر «حُسْنِي» به معنی پاداش نیک، در بسیاری از آيات قرآن، تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.

جمله «فَسَيِّئَرُهُ لِيُسِّرِي» ممکن است اشاره به توفيق الهی، و آسان کردن امر طاعت بر چنین اشخاص بوده باشد، و یا گشودن راه بهشت به روی آنها و استقبال ملائکه و فرشتگان با تحیت و سلام از آنان، و یا همه اینها!.

مسلم است آنها که راه انفاق و تقوای پیش می گیرند، و به پاداش های بزرگ الهی مؤمن و دلگرمند، مشکلات برای آنها آسان می شود، و در دنیا و آخرت از آرامش خاصی برخوردارند. از همه اینها گذشته، ممکن است انفاق های مالی در ابتدا بر طبع انسان شاق و مشکل باشد، ولی با تکرار و ادامه راه، چنان بر او آسان می شود که از آن لذت می برد.

چه بسیارند افراد سخاوتمندی که از حضور میهمان بر سر سفره خود شاد، و به عکس اگر یک روز میهمانی برای آنها نرسد ناراحتند، و این نیز نوعی آسان کردن مشکلات برای آنها است.

از این نکته نیز نباید غفلت کرد: اصولاً ايمان به معاد و پاداش های عظیم الهی، تحمل انوع مشکلات را برای انسان سهل و آسان می کند، نه تنها «مال»، که «جان» خود را نیز در طبق اخلاص می گذارد و به عشق شهادت، در میدان جهاد شرکت می کند، و از این ایثارگری خود لذت می برد.

«یُسِّرِي» از ماده «یسر» در اصل به معنی زین کردن اسب، لجام نمودن و

آماده ساختن آن برای سواری است، و سپس به هر کار سهل و آسانی اطلاق شده است.(۱)

در آیات بعد، به نقطه مقابل این گروه پرداخته، می فرماید: «اما کسی که بخلورزد و از این طریق بی نیازی طلبد»... (وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَعْنَى).

«وَ پَادَاشْ نِيَكَ الْهَى رَا تَكْذِيبَ كَنْد»... (وَ كَذَبَ بِالْحُسْنَى).

«ما به زودی او را در مسیر دشواری قرار می دهیم» (فَسَيُسَرِّهُ لِلْعُسْرَى).

«بَخِلُ» در اینجا نقطه مقابل «اعطاء» است که در گروه اول (گروه سخاوتمندان سعادتمند) بیان شد، وَ اسْتَعْنَى: «بی نیازی بطلبد». یا بهانه ای است برای بخلورزیدن، و وسیله ای است برای ثروت اندوختن.

یا اشاره به این است که: او خود را از پاداش های الهی بی نیاز می شمرد، بر عکس گروه اول که چشمشان دائماً به لطف خدا است.

و یا خود را از اطاعت پروردگار مستغنى می بیند و دائماً آلوده گناه است.

از میان این تفسیرهای سه گانه، تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد، هر چند جمع میان هر سه تفسیر نیز ممکن است.

منظور از تکذیب «حسنی»، همان انکار پاداش های قیامت است، و یا انکار دین، آئین و روش نیکوی پیغمبران.

تعییر «فَسَيُسَرِّهُ لِلْعُسْرَى» که در واقع دو تعییر ظاهراً متضاد است (ما راه آنها را به سوی مشکلات آسان می سازیم) نقطه مقابل «فَسَيُسَرِّهُ لِأَيْسَرَى» است.

به این ترتیب که، خداوند گروه اول (سخاوتمندان) را مشمول توفیقات خود قرار می‌دهد، و پیمودن راه اطاعت و انفاق را بر آنها آسان می‌سازد، تا از مشکلات در زندگی رهائی یابند، ولی از گروه دوم توفیقاتشان را سلب می‌نماید، پیمودن راه را برای آنها مشکل می‌سازد، در دنیا و آخرت مواجه با سختی‌ها خواهد بود، و اصولاً برای این بخیلان بی‌ایمان، انجام اعمال نیک و مخصوصاً اتفاق در راه خدا کار سخت و دشوار است، در حالی که برای گروه اول نشاط آور و روح افزا است.^(۱)

و در آخرین آیه مورد بحث، به این بخیلان کور دل هشدار می‌دهد، می‌فرماید: «در آن هنگام که او در قبر یا جهنم سقوط می‌کند اموالش به حال او سودی نخواهد داشت» (وَ ما يُعْنِي عَنْهُ مَأْلُهٗ إِذَا تَرَدَّى).

نه می‌تواند این اموال را با خود از این دنیا ببرد، و نه اگر ببرد، مانع سقوط او در آتش دوزخ خواهد شد.

«ما» در آغاز این آیه ممکن است «نافیه» باشد (چنان که در بالا گفتیم) یا برای «استفهام انکاری»، یعنی: اموال او به هنگام سقوط در قبر یا دوزخ، چه سودی به حال او خواهد داشت؟ «تردی» از ماده «ردایت» و «ردی» به معنی هلاکت است، و به معنی سقوط از بلندی که مایه هلاکت شود نیز آمده است، بلکه، بعضی اصل آن را به معنی سقوط می‌دانند، و از آنجا که سقوط از نقطه مرتفع موجب هلاکت می‌شود، به

۱ - «یُسْری» و «عُسْری» هر دو صیغه مؤنث است (مذکر آن «أَيْسَرٌ وَ أَعْسَرٌ» است) و ذکر این دو به صورت صیغه مؤنث یا به خاطر آن است که موصوف آن «مجموعه اعمال» است و در تقدیر چنین خواهد بود: «فَسَيُئِسِرُ الْأَعْمَالُ يُسْرٍ - أَوْ - لِأَعْمَالٍ عُسْرٍ»، یا مجموعه مسائل و پیش آمدهای زندگی، و اگر موصوف آن مفرد باشد ممکن است «طريقه» یا «خُلَّة» و مانند آن بوده باشد.

معنی هلاکت نیز آمده است، و در آیه مورد بحث، ممکن است به معنی سقوط در قبر، یا دوزخ، و یا هلاکت به معنی مجازات بوده باشد.

و به این ترتیب، قرآن در این آیات از دو گروه سخن می گوید: گروهی مؤمن و با تقوا و سخاوتمند.

و گروهی بی ایمان، بی تقوا و بخیل، که نمونه هر دو گروه در شان نزول به طور وضوح منعکس شده است.

گروه اول، با استفاده از توفیقات الهی مسیر خود را با سهولت پیموده و به سوی بهشت و نعمت های آن روان می شوند، در حالی که گروه دوم، در زندگی با انبوه مشکلات روپرور هستند، اموال سرشاری را جمع می کنند و می گذارند و می روند و جز حسرت و اندوه و وبال و مجازات الهی، بهره ای عائشان نمی شود و متعای نمی خرنند.

* * *

- ١٢ إِنَّ عَلَيْنَا لَهُدًى
 ١٣ وَ إِنَّ لَنَا لِلآخرَةِ وَ الْأُولَى
 ١٤ فَانذِرْنَاهُمْ نَارًا تَأْظِلُ
 ١٥ لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى
 ١٦ الَّذِي كَذَّبَ وَ تَوَلَّى
 ١٧ وَ سَيِّجَنَّبُهَا الْأَنْقَى
 ١٨ الَّذِي يُؤْتَى مَالًا يَنْزَكِي
 ١٩ وَ مَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى
 ٢٠ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَ بَجِهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى
 ٢١ وَ لَسَوْفَ يَرْضَى

ترجمه:

- ١٢ - به يقین هدایت کردن بر ماست.
 ١٣ - و آخرت و دنیا از آن ماست.
 ١٤ - و من شما را از آتشی که زبانه می کشد بیم می دهم.
 ١٥ - کسی جز بدیخت ترین مردم وارد آن نمی شود.
 ١٦ - همان کس که تکذیب کرد و به آن پشت نمود!
 ١٧ - و به زودی با تقواترین مردم از آن دور داشته می شود.
 ١٨ - همان کس که مال خود را می بخشد تا پاک شود.

۱۹ - و هیچ کس را نزد او حقی نیست تا بخواهد او را جزا دهد.

۲۰ - بلکه هدفش جلب رضای خدای بزرگ است.

۲۱ - و به زودی راضی می شود!

تفسیر:

انفاق و دوری از آتش دوزخ

در تعقیب آیات گذشته، که مردم را به دو گروه مؤمن سخاوتمند، و گروه بی ایمان بخیل تقسیم، و سرنوشت هر کدام را بیان نمود، در آیات مورد بحث، نخست، به سراغ این مطلب می رود که، کار ما هدایت است نه اجبار و الزام، این وظیفه شما است که تصمیم گیرید و مرد راه باشید.

به علاوه، پیمودن این راه به سود خود شما است، و ما هیچ نیازی به آن نداریم.

می فرماید: «مسلمًا هدایت کردن بر عهده ما است» (إنَّ عَلَيْنَا لِلَّهُدْيِ).

چه هدایت از طریق «تکوین» (فطرت و عقل) و چه از طریق «تشريع» (كتاب و سنت)، ما آنچه در این زمینه لازم بوده گفته ایم و حق آن را ادا کرده ایم.

* * *

«و مسلمًا آخرت و دنیا همه از آن ما است» (وَ إِنَّ لَنَا لِلأُخْرِجَةِ وَ الْأُولَى). (۱)

هیچ نیازی به ایمان و طاعت شما نداریم، نه اطاعت شما سودی می رساند، و نه معصیت شما زیانی، و تمام این برنامه ها به سود شما و برای خود شما است.

۱ - «لام» در «اللآخرة» و همچنین در «اللهدی» (آیه قبل) ظاهرًا لام تأکید است، که در اینجا بر اسم اسم «إن» آمده، هر چند غالباً بر سر خبر می آید، این به خاطر آن است که طبق تصریح بعضی از کتب ادبی، هر وقت خبر «إن» مقدم شود، لام بر سر اسم می آید.

مطابق این تفسیر، «هدایت» در اینجا به معنی «ارائه طریق» است، این احتمال نیز دارد که: هدف از این دو آیه، تشویق مؤمنان سخاوتمند و تأکید بر این مطلب باشد، که ما آنها را مشمول هدایت بیشتر خواهیم ساخت، و در این جهان و جهان دیگر راه را بر آنها آسان می کنیم، و چون دنیا و آخرت از آن ما است، بر انجام این امر قادریم.

درست است که «دنیا» از نظر زمان بر «آخرت» مقدم است، ولی از نظر اهمیت و هدف نهائی مقصود اصلی «آخرت» است، و به همین دلیل مقدم داشته شده است.

و از آنجا که یکی از شعب هدایت، هشدار و انذار است، در آیه بعد می افزاید: «حال که چنین است من شما را از آتشی که زبانه می کشد بیم می دهم!» (فَإِنَّنِي لَأَنذِرُكُمْ نَارًا تَلَظُّى). «تلظی» از ماده «لظی» (بر وزن قضا) به معنی شعله خالص است، و می دانیم: شعله های خالص و خالی از هر گونه دود، گرما و حرارت بیشتری دارد، و گاه وازه «لظی» به خود جهنم نیز اطلاق شده است.^(۱)

سپس، به گروهی که وارد این آتش بر افروخته و سوزان می شوند، اشاره کرده، می فرماید: «کسی جز بدبخت ترین مردم وارد آن نمی شود» (لا يصْلَحَا إِلَّا الأَشْقَى).

و در توصیف «اشقی» می فرماید: «همان کسی که آیات خدا را تکذیب کرد

۱ - «تلظی» در اصل «تَلَظُّى» بوده، که یکی از دو «تا» برای تخفیف افتاده است.

و به آن پشت نمود» (الَّذِي كَذَبَ وَ تَوَلَّى).

بنابراین، معیار خوبخی و بدبختی، همان کفر و ایمان است با پیامدهای عملی که این دو دارند، و به راستی، کسی که آن همه نشانه های هدایت و امکانات برای ایمان و تقویا را نادیده بگیرد، مصدق روشن «اشقی» و بدبخت ترین مردم است.

در جمله «الَّذِي كَذَبَ وَ تَوَلَّى» ممکن است «تکذیب» اشاره به «کفر» و «تولی» اشاره به «ترک اعمال صالح» بوده باشد؛ چرا که لازمه کفر همین است.

و نیز ممکن است هر دو اشاره به ترک ایمان باشد، به این ترتیب که: اول پیامبر خدا را تکذیب می کند، و بعد، پشت کرده، برای همیشه از او دور می شود.

بسیاری از مفسران در اینجا اشکالی را مطرح کرده، و به پاسخ آن پرداخته اند، و آن این که: آیات فوق، نشان می دهد: آتش دوزخ مخصوص کفار است، و این مخالف چیزی است که از آیات دیگر قرآن و مجموعه روایات اسلامی استفاده می شود، که مؤمنان گنهکار نیز سهمی از آتش دوزخ دارند، و لذا بعضی از گروه های منحرف که معتقدند: با وجود ایمان هیچ گناهی ضرر نمی زند، به این آیات برای مقصود خود استدلال کرده اند (این گروه «مرجئه» نام دارند).

در پاسخ به دو نکته باید توجه کرد:

نخست این که: منظور از ورود در آتش در اینجا، همان «خلود» است و «خلود» مخصوص کفار می باشد، قرینه این سخن، آیاتی است که نشان می دهد غیر کفار نیز وارد دوزخ می شوند.

دیگر این که: آیات فوق و آیات بعد که می گوید: برکناری از آتش دوزخ مخصوص «أتقی» (باتقواترین مردم) است، در مجموع می خواهد فقط حال دو

گروه را بیان کند: گروه بی ایمان بخیل، و گروه مؤمنان سخاوتمند و بسیار با تقوا. از این دو گروه، فقط دسته اول وارد جهنم می شوند و دسته دوم وارد بهشت، و به این ترتیب، اصلاً از گروه سوم یعنی مؤمنان گنهکار سخنی به میان نیامده است.

به تعبیر دیگر، «حصر» در اینجا «حصر اضافی» است، گوئی بهشت فقط برای گروه دوم و جهنم تنها برای گروه اول آفریده شده است، با این بیان، پاسخ اشکال دیگری که در ارتباط با «تضاد» آیات مورد بحث، و آیات آینده که نجات را مخصوص «أَتْقَى» می کند نیز، روشن می شود.

سپس، سخن از گروهی می گوید که از این آتش شعلهور سوزان برکنارند، می فرماید: «به زودی باتقواترین مردم از این آتش سوزان دور داشته می شود» (وَ سَيَجْتَبُهَا الْأَتْقَى).

«همان کسی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کند، و منظورش جلب رضای خدا، و تزکیه نفس و پاکی اموال می باشد» (الَّذِي يُؤْتَى مَالَهُ يَتَزَكَّى).

تعییر به «یَتَزَكَّى» در حقیقت، اشاره به قصد قربت و نیت خالص است، خواه این جمله به معنی کسب نمو معنوی و روحانی باشد، یا به دست آوردن پاکی اموال؛ چرا که «تزکیه» هم به معنی «نمو دادن» آمده و هم «پاک کردن»، در آیه ۱۰۳ «توبه» نیز می خوانیم: **خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُنْزِكُهُمْ بِهَا وَ صَلَّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَتَكُنْ لَهُمْ**: «از اموال آنها زکاتی بگیر، تا به وسیله آن، آنها را پاک سازی و پرورش دهی و (هنگام گرفتن زکات) به آنها دعا کن که دعای تو، مایه آرامش آنها است».

آن گاه، برای تأکید بر مسأله خلوص نیت آنها در اتفاق هائی که دارند، می افزاید: «هیچ کس را نزد او حق نعمتی نیست تا به وسیله این اتفاق جزا داده شود» (وَ مَا لِأَحَدٍ عِنْدُهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزِي).

«بلکه تنها هدفش جلب رضای پروردگار بزرگ او است» (إِلَّا اِتِّبَاعَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى). و به تعبیر دیگر: بسیاری از اتفاق‌ها در میان مردم، پاسخی است به اتفاق مشابهی که از ناحیه طرف مقابل قبلًا شده است، البته، حق شناسی و پاسخ احسان به احسان کار خوبی است، ولی حسابش از اتفاق‌های خالصانه پرهیزگاران جدا است، آیات فوق، می‌گوید: اتفاق مؤمنان پرهیزگار به دیگران، نه از روی ریا است و نه به خاطر جوابگوئی خدمات سابق آنها، بلکه انگیزه آن تنها و تنها جلب رضای خداوند است، و همین است که به آن اتفاق‌ها ارزش فوق العاده ای می‌دهد.

تعبیر به «وجه» در اینجا به معنی «ذات» است، و منظور رضایت و خشنودی ذات پاک او است. تعبیر به «رَبِّهِ الْأَعْلَى» نشان می‌دهد: این اتفاق، با معرفت کامل صورت می‌گیرد، و در حالی است که هم به ربویت پروردگار آشنا است و هم از مقام اعلای او باخبر است.

در ضمن، این استثناء هر گونه نیت انحرافی را نیز نفی می‌کند، مانند: اتفاق کردن برای خوشنامی و جلب توجه مردم و کسب موقعیت اجتماعی و مانند آن؛ زیرا مفهوم آن منحصر ساختن انگیزه اتفاق‌های آنها در جلب خشنودی

پروردگار است.(۱)

و سرانجام، در آخرین آیه این سوره، به ذکر پاداش عظیم و بی نظیر این گروه پرداخته، در یک جمله کوتاه، می گوید: «و چنین شخصی به زودی راضی و خشنود می شود» (وَ لَسَوْفَ يَرْضَى).

آری، همان گونه که او برای رضای خدا کار می کرد، خدا نیز او را راضی می سازد.

رضایتی مطلق و بی قید و شرط.

رضایتی گسترده و نامحدود.

رضایتی پر معنی که تمام نعمت‌ها در آن جمع است.

رضایتی که حتی تصورش امروز برای ما غیر ممکن است و چه نعمتی از این برتر و بالاتر تصور می شود!

آری، پروردگار اعلی، پاداش و جزای او نیز اعلی است، و چیزی برتر از رضایت و خشنودی مطلق بندگان تصور نمی شود.

بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند: ضمیر در «یَرْضَى» به خداوند باز می گردد، یعنی: به زودی خداوند از این گروه راضی می شود، که آن نیز موهبتی است عظیم و بی نظیر که خداوند بزرگ و پروردگار اعلی از چنین بندۀ ای راضی و خشنود شود، آن هم رضایتی مطلق و بی قید و شرط، و مسلماً به دنبال این رضای الهی، رضا و خشنودی آن بندۀ با ایمان با تقواست، که این دو لازم و

۱ - «استثناء» در جمله «إِلَّا إِبْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّ الْأَعْلَى» استثناء منقطع است، منتها آیه قبل تقدیری دارد که چنین است: «وَ مَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزِي فَلَا يُنْفِقُ مَا لَهُ لِنِعْمَةٍ إِلَّا إِبْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّ الْأَعْلَى»، این احتمال نیز وجود دارد که استثناء متصل باشد، با در نظر گرفتن محدودی که در تقدیر چنین است: «لَا يُنْفِقُ لِنِعْمَةٍ عِنْدَهُ وَ لَا لِغَيْرِ ذَلِكَ إِلَّا إِبْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّ الْأَعْلَى» (دقیق کنید).

ملزوم یکدیگرند، همان گونه که در آیه ۸ سوره «بینه» می خوانیم: «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» و یا در آیه ۲۸ سوره «فجر» آمده است: «رَاضِيَهُ مَرْضِيَهُ»، ولی تفسیر اول مناسب تر است.

نکته ها:

۱ - سخنی درباره شأن نزول سوره «اللیل»

«فخر رازی» می گوید: «تفسران اهل سنت، عموماً معتقدند: منظور از «أتقى» در «سَيِّجَبُهَا الأَتْقَى» «ابوبکر» است، و شیعه عموماً این معنی را انکار می کنند و می گویند: در حق علی بن ابیطالب(علیه السلام) نازل شده است.» (۱)

سپس، در یک تحلیل مخصوص به خود، چنین می گوید: «امت اسلامی (اعم از اهل سنت و شیعه) اتفاق بر این دارند که، برترین مردم بعد از رسول الله(صلی الله علیه وآلہ) یا «ابوبکر» بوده، و یا «علی»(علیه السلام)، و این آیه را نمی توان بر «علی» تطبیق کرد؛ زیرا قرآن درباره این فرد «أتقى» می گوید: وَ مَا لِأَحَدٍ عِنْهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزِي: «هیچ کس نزد او حق و نعمتی ندارد که پاداش داده شود» و این صفت بر علی(علیه السلام) تطبیق نمی کند؛ چرا که پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآلہ) بر او حق نعمت داشت! ولی پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) نه تنها بر «ابوبکر» حق نعمت مادی نداشت، که به عکس، او انفاق بر رسول الله می کرد و حق نعمت داشت!

نتیجه این می شود: مصداق «أتقى» است و چون اتقی به معنی پرهیزکارترین مردم است، افضلیت او ثابت می شود!» (۲)

گرچه مایل نیستیم در مباحث این تفسیر، زیاد در این گونه مسائل وارد

شویم، ولی اصرار بعضی از مفسران بر اثبات پیش داوری های خود به وسیله آیات قرآن، تا آنجا که تعبیرات آنها مناسب مقام شامخ پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) نیز نمی باشد، باعث می شود چند نکته را در اینجا یادآور شویم:

اولاً – این که «فخر رازی» می گوید: اجماع «اهل سنت» بر این است که این آیه درباره «ابوبکر» نازل شده، برخلاف چیزی است که بعضی از مفسران معروف اهل سنت صریحاً آورده اند، از جمله:

«قرطبی» در تفسیرش در روایتی از «ابن عباس» نقل می کند: تمام این سوره (سوره اللیل) درباره «ابو الدّحّادح» نازل شده (که داستانش را در آغاز سوره آورده ایم)^(۱) مخصوصاً به آیه «وَ سَيِّجَنُبُهَا الْأَنْقَى» که می رسد، باز می گوید: منظور «ابو الدّحّادح» است، هر چند از اکثر مفسران نقل کرده: درباره «ابوبکر» نازل شده، اما خودش این نظر را نپذیرفته است.

ثانیاً – این که گفته است: اتفاق شیعه بر این است که این آیه درباره علی(علیه السلام) نازل شده، درست نیست، چرا که بسیاری از مفسران شیعه، همان داستان «ابو الدّحّادح» را ذکر کرده و پذیرفته اند.

آری، در بعضی از روایات از امام صادق(علیه السلام) نقل شده: منظور از «أنقى» پیروان و شیعیان او است، و منظور از «الذى يُؤْتى ماله يَتَرَكّى» امیرمؤمنان علی(علیه السلام) است، ولی ظاهر این است: اینها جنبه شان نزول ندارد، بلکه از قبیل تطبیق بر مصدق روشن و بارز است. ثالثاً – بدون شک، «أنقى» در آیه فوق به معنی باتقواترین مردم نیست، بلکه مفهوم آن همان متقدی بودن است، شاهد گویای این سخن این است که: «أشقى» در مقابل آن به معنی بدترین مردم نیست، بلکه منظور کفاری است که از انفاق

۱ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۱۰، صفحه ۷۱۸۰.

بخل می‌ورزیدند، به علاوه این آیه زمانی نازل شده که پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآلہ) در حیات بود، آیا می‌توان «ابوبکر» را حتی بر پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآلہ) مقدم داشت؟ چرا برای اثبات پیش داوری ها و ذهنیات خود تعبیری کنیم که حتی به مقام شامخ پیغمبر لطمه زند؟!

و اگر گفته شود: حساب پیغمبر(صلی الله علیه وآلہ) جدا است، می‌گوئیم: پس چرا در آیه «وَ ما لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى» حساب پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) جدا نشد، و برای این که علی(علیه السلام) را از مورد آیه خارج کنیم، بگوئیم: چون مشمول نعمت های مادی پیغمبر بوده، نمی‌تواند داخل در آیه باشد؟

رابعاً - چه کسی است که در زندگیش مورد محبت احدي واقع نشده، و هیچ کس برای او هدیه ای نیاورده و یا از او ضیافتی نکرده است.

آیا واقعاً چنین بوده است که «ابوبکر» در تمام عمرش نه به ضیافت کسی رفت، و نه هدیه ای از کسی پذیرفت، و نه هیچ خدمت مادی دیگری را؟ آیا این باورکردنی است؟

نتیجه این که: منظور از آیه «وَ مَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى» این نیست که هیچ کس بر آنها حق نعمت ندارد، بلکه انفاق کردن آنها به خاطر حق نعمت نیست.

یعنی: اگر آنها به کسی انفاقی می‌کنند، تنها برای خدا است، نه به خاطر خدمتی که بخواهند آن را پاداش دهند.

خامساً - آیات این سوره نشان می‌دهد: این سوره در یک ماجراهای دو قطبی نازل شده، یکی در قطب «أَتَقْيٰ» بوده است، و دیگری در قطب «أَشْقَى»، هر گاه شأن نزول آن را داستان «ابو الدّحّاح» بدanim، مسأله حل است، اما اگر بگوئیم: منظور «ابوبکر» بوده، مشکل «أَشْقَى» باقی می‌ماند، که منظور از آن چه کسی

است؟!.

شیعه اصراری ندارد که خصوص این آیه در مورد علی(علیه السلام) است، آیات در شان او بسیار زیاد است، ولی اگر بر علی(علیه السلام) تطبیق شود، مشکل «أشقی» در آن حل است؛ چرا که در ذیل آیه ۱۲ سوره «شمس» «إِذْ أَنْبَعْثَ أُشْقَاهَا» روایات زیادی از طرق اهل سنت نقل شده است، که منظور از «أشقی» قاتل «علی بن ابیطالب»(علیه السلام) است (این روایات را چنان که گفتیم «حاکم حسکانی» در «شواهد التنزیل» جمع کرده است).

کوتاه سخن این که: گفتار «فخر رازی» و تحلیل او درباره این آیه، بسیار ضعیف و مشتمل بر اشتباہات فراوان است، ولذا حتی بعضی از مفسران معروف اهل سنت مانند: «آلوسی» در «روح المعانی» این تحلیل را نپسندیده و بر آن خرد گرفته است، آنجا که می گوید: وَ اسْتَدَلَ بِذِلِّكَ الْإِمَامُ عَلَى أَنَّهُ (أَبُوبَكْرٌ) أَفْضَلُ الْأُمَّةِ وَ ذَكَرَ أَنَّ فِي الْآيَاتِ مَا يَأْبَى قَوْلُ الشِّعْيَهِ إِنَّهَا فِي عَلَى وَ أُطَالَ الْكَلَامَ فِي ذِلِّكَ وَ آتَى بِمَا لَا يَخْلُو عَنْ قِيلٍ وَ قَالَ:

«فخر رازی به این آیه استدلال کرده است که: ابوبکر افضل امت است و اضافه کرده: در آیات، بعضی قرائی است که با قول شیعه سازگار نیست، و در اینجا سخن را طولانی کرده و مطالی گفته که خالی از قیل و قال (و اشکال) نیست». (۱)

فراموش نباید کرد: خود «آلوسی» نیز نسبتاً مرد متعصبی است، با این حال تحلیل «فخر رازی» را در این آیه نپسندیده است.

* * *

۱ - «روح المعانی»، جلد ۳۰، صفحه ۱۵۳.

۲ - فضیلت انفاق فی سبیل اللہ

انفاق و بخشش در راه خدا و کمک مالی به افراد محروم و مخصوصاً آبرومند، توأم با خلوص نیت، از اموری است که در آیات قرآن مجید، مکرر بر مکرر روی آن تکیه شده، و از نشانه های ایمان ذکر شده است.

روایات اسلامی نیز مملو از تأکید در این باره است، تا آنجا که نشان می دهد در فرهنگ اسلام، انفاق مالی به شرط این که انگیزه ای جز رضای پروردگار نداشته باشد، و از هر گونه ریاکاری و منت و آزار خالی باشد، از بهترین اعمال است.

این بحث را با ذکر چند حدیث پر معنی، تکمیل می کنیم.

۱ - در روایتی از امام باقر(علیه السلام) می خوانیم: **إِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَيَّ اللَّهِ إِذْخَالُ السُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِ، شُبُّعَةُ مَسْلِيمٍ أَوْ قَصَاءُ دَيْنِهِ:**

«محبوبترین اعمال نزد خدا این است که: قلب مؤمن نیازمندی را مسرور کند، به این که او را سیر کرده، یا بدھی او را ادا کند». (۱)

۲ - در حدیثی از رسول الله(صلی الله علیه وآلہ) آمده است: **مِنَ الْإِيمَانُ حُسْنُ الْخُلُقِ، وَ إِطْعَامُ الطَّعَامِ، وَ إِرَاقَةُ الدَّمَاءِ:**

«(از علائم) ایمان، حسن خلق، اطعم طعام و ریختن خون (قربانی کردن در راه خدا) است». (۲)

۳ - در حدیث دیگری از امام صادق(علیه السلام) آمده است: **مَا أُرِيَ شَيْئًا يَعْدِلُ زِيَارَةَ الْمُؤْمِنِ إِلَّا إِطْعَامَهُ، وَ حَقُّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُطْعِمَ مَنْ أَطْعَمَ مُؤْمِنًا مِنْ طَعَامِ الْجَنَّةِ:**
«من چیزی را معادل دیدار مؤمن نمی بینم، جز اطعم کردن او، و هر کس

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۷۴، صفحه ۳۶۵، حدیث ۳۵.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۷۴، صفحه ۳۶۵، حدیث ۳۹.

مؤمنی را اطعم کند، بر خدا است که او را از طعام جنت اطعم نماید».(۱)

۴ - در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآلہ) آمده است: مردی مهار مرکب حضرت را گرفت، عرض کرد: ای رسول خدا! اُیُ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ؟: «چه عملی از همه اعمال برتر است»؟

فرمود: إِطْعَامُ الطَّعَامِ وَ إِطْيَابُ الْكَلَامِ: «غذا دادن به مردم و خوش زیان بودن».(۲)

۵ - و سرانجام در حدیثی از رسول خدا(صلی الله علیه وآلہ) می خوانیم: مَنْ عَالَ أَهْلَ بَيْتٍ مِّنَ الْمُسْلِمِينَ يَوْمَهُمْ وَ لَيْلَتَهُمْ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ:

«کسی که خانواده ای از مسلمین را یک شبانه روز پذیرائی کند، خداوند گناهانش را می بخشد».(۳)

* * *

خداوند! به همه ما توفيق ده تا در این خير بزرگ گام نهيم!

پروردگار! بر اخلاص نيت ما در همه اعمال بيفزار!

بارالها! از تو می خواهیم ما را آن چنان مشمول نعمت و رحمت سازی که هم تو از ما خشنود باشی و هم ما خشنود و راضی شویم!

آمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره اللیل(۴)

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۷۴، صفحه ۳۷۸، حدیث ۷۹، «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۲۰۳، باب اطعم المؤمن

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۷۴، صفحه ۳۸۸، حدیث ۱۱۳.

۳ - «بحار الانوار»، جلد ۷۴، صفحه ۳۸۹، حدیث ۲.

۴ - پایان تصحیح: ۴ / ۳ / ۱۳۸۳.

سوره ضحی

این سوره، در «مکّه» نازل شده و دارای ۱۱ آیه است

محتوای سوره‌الضھر

این سوره از سوره‌های «مکّی» است، و طبق بعضی از روایات، وقتی نازل شد که پیامبر(صلی الله علیه وآل‌ه) بر اثر تأخیر و انقطاع موقت وحی، ناراحت بود، و زبان دشمنان نیز باز شده بود. سوره نازل شد و همچون باران رحمتی بر قلب پاک پیامبر(صلی الله علیه وآل‌ه) نشست، تاب و توان تازه‌ای به او بخشدید و زبان بدگویان را قطع کرد.

این سوره با دو سوگند آغاز می‌شود، آن گاه به پیامبر(صلی الله علیه وآل‌ه) بشارت می‌دهد: خدا هرگز تو را رها نساخته است.

بعد از آن به او نوید می‌دهد: خداوند آن قدر به او عطا می‌کند، که خشنود شود. و در آخرین مرحله، گذشته زندگانی پیامبر(صلی الله علیه وآل‌ه) را در نظر او مجسم می‌سازد، که خداوند چگونه او را همیشه مشمول انواع رحمت خود قرار داده، و در سخت ترین لحظات زندگی، حمایتش نموده است.

لذا، در آخرین آیات به او دستور می‌دهد: (به شکرانه این نعمت‌های بزرگ الهی) با یتیمان و مستمندان مهربانی کند و نعمت خدا را بازگو نماید.

* * *

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت این سوره همین بس که: در حدیثی از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآل‌ه) نقل شده است: مَنْ قَرَأَهَا كَانَ مِمَّنْ يَرْضَاهُ اللَّهُ، وَ لِمُحَمَّدٍ(صلی الله علیه وآل‌ه) أَنْ يَشْفَعَ لَهُ وَ لَهُ عَشْرُ حَسَنَاتٍ بِعْدَ كُلِّ يَتِيمٍ وَ سَائِلٍ!

«هر کس آن را تلاوت کند، از کسانی خواهد بود که خدا از آنها راضی می شود و شایسته است محمد(صلی الله علیه وآل‌ه) از او شفاعت کند و به عدد هر یتیم و مسکین سؤال کننده، ده حسنہ برای او خواهد بود». (۱)

و این همه فضیلت، از آن کسی است که آن را بخواند و در عمل پیاده کند.

قابل توجه این که: مطابق روایات متعددی، این سوره و سوره آینده (سوره ألم نشرح) یک سوره است، لذا، از این جهت که در هر رکعت نماز، بعد از «حمد» باید یک سوره کامل خوانده شود، این دو سوره را باید با هم خواند (نظیر این معنی درباره سوره های «فیل» و «لایلاف» نیز گفته شده است).

و اگر درست در محتوای این دو سوره دقت کنیم، می بینیم: پیوند مطالب آنها به قدری زیاد است که، حتماً یکی ادامه دیگری می باشد، هر چند میان آن دو «بسم الله» فاصله شده است.

در این که: آیا این دو سوره از هر نظر یکی است؟ یا در خصوص نماز باید در حکم یک سوره حساب شود؟ گفتگوئی است که باید شرح آن را در کتب فقهی (بحث قرائت نماز) مطالعه کرد، ولی، اجماع علماء بر این است که: در قرائت نماز نمی توان به یکی از این دو قناعت نمود.

* * *

۱ - «مجمع البيان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۰۳.

- | | |
|---|---|
| ١ | وَالضُّحَىٰ |
| ٢ | وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ |
| ٣ | مَا وَدَعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ |
| ٤ | وَلَلأُخْرَةُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولَىٰ |
| ٥ | وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضِي |

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

- ۱ - قسم به روز (هنگامی که آفتاب بر آید).
- ۲ - و به شب هنگامی که آرام گیرد.
- ۳ - که خداوند تو را وانگذاشته و مورد خشم قرار نداده!
- ۴ - و مسلماً آخرت برای تو از دنیا بهتر است.
- ۵ - و به زودی پروردگاری آن قدر به تو عطا خواهد کرد که خشنود شوی!

شأن نزول:

درباره شأن نزول این سوره، روایات زیادی نقل شده که از همه روشن تر روایت زیر است:
«ابن عباس» می گوید: پانزده روز گذشت، و وحی بر پیامبر(صلی الله علیه و آله) نازل نشد،

بشرکان گفتند: پروردگار محمد، او را رها کرده، و دشمن داشته، اگر راست می‌گوید که مأموریت او از سوی خدا است، باید وحی به طور مرتب بر او نازل شود، در اینجا سوره فوق نازل گشت (و به سخنان آنها پاسخ گفت).

قابل توجه این که: طبق حدیثی، وقتی این سوره نازل شد، پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) به «جبرئیل» فرمود: دیر کردی، سخت به تو مشتاق بودم.

«جبرئیل» گفت: وَ أَنَا كُنْتُ أُشَدُّ إِلَيْكَ شَوْفًا: «من به تو مشتاق تر بودم، ولی من بنده ای مأمورم، و جز به فرمان پروردگار، نازل نمی‌شوم!»

در حدیث دیگری آمده است: جماعتی از یهود خدمت رسول الله(صلی الله علیه وآلہ)رسیدند، و از داستان «ذی القرنین» و «اصحاب کهف» و آفرینش «روح» سؤال کردند، پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) فرمود: فردا به شما خبر خواهم داد، و ان شاء الله نگفت، و همین سبب شد که وحی الهی ایامی از او قطع شود و زبان دشمنان به شماتت باز گشت، از این جهت، پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) غمگین شد، این سوره نازل شد تا مایه تسلى خاطر پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) گردد (ولی این شأن نزول بعيد به نظر می‌رسد؛ چرا که تماس یهود با پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآلہ) و این گونه سؤالات، معمولاً در «مدینه» بود، نه در «مکه»).

در بعضی از روایات نیز آمده است: جمعی از مسلمانان عرض کردند: ای رسول خدا! چرا وحی بر شما نازل نمی‌شود؟ فرمود: وَ كَيْفَ يَنْزَلُ عَلَى الْوَحْيٍ وَ أَنْتُمْ لَا تَنْقُونَ بِرَاجِمَكُمْ وَ لَا تَقْلِمُونَ أَظْفَارَكُمْ:

«چگونه وحی بر من نازل شود، در حالی که شما مفاصل انگشتان خود را پاکیزه نمی‌کنید، و ناخن‌های خود را نمی‌گیرید»!^۱(۱)

در این که: مدت انقطاع وحی چقدر بود؟ روایات، مختلف است: دوازده

۱ - «مجمع البيان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۰۴ (با کمی تلخیص و اقتباس).

روز، پانزده، نوزده، بیست و پنج، و حتی بعضی چهل روز نقل کرده‌اند.
و در روایتی نیز، فقط دو سه شبانه روز.

تفسیر:

آن قدر به تو می‌بخشد که خشنود شوی!
در آغاز این سوره نیز، با دو سوگند روبرو می‌شویم: سوگند به «نور» و سوگند به «ظلمت»،
می‌فرماید:
«قسم به روز در آن هنگام که آفتاب برآید و همه جا را فرا گیرد» (وَ الْضُّحَى).

«و سوگند به شب در آن زمان که آرام گیرد و همه جا را در آرامش فرو برد» (وَ اللَّيلِ إِذَا
سَجَى).

«ضُحَى» به معنی اوائل روز است، آن موقعی که خورشید در آسمان بالا بیاید و نور آن بر همه
جا مسلط شود، و این در حقیقت، بهترین موقع روز است، و به تعبیر بعضی، در حکم فصل
جوانی است، در تابستان هوا هنوز گرم نشده، و در زمستان سرمای هوا شکسته شده است، و
روح و جان انسان در این موقع آماده هر گونه فعالیت است.

«سَجَى» از ماده «سِجُو» (بر وزن سرد، و بر وزن غلو) در اصل، به معنی «سکون و آرامش»
است، و به معنی «پوشاندن» و «تاریک شدن» نیز آمده است، و لذا هنگامی که «میت» را در
کفن می‌بیچند، «مُسَجَّى» به او گفته می‌شود، ولی در اینجا همان معنی اصلی را می‌بخشد، که
سکون و آرامش است، به همین جهت، شب هائی که باد نمی‌وزد **لَيْلَهُ سَاجِيَةً**: «شب آرام»
می‌گویند و به دریای

خالی از طوفان و امواج خروشان بَخْرُ ساج: «دریای آرام» گفته می‌شود. در هر حال، آنچه در شب مهم است، همان آرامشی است که بر آن حکمفرما است، و طبعاً اعصاب و روح انسان را در آرامش فرو می‌برد، و برای تلاش و کوشش فردا و فرداها آماده می‌سازد، و از این نظر، نعمت بسیار مهمی است، که شایسته است سوگند به آن یاد شود. میان این دو قسم، و محتواهای آیه، شباهت و رابطه نزدیکی وجود دارد، «روز» همچون نزول نور وحی بر قلب پاک پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) است و «شب» همچون انقطاع موقت وحی که آن نیز در بعضی از مقاطع لازم است.

و به دنبال این دو سوگند بزرگ، به نتیجه و جواب قسم پرداخته، می‌فرماید: «پروردگارت هرگز تو را ترک نگفته، و هرگز مورد خشم قرار نداده است» (ما وَدَعَكَ رِبُّكَ وَ مَا قَلَى). «وَدَعَ» از ماده «تودیع» به معنی ترک گفتن و وداع کردن است. «قلی» از ماده «قلا» (بر وزن صدا) به معنی شدت بعض و عداوت است و از ماده «قلو» (بر وزن سرو) به معنی پرتاب کردن نیز آمده است.

«ragib» معتقد است: هر دو به یک معنی باز می‌گردد؛ زیرا کسی که مورد عداوت انسان است، گوئی قلب، او را پرت می‌کند و نمی‌پذیرد.(۱)

این تعبیر، دلداری و تسلی خاطری است برای شخص پیامبر(صلی الله علیه وآلہ)، که بداند اگر گاهی در نزول وحی تأخیر افتاد، روی مصالحی است که خدا می‌داند، و هرگز دلیل بر آن نیست که طبق گفته دشمنان، خداوند نسبت به او خشمگین شده

۱ - این ماده هم به صورت «ناقص یائی» آمده و هم «ناقص واوی»، در صورت اول به معنی بعض و عداوت است، و در صورت دوم، به معنی پرتاب نمودن و طرد کردن، و همان گونه که در بالا گفته شده، هر دو به یک ریشه باز می‌گردد.

باشد، یا بخواهد او را ترک گوید، او همیشه مشمول لطف و عنایات خاصه خدا است، و همواره در کنف حمایت ویژه او است.

پس از آن، اضافه می کند: «بی شک جهان آخرت برای تو از این دنیا بهتر است» (وَلَأُخْرَجْهُ
خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولَى).

تو در این جهان، مشمول الطاف او هستی، و در آخرت بیشتر و بهتر، نه در کوتاه مدت مورد غصب پروردگار خواهی بود، و نه در دراز مدت.

کوتاه سخن این که: تو در دنیا و آخرت عزیزی، در دنیا عزیز و در آخرت عزیزتر.

بعضی از مفسران «آخرت» و «أولی» را اشاره به آغاز و پایان عمر پیغمبر(صلی الله علیه وآلہ) دانسته اند و گفته اند: منظور این است: تو در آینده عمرت موفق تر و پیروزتر خواهی بود، و این اشاره به گسترش اسلام و پیروزی های مکرر مسلمین بر دشمنان، و فتوحات آنها در غروات، و بارور شدن نهال توحید، و برچیده شدن آثار شرک و بت پرستی است.

جمع میان این دو تفسیر نیز بی مانع است.

و در آخرین آیه مورد بحث، برترین نوید را به او داده، می فرماید: «به زودی پروردگارت آن قدر به تو عطا می کند که خشنود شوی» (وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رِبُّكَ فَتَرْضِي).

این، بالاترین اکرام و احترام پروردگار نسبت به بنده خاچش محمد(صلی الله علیه وآلہ) است، که می فرماید: آن قدر به تو می بخشم که راضی شوی، در دنیا بر دشمنان پیروز خواهی شد و آئین تو جهان گیر خواهد گشت، و در آخرت نیز، مشمول

بزرگترین موهاب خواهی بود.

بدون شک، پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآلہ) به عنوان خاتم انبیاء و رهبر عالم بشریت، خشنودیش تنها در نجات خویش نیست، بلکه آن زمان راضی و خشنود می شود که، شفاعتش درباره امتشن نیز پذیرفته شود، به همین دلیل، در روایات آمده است: این آیه، امید بخش ترین آیات قرآن مجید و دلیل بر پذیرش شفاعت آن حضرت است.

در حدیثی از امام باقر(علیه السلام) از پدرش زین العابدین(علیه السلام) از عمویش «محمد بن حنفیه» از پدرش امیرمؤمنان(علیه السلام) می خوانیم: رسول الله فرمود: روز قیامت من در موقف شفاعت می ایستم، و آن قدر گنهکاران را شفاعت کنم، که خداوند گوید:

أَرَضِيَّتْ يَا مُحَمَّدْ؟! : «إِنَّ مُحَمَّدَ أَيَا رَاضِيَ شَدِيْ!؟!

من می گوییم: راضیت، راضیت: «راضی شدم، راضی شدم!»

آن گاه، امیرمؤمنان(علیه السلام) رو به جمعی از اهل «کوفه» کرده، افزود: شما معتقدید: امید بخش ترین آیات قرآن آیه: قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أُسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ: «ای کسانی که نسبت به خود زیاده روی کرده اید از رحمت خدا نومید نشوید» است.

گفتن: آری، ما چنین می گوئیم!

فرمود: «ولی ما اهل بیت می گوئیم: امیدبخش ترین آیات قرآن، آیه «وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رِبُّكَ فَتَرْضِي» است». (۱)

ناگفته پیدا است: شفاعت پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) شرائطی دارد، نه او از هر کس شفاعت

۱ - «ابوالفتح رازی»، جلد ۱۲، صفحه ۱۱۰.

می کند، و نه هر گنهکاری می تواند چنین انتظاری را داشته باشد.(۱) در حدیث دیگری، از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: «رسول خدا وارد خانه فاطمه(علیها السلام) شد، در حالی که لباس خشنی از پشم شتر در تن دخترش بود، با یک دست آسیا می کرد، و با دست دیگر فرزندش را شیر می داد، اشک در چشمان پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) ظاهر شد، فرمود: دخترم! تلخی دنیا را در برابر شیرینی آخرت تحمل کن، چرا که خداوند بر من نازل کرده است که، آن قدر پروردگارت به تو می بخشد که راضی شوی» (وَ لَسَوْفَ يُعْطِيْكَ رِبُّكَ فَتَرْضِيْ).(۲)-(۳)

نکته:

فلسفه انقطاع وحی

از مجموع آیات فوق، به خوبی روشن می شود: پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) هر چه دارد از ناحیه خدا است، حتی در نزول وحی از خود اختیاری ندارد، هر زمان خدا بخواهد وحی قطع می شود، و هر زمان بخواهد برقرار می گردد، و شاید انقطاع وحی نیز به همین منظور بود، تا پاسخی باشد به آنها که از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآلہ) تقاضای معجزات اقتراحی و بر طبق میل خود داشتند، یا به او پیشنهاد می کردند: فلان حکم یا فلان آیه را تغییر ده، و او می فرمود: من در این امور اختیاری از خود ندارم (همان گونه که در آیه ۱۵ سوره «یونس» آمده است).

۱ - مشرح این بحث را در جلد اول ذیل آیه ۴۸ سوره «بقره» مطالعه فرمائید.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۰۵.

۳ - درست است که این سوره در «مکه» نازل شده و جریان حضرت فاطمه(علیها السلام) مربوط به «مدینه» است، ولی پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآلہ) با این آیه برای مقصود خود استدلال می کند، نه این که در همان زمان نازل شده باشد.

۶ أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَأَوَى
 ۷ وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى
 ۸ وَوَجَدَكَ عَاشِلًا فَأُغْنَى
 ۹ فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ
 ۱۰ وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ
 ۱۱ وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَخَدَّثْ

ترجمه:

- ۶ - آیا او تو را یتیم نیافت و پناه داد؟!
- ۷ - و تو را گمشده یافت و هدایت کرد.
- ۸ - و تو را فقیر یافت و بی نیاز نمود.
- ۹ - حال که چنین است یتیم را تحقیر مکن.
- ۱۰ - و سؤال کننده را از خود مران.
- ۱۱ - و نعمت های پروردگاری را بازگو کن!

تفسیر:

به شکرانه این همه نعمت که خدا به تو داده...
 چنان که گفتیم: هدف در این سوره، تسلی و دلداری پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآلہ) و بیان الطاف الهی نسبت به آن حضرت است، لذا، در ادامه آیات گذشته که از این معنی سخن می گفت، در آیات مورد بحث، نخست، به ذکر سه موهبت از مواهب

خاص الهی به پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآلہ) پرداخته، و پس از آن سه دستور مهم در همین رابطه به او می دهد.

می فرماید: «آیا خداوند تو را یتیم نیافت و سپس پناه داد» (أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيماً فَأَوْيَ). در شکم مادر بودی که پدرت «عبدالله» از دنیا رفت، تو را در آغوش جدت «عبد المطلب» (سید مگه) پرورش دادم.

شش ساله بودی که مادرت از دنیا رفت، و از این نظر نیز تنها شدی، اما عشق و محبت تو را در قلب «عبد المطلب» افزون ساختم.

هشت ساله بودی که جدت «عبد المطلب» از دنیا رفت، عمومیت «ابوطالب» را به خدمت و حمایت گماشتم، تا تو را همچون جان شیرین در بر گیرد و محافظت کند. آری، تو یتیم بودی و من به تو پناه دادم.

بعضی از مفسران، معانی دیگری برای این آیه گفته اند، که با ظاهر آن سازگار نیست، از جمله این که: منظور از یتیم کسی است که در شرافت و فضیلت مثل و مانند ندارد، همان گونه که گوهر بی نظیر را «درّ یتیم» گویند، بنابراین، معنی جمله چنین می شود: خداوند تو را در شرافت و فضل بی مانند یافت، لذا تو را بر گزید و مقام نبوت بخشدید.

دیگر این که: تو خود یک روز یتیم بودی، ولی سرانجام پناهگاه یتیمان و رهبر انسان ها شدی. بدون شک، معنی اول از هر جهت مناسب تر است و با ظاهر آیه هماهنگ تر.

* * *

بعد از آن به ذکر موهبت دوم پرداخته، می فرماید: «و تو را گمشده یافت و هدایت کرد» (وَ وَجَدَكَ ضَالًاً فَهَدَى).

آری، تو هرگز از نبوت و رسالت آگاه نبودی، و ما این نور را در قلب تو افکنديم، که به وسile آن انسان ها را هدایت کنی، چنان که در جای دیگر می فرماید: ما كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا الإِيمَانُ وَ لَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا:

«تو نه کتاب را می دانستی و نه ایمان را (از محتوای قرآن و اسلام قبل از نزول وحی آگاه نبودی) ولی ما آن را نوری قرار دادیم که به وسile آن هر کس از بندگانمان را بخواهیم هدایت می کنیم». (۱)

روشن است پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) قبل از رسیدن به مقام نبوت و رسالت، فاقد این فیض الهی بود، خداوند دست او را گرفت و هدایت فرمود، و به این مقام نشاند، چنان که در آیه ۳ سوره «یوسف» می خوانیم: نَحْنُ نَقْصٌ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَاصِ بِمَا أُوحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنُ وَ إِنْ كُنْتَ مِنْ قَبِيلِ الْمُنَّاَفِلِينَ:

«ما بهترین داستان ها را برای تو از طریق وحی این قرآن بازگو می کنیم، هر چند پیش از آن از غافلان بودی».

مسلمان، اگر هدایت الهی و امدادهای غیبی دست پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) را نمی گرفت، او هرگز به سر منزل مقصود راه نمی یافت.

بنابراین، منظور از «ضلالت» در اینجا نفی ایمان، توحید، پاکی و تقوا نیست، بلکه، به قرینه آیاتی که در بالا به آن اشاره شد، نفی آگاهی از اسرار نبوت، و قوانین اسلام، و عدم آشنائی با این حقایق بود، همان گونه که بسیاری از مفسران گفته اند؛ ولی بعد از بعثت، به کمک پروردگار بر همه این امور واقف شد

و هدایت یافت (دقیق شد).

در آیه ۲۸۲ سوره «بقره» به هنگام ذکر فلسفه تعدد گواهان در مسأله نوشتن سند و امها، می فرماید: **أَنْ تَضِيلَ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى**: «این به خاطر آن است که اگر یکی از آن دو گمراه شود و فراموش کند دیگری به او یادآوری نماید».

در این آیه «ضلالت» فقط به معنی فراموشی آمده است، به قرینه جمله **فَتُذَكَّرَ**. تفسیرهای متعدد دیگری نیز برای آیه ذکر شده، از جمله این که: منظور آن است که: تو بی نام و نشان بودی و خداوند آن قادر به تو از مواهب بی نظیر عطا کرد، که همه جا شناخته شدی. یا این که: تو چند بار در دوران طفویلیت گم شدی (یک بار در دره های «مکه»، آن گاه که در حمایت «عبدالمطلب» بودی.

بار دیگر، زمانی که مادر رضاعیت «حليمه سعدیه» بعد از پایان دوران شیر خوارگی تو را به سوی «مکه» می آورد تا به «عبدالمطلب» دهد، در راه گم شدی.

و مرتبه سوم در آن هنگام که با عمومیت «ابو طالب» در قافله ای که به سوی «شام» می رفت در یک شب تاریک و ظلمانی راه را گم کردی) و خداوند در تمام این موارد، تو را هدایت کرد و به آغوش پر مهر جدید یا عمومیت رسانید.

قابل توجه این که: «ضال» از نظر لغت به دو معنی آمده: «گمشده» و «گمراه» مثلاً گفته می شود: **الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ**: «دانش، گمشده انسان با ایمان است». (۱) و به همین مناسبت، به معنی مخفی و غائب نیز آمده، لذا در آیه ۱۰ «سجده»

می خوانیم: منکران معاد می گفتند: أَإِذَا ضَلَّلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ: «هنگامی که در زمین پنهان و غائب شدیم در خلقت نوینی قرار خواهیم گرفت»؟.

اگر «ضال» در آیه مورد بحث، به معنی «گمشده» باشد، مشکلی پیش نمی آید، و اگر به معنی «گمراه» باشد، منظور نداشتن دسترسی به راه نبوت و رسالت قبل از بعثت است.

و یا به تعبیر دیگر: پیامبر در ذات خود چیزی نداشت، هر چه داشت از سوی خدا بود، بنابراین، در هر دو صورت مشکلی پیش نمی آید.

* * *

آن گاه، به بیان سومین موهبت پرداخته، می فرماید: «خداوند تو را فقیر یافت و غنی و بی نیاز کرد» (وَ وَجَدَكَ عَائِلًا فَأُغْنِي). (۱)

توجه «خدیجه» آن زن مخلص با وفا را به سوی تو جلب نمود، تا ثروت سرشارش را در اختیار تو و اهداف بزرگت قرار دهد، و بعد از ظهور اسلام، غنائم فراوانی در جنگ‌ها نصیب تو کرد، آن گونه که برای رسیدن به اهداف بزرگت بی نیاز شدی.

در روایتی، از امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر این آیات فرمود: أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى قَالَ فَرَدًا لَا مِثْلَ لَكَ فِي الْمَخْلُوقِينَ، فَآوَى النَّاسَ إِلَيْكَ، وَ وَجَدَكَ ضَالًاً أَى ضَالَّةً فِي قَوْمٍ لَا يَعْرِفُونَ فَضْلَكَ فَهَدَاهُمْ إِلَيْكَ، وَ وَجَدَكَ عَائِلًا تَعُولُ أَقْواماً بِالْعِلْمِ فَأَعْنَاهُمْ بِكَ:

۱ - «عائل» در اصل، به معنی شخص عیالمند است هر چند غنی باشد، ولی این واژه به معنی فقیر نیز به کار رفته است، و در آیه مورد بحث، اشاره به همین معنی است، از کلمات «راغب» چنین استفاده می شود که: «عال» اگر اجوف یائی باشد به معنی «فقیر» و اگر اجوف واوی باشد به معنی «کثیر العیال» بودن است (ولی بعید نیست که این دو لازم و ملزم یکدیگر شوند).

«آیا تو را یتیم، یعنی فردی بی نظیر در میان مخلوقات خود نیافت و سپس مردم را در پناه تو قرار داد؟ و تو را گمشده و ناشناخته در میان قومی یافت که مقام فضل تو را نمی دانستند و آنها را به سوی تو هدایت کرد، تو را سرپرست اقوامی در علم و دانش قرار داد و آنها را به وسیله تو بی نیاز ساخت». (۱)

البته، این حدیث ناظر به بطون آیه است، و گرنه ظاهر آیات همان است که در بالا گفته شد. مبادا تصور شود، بیان این امور که در ظاهر آیه است، از مقام شامخ پیغمبر(صلی الله علیه وآلہ) می کاهد، و یا توصیفی منفی از سوی پروردگار درباره او است، بلکه، این در حقیقت بیان الطاف الهی و اکرام و احترام او نسبت به این پیغمبر بزرگ است، هنگامی که محبوب، سخن از الطافش نسبت به عاشق دلباخته می گوید، خود عین لطف و محبت است و دلیل بر عنایت خاص او است، و به همین دلیل، با شنیدن این الفاظ از سوی محبوب، روح او تازه می شود، و جان او صفا می یابد، و قلبش غرق آرامش و سکینه می شود.

* * *

سپس در آیات بعد، به عنوان نتیجه گیری از آیات قبل، سه دستور پر اهمیت به پیغمبر اسلام(صلی الله علیه وآلہ) می دهد، که هر چند مخاطب در آن شخص رسول الله(صلی الله علیه وآلہ) است، ولی مسلماً همگان را شامل می شود، نخست، می فرماید: «حال که چنین است یتیم را تحقیر مکن» (فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهِرْ).

«تَقْهِرْ» از ماده «قهر» به گفته «ragab» در «مفردات» به معنی «غلبه توأم با تحقیر» است، ولی در هر یک از این دو معنی نیز جداگانه استعمال می شود، و مناسب در اینجا همان «تحقیر» است.

این، نشان می دهد: در مورد یتیمان گر چه مسأله اطعام و انفاق، مهم است، ولی از آن مهمتر دلجوئی، نوازش و رفع کمبودهای عاطفی است، و لذا در حدیث معروفی می خوانیم؛ رسول اللہ(صلی الله علیہ وآلہ) فرمود: مَنْ مَسَحَ عَلَى رَأْسِ يَتِيمٍ كَانَ لَهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ ثَمُّ عَلَى يَدِهِ نُورٌ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ:

«هر کس به عنوان نوازش دست بر سر یتیمی کشد به تعداد هر موئی که دست او از آن می گذرد، در روز قیامت نوری خواهد داشت.»^(۱)
گوئی خداوند به پیامبر(صلی الله علیہ وآلہ) می فرماید: تو خود یتیم بودی و رنج یتیمی را کشیده ای، اکنون از دل و جان مراقب یتیمان باش و روح تشنگ آنها را با محبت سیراب کن.

پس از آن، به دومین دستور پرداخته، می فرماید: «و سؤال کننده را از خود مران» (وَ أَمَّا السَّائِلُ فَلَا تَنْهِرْ).

«لا تَنْهِرْ» از ماده «نهر» به معنی «راندن توأم با خشونت» است، و بعيد نیست ریشه آن با «نهر» به معنی نهر آب جاری یکی باشد؛ چرا که آن هم آب را با شدت می راند!
در این که: منظور از «سائل» در اینجا چه کسی است؟ چند تفسیر وجود دارد:
نخست این که: منظور کسانی است که سؤالاتی در مسائل علمی، اعتقادی و دینی دارند، به قرینه این که: این دستور تفریعی است بر آنچه در آیات قبل آمده: وَ وَجَدَكَ ضَالًاً فَهَدَى: «خداوند تو را گمشده یافت و هدایت کرد»، پس به شکرانه این هدایت الهی، تو نیز در هدایت نیازمندان کوشایش، و هیچ تقاضا

۱ - «مجمع البيان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۰۶

کننده هدایتی را از خود مران.

دیگر این که: منظور کسانی است که دارای فقر مادی هستند، و به سراغ تو می آیند، باید آنچه در توان داری به کار گیری، و آنها را مأیوس نکنی، و از خود نرانی.

سوم این که: هم ناظر به فقر علمی است و هم فقر مادی، دستور می دهد: به تقاضای سائلان در هر قسمت پاسخ مثبت ده، این معنی هم تناسب با هدایت الهی نسبت به پیامبر(صلی الله علیه وآل‌ه) دارد و هم سرپرستی از او در زمانی که یتیم بود.

عجب این که: بعضی از مفسران برای اثبات این که مقصود از «سائل» در اینجا تنها سؤال کننده از مسائل علمی است، گفته اند: تعبیر «سائل» در قرآن مجید، هرگز به معنی تقاضا کننده مالی نیامده است.(۱)

در حالی که، مکرر در قرآن در این معنی به کار رفته است، چنان که در آیه ۱۹ «ذاریات» می خوانیم: وَ فِي أُمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومُ: «در اموال آنها حقی است برای سائل و محروم» همین معنی در آیه ۲۵ سوره «معارج» و ۱۷۷ «بقره» نیز آمده است.

* * *

و سرانجام، در سومین و آخرین دستور می فرماید: «و اما نعمت های پروردگارت را بازگو کن» (وَ أَمَا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ).

بازگو کردن نعمت، گاه، با زبان است و تعبیراتی که حاکی از نهایت شکر و سپاس باشد، نه غرور و برتری جوئی.

و گاه، با عمل است، به این ترتیب که از آن انفاق و بخشش در راه خدا کند، بخششی که نشان دهد خداوند نعمت فراوانی به او عطا کرده است.

۱ - تفسیر «عبده»، جزء عم (جزء سی ام قرآن)، صفحه ۱۱۳.

این سنت افراد سخاوتمند و کریم است، که وقتی نعمتی به آنها روی آورد بازگو می‌کنند و شکر خدا را به جا می‌آورند، و عملشان نیز تأیید و تأکیدی است بر این حقیقت، به عکس بخیلان دون همت که دائمًا ناله می‌کنند، و اگر دنیا را نیز به آنها بدھی، اصرار در پرده پوششی بر نعمت‌ها دارند، چهره آنها فقیرانه، و سخنانشان آمیخته با آه و زاری و عملشان نیز بیانگر فقر است!

این، در حالی است که از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآلہ) نقل شده است: **إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا أَنْعَمَ عَلَى عَبْدٍ نِعْمَةً يُحِبُّ أَنْ يَرَى أُثْرَ النِّعْمَةِ عَلَيْهِ** «خداؤند هنگامی که نعمتی به بنده ای می‌بخشد دوست دارد آثار نعمت را برابر او ببیند». (۱)

بنابراین، حاصل معنی آیه چنین می‌شود: به شکرانه این که فقیر بودی، خدا بی نیازت کرد، تو هم آثار نعمت را آشکار کن، و با گفتار و عمل این موهبت الهی را بازگو نما. ولی، بعضی از مفسران گفته اند: منظور از «نعمت» در اینجا تنها نعمت‌های معنوی، از جمله نبوت، یا قرآن مجید است، که پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) موظف بود آنها را ابلاغ کند و این است منظور از بازگو کردن نعمت.

این احتمال نیز وجود دارد که، تمام نعمت‌های معنوی و مادی را شامل شود. لذا در حدیثی، از امام صادق(علیه السلام) می‌خوانیم: معنی آیه چنین است: **حَدَّثَنَا بِمَا أُعْطَاهُ اللَّهُ، وَفَضَّلَكَ، وَرَزَقَكَ، وَأَخْسَنَ إِلَيْكَ وَهَدَاكَ**: «آنچه را خدا به تو بخشیده و برتری داده و روزی عطا فرموده و نیکی به تو کرده و هدایت نموده، همه را بازگو کن». (۲) بالاخره، در حدیث دیگری، از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآلہ) به عنوان یک دستور کلی می‌خوانیم: **مَنْ أُغْطِيَ خَيْرًا فَلَمْ يُرَأَ عَلَيْهِ سُمَّى بَغْيَضُ اللَّهِ، مُعَادِيًّا لِنِعْمَ اللَّهِ**:

۱ - «نهج الفصاحة»، حدیث ۶۸۳.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۰۷

«هر کس خیری به او رسد و آثارش بر او دیده نشود، دشمن خدا شمرده می‌شود، و مخالف نعمت‌های او».^(۱)

این سخن را با حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) پایان می‌دهیم، که فرمود: إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ، وَيُحِبُّ أَنْ يَرَى أُثْرَ النِّعْمَةِ عَلَى عَبْدِهِ: «خداؤند زیبا است، و زیبائی را دوست دارد! و همچنین دوست دارد آثار نعمت را بر بنده خود ببیند».^(۲)

نکته‌ها:

۱ - رهبری برخاسته از میان درد و رنج ها!

آیات بالا ضمن این که نعمت‌های خداوند به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را شرح می‌دهد، این نکته را نیز منعکس می‌کند که: او در آغاز کودکی یتیم بود، و در شرایط سخت مادی زندگی می‌کرد، با درد و رنج قرین بود، و از میان رنج‌ها برخاست و باید چنین باشد. یک رهبر الهی و انسانی، باید مراتت‌های زندگی را بچشد، ناراحتی‌ها را شخصاً لمس کند، و با تمام وجودش تلخی‌ها را احساس کند، تا بتواند از قشرهای محروم جامعه ارزیابی صحیحی داشته باشد، و از حال مردمی که در درد و رنج غوطه‌ورند، با خبر باشد.

باید در خُردی، پدر را از دست دهد تا از درد طفلان یتیمش با خبر باشد، باید روزها گرسنه بماند و شب‌ها گرسنه بخوابد، تا درد گرسنگان را با تمام وجودش درک کند.

۱ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۱۰، صفحه ۷۱۹۲، نزدیک به همین معنی در کتاب «کافی»، جلد ۶، کتاب الزی و التجمل، حدیث ۲ آمده است.

۲ - «فروع کافی»، جلد ۶، صفحه ۴۳۸.

لذا، گاه که یتیمی را می دید، قطرات اشک از چشمان مبارکش سرازیر می شد، او را بر دامان می نشاند و نوازش می داد و همچون جان شیرین در بر می گرفت.

او، باید فقر فرهنگی جامعه را به خوبی درک کرده باشد، تا کسانی را که برای کسب دانشی خدمتش می رسند، گرامی دارد، و با آغوش باز آنها را پذیرا گردد.

نه تنها پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآلہ)، که شاید همه انبیاء، پرورش یافتنگان رنج‌ها و محرومیت‌ها بودند، و نه تنها انبیاء، که همه رهبران راستین و موفق چنین بودند، و باید چنین باشند.

آن کس که در میان ناز و نعمت پرورش یافته، در کاخ‌های مجلل زندگی کرده، و هر زمان هر چه می خواسته در اختیارش بوده، چگونه می تواند درد محرومان را درک کند، منظره خانه فقرا و کاشانه یتیمان را در نظر مجسم سازد، و به کمک آنها بشتابد؟!

در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: *مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا قَطُّ حَتَّىٰ يَسْتَرْعِيهُ الْغَنَمَ يُعَلَّمُهُ بِذِلِكَ رِعْيَةُ النَّاسِ*

«خدا هرگز پیامبری را مبعوث نکرد، مگر این که او را به چوپانی گوسفندان گماشت، تا از این طریق چوپانی انسان‌ها را به او بیاموزد».^(۱)

یعنی: هم رنج کشیدند، هم صبر و تحمل در برابر موجودی کم شعور را تجربه کردند، و هم در میان کوه و صحراء و آغوش طبیعت درس‌های بزرگ توحید و عرفان را آموختند.

در حدیث دیگری آمده است: «موسی بن عمران» از خدای خود پرسید: من به چه دلیل به این مقام رسیدم؟ خطاب آمد: آیا به خاطر می آوری آن روز که

۱ - «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحه ۶۴، حدیث ۷.

بچه گوسفندی از میان گله تو فرار کرد، به دنبال آن رفتی، آن را گرفتی، و به او گفتی: حیوان! چرا خود را خسته نمودی؟ سپس بر دوش گرفتی و به گله گوسفندان باز گرداندی، به این دلیل من تو را سرپرست خلق کردم (این تحمل و حوصله عجیب تو در مقابل یک حیوان، دلیل بر قدرت عظیم روحی تو است و لذا شایسته آن مقام بزرگی).

۲ - نوازش یتیمان

وجود کودکان یتیم، که پدر خود را در طفولیت از دست داده اند، در هر اجتماعی اجتناب ناپذیر است، این کودکان از جهات مختلفی باید مورد حمایت قرار گیرند. از نظر عاطفی، دارای کمبودهایی هستند، که اگر خلاصه وجود آنها از این نظر پر نشود کودکانی ناسالم، و در بسیاری از موقع سنگدل، جانی و خطرناک بار می آیند. به علاوه، عواطف انسانی ایجاب می کند: آنها همچون سایر فرزندان جامعه مورد حمایت و توجه عموم باشند، و از همه اینها گذشته، مردم از آینده کودکان خود که ممکن است در چنین شرائطی قرار گیرند، مطمئن شوند.

«یتیمان» در بسیاری از موارد، دارای اموالی هستند که باید با دقت و امانت برای آینده آنها حفظ شود، و در بسیاری از موارد، فاقد امکانات مالی هستند، که باید از این نظر نیز مورد توجه قرار گیرند، باید دیگران همچون پدران و مادرانی دلسوز، رنج یتیمی را از روح آنها بیرون کنند، و گرد و غبار تنهایی را از چهره آنها بزداشند.

لذا، در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی، بسیار روی این مسأله تکیه شده

است، که هم بعد اخلاقی دارد و هم بعد اجتماعی و انسانی.

این حدیث از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآلہ) معروف است که: **إِنَّ الْيَتَيمَ إِذَا بَكَى اهْتَزَّ لِبَكَائِهِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ!**: «هنگامی که یتیم گریه می کند عرش خدا به لرزه در می آید».

«خداؤند به فرشتگانش می فرماید: ای ملائکه من! چه کسی این یتیم را که پدرش در خاک پنهان شده است به گریه در آورده؟ ملائکه می گویند: خدایا! تو آگاهتری، خداوند می فرماید: ای ملائکه من! شما را گواه می گیرم هر کس گریه او را خاموش، و قلبش را خشنود کند، من روز قیامت او را خشنود خواهم کرد». (۱)

از این بالاتر، حدیث دیگری از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآلہ) می خوانیم: **إِذَا بَكَى الْيَتَيمُ وَكَعَتْ دُمُوعُهُ فِي كَفَ الرَّحْمَنِ!**: «هر گاه یتیم گریه کند، اشک های او در دست خداوند رحمان می ریزد»! (۲)

باز، در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است که: **أَنَا وَ كَافِلُ الْيَتَيمِ كَهَانَيْنِ فِي الْجَنَّةِ إِذَا أَتَقَى اللَّهَ وَ أُشَارَ بِالسَّبَابَةِ وَ الْوُسْطَى**: «من و سرپرست یتیم مانند این دو، در بهشت خواهیم بود - به شرط این که تقوای الهی را پیشه کند - سپس، اشاره به انگشت «سبابه» و «انگشت وسط» نمود». (۳)

اهمیت این موضوع آن قدر زیاد است، که امیر مؤمنان علی(علیه السلام) در وصیتname معروفش، توجه به یتیمان را در کنار توجه به نماز و قرآن قرار داده، می فرماید: **اللَّهُ اللَّهُ فِي الْأَيْتَامِ فَلَا تُغِيْبُوا أُفْوَاهَهُمْ وَ لَا يَضِيْعُوا بِحَضْرَتِكُمْ!**: «خدا را خدا را درباره یتیمان، آنها را گاهی سیر و گاهی گرسنه نگذارید، و نکند با حضور شما ضایع شوند». (۴)

۱ - «مجمع البيان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۰۶.

۲ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۳۱، صفحه ۲۱۹.

۳ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۵۹۷، حدیث ۲۳.

۴ - «نهج البلاغه»، بخش نامه ها، نامه شماره ۴۷.

در حدیثی از یکی از یاران پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) آمده است که می گوید: خدمت رسول خدا(صلی الله علیه وآلہ) نشسته بودیم، پسر بچه ای خدمتش آمده، عرض کرد: «کودکی یتیم هستم، خواهری یتیم دارم، و مادری بیوه زن. از آنچه خدا به تو اطعام کرده، به ما اطعام کن، تا خداوند از آنچه نزد او است، آن قدر به تو ببخشد که خشنود شوی!»

پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) فرمود: «چه زیبا گفتی ای پسر! سپس رو به «بلال» کرده، فرمود: برو از آنچه نزد ما است بیاور، «بلال» بیست و یک خرما با خود آورد، پیغمبر(صلی الله علیه وآلہ) فرمود: هفت دانه برای تو، هفت دانه برای خواهرت، و هفت دانه برای مادرت».

«معاذ بن جبل» برخاست، دستی بر سر آن کودک یتیم کشیده، گفت: خداوند یتیمی تو را جبران کند، و تو را جانشین صالحی برای پدرت سازد (کودک یتیم از فرزندان مهاجران بود). پیغمبر(صلی الله علیه وآلہ) رو به «معاذ» کرده، فرمود: «انگیزه تو برای این کار چه بود؟ عرض کرد: محبت و رحمت بود.

فرمود: «هر کس از شما سرپرستی یتیمی را بر عهده گیرد، حق آن را ادا کند، و دست بر سر یتیم کشد، خداوند به عدد هر موئی، حسنی ای برای او می نویسد، و به هر موئی، سیئه ای از او محو می کند، و به هر موئی، درجه ای به او می بخشد». (۱)

البته، در جوامع گسترده ای مانند جوامع امروز، مسلمانان باید به کارهای فردی در این زمینه قناعت نکنند، بلکه باید نیروهای خود را متمرکز کرده، یتیمان را زیر پوشش برنامه های حساب شده اقتصادی، فرهنگی و آموزشی قرار دهنند، و از آنها افرادی لائق برای جامعه اسلامی بسازند، و این امر مهم، نیاز به همکاری عمومی دارد.

* * *

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۰۶

۳- بازگو کردن نعمت‌ها

دستوری که در آیات فوق در این زمینه آمده، در صورتی که به عنوان شکر و سپاس الهی، - و نه به عنوان افتخار برتری جوئی - انجام گیرد، علاوه بر این که انسان را در مقام عبودیت پروردگار تکامل می‌بخشد و اثرات مثبت اجتماعی دارد در روح و جان خود انسان نیز، اثر آرام بخشی می‌گذارد.

یادآوری نعمت‌های خدا سبب می‌شود: انسان کمبودها را کمتر احساس کند، از بیماری‌ها شکوه نکند؛ چرا که بر سلامت اعضاء دیگر خود شکرگزار است، به خاطر از دست دادن چیزی، جزع و فرع ننماید؛ چرا که بقیه امکانات خود را بازگو می‌کند.

این گونه افراد، در سختی‌ها و طوفان‌های زندگی گرفتار یا اس، نومیدی، اضطراب و ناراحتی نمی‌شوند، روحی آرام و قلبی مطمئن دارند و توان آنها در مبارزه با مشکلات زیاد است.

خداوند! نعمت‌هایی بیش از آن است که بتوان آنها را بازگو کرد، آنها را از ما سلب مکن، و به کرمت بیفرز!!

پروردگار!! ما در این دنیا غرق احسان تؤییم، انتظار داریم در آن دنیا نیز چنین باشیم!
بارالله!! ما را توفیقی مرحمت کن که همیشه پشتیبان محروم‌مان و حافظ حقوق یتیمان باشیم!
آمینَ يا ربُ العالمِينَ

پایان سوره ضحی(۱)

سوره ألم نشرح

این سوره، در «مکّه» نازل شده و دارای ۸ آیه است

محتوای سوره ألم نشرح

معروف این است: این سوره بعد از سوره «وَالضّحىٰ» نازل شده است و محتوای آن نیز همین مطلب را تأیید می کند؛ چرا که در این سوره، باز قسمتی از موهبتهای الهی بر پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله) شمرده شده است، در واقع سه نوع موهبت بزرگ در سوره «وَالضّحىٰ» آمده بود و سه موهبت بزرگ در سوره «أَلْمَ نشرح».

موهاب گذشته بعضی مادی و بعضی معنوی بود، اما موهاب سه گانه این سوره همه جنبه معنوی دارد و عمدتاً این سوره بر سه محور دور می زند:

یکی، بیان همین نعمت‌های سه گانه و دیگری بشارت به پیامبر از نظر بر طرف شدن مشکلات دعوت او در آینده و سوم، توجه به خداوند یگانه و تحریص و ترغیب به عبادت و نیاش.

و به همین دلیل، در روایات اهل بیت(علیهم السلام) - چنان که قبلًا هم اشاره کرده ایم - این دو به منزله یک سوره شمرده شده است، لذا در قرائت نماز، برای این که یک سوره کامل خوانده شود، هر دو را با هم می خوانند.

در میان اهل سنت نیز، بعضی طرفدار این نظریه هستند، چنان که «فخر رازی» از «طاووس» و «عمر بن عبد العزیز» نقل کرده: آنها نیز می گفتند: این دو سوره، سوره واحده است و در یک رکعت هر دو را تلاوت می کردند و میان این دو، «بسم اللہ» را حذف می کردند.^(۱)

عجب این که: «فخر رازی» بعد از ذکر قول کسانی که آنها را سوره واحده

۱ - ولی طبق فتاوی فقهای ما، «بسم اللہ» در هر دو باید باشد و این که مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» نقل کرده که فقهای ما «بسم اللہ» را حذف می کنند، درست به نظر نمی رسد.

می دانند، می گوید: این سخن درست نیست؛ زیرا محتوای آن دو با هم فرق دارد، سوره «و
الضّحى» هنگامی نازل شد که رسول خدا از ایداء کفار ناراحت بود و در محنت و اندوه به سر
می برد، در حالی که دومی وقتی نازل شد که پیغمبر خوشحال و شادمان بود، این دو چگونه با
هم جمع می شوند؟.^(۱)

ولی، این استدلال عجیبی است؛ چرا که هر دو سوره سخن از زندگی گذشته پیغمبر می گوید
و این در حالی بود که بسیاری از مشکلات را پشت سر نهاده و قلب پاک او غرق امید و سرور
بوده است، هر دو سوره از مواهب الهی سخن می گوید و گذشته سخت و پر محنت را یادآور
می شود، تا مایه تسلی خاطر پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) و امیدواری بیشتر و کامل تر گردد.

به هر حال، پیوند نزدیک محتوای این دو سوره، چیزی نیست که قابل شک و تردید باشد،
نظیر همین معنی در سوره «فیل» و «قریش» نیز خواهد آمد(ان شاء اللہ) در این که: این سوره
(أَلم نشرح) در «مکه» نازل شده یا «مدینه»، از بیانات فوق روشن می شود: در «مکه» نازل شده
است.

ولی با توجه آیه: وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ: «ما نام تو را بلند کردیم»، بعضی معتقدند: در «مدینه» نازل
شده است، در آن زمان که آوازه اسلام و پیامبر همه جا را گرفته بود.

اما انصاف این است که: این دلیل قانع کننده نمی باشد؛ زیرا پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآلہ) با
تمام مشکلاتی که در «مکه» داشت، بلند آوازه و در تمام محافل سخن از قیام، رسالت و
دعوت او بود و به وسیله اجتماع سالانه «حج»، این آوازه به سایر مناطق «حججاز»، مخصوصاً
«مدینه» رسیده بود.

* * *

۱ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۳۲، صفحه ۲.

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره در حدیثی، از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ) می خوانیم که فرمود: مَنْ قَرَأَهَا أُغْطِيَ مِنَ الْأَجْرِ كَمَنْ لَقِيَ مُحَمَّدًا (صلی الله علیه وآلہ) مُعْتَمِمًا فَقَرَأَ عَنْهُ: «هر کس این سوره را بخواند، پاداش کسی را دارد که محمد(صلی الله علیه وآلہ) را غمگین دیده و اندوه را از قلب او زدوده است».(۱)

* * *

۱ - «مجمع البيان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۰۷

| | |
|---|--------------------------------|
| ۱ | أَلَمْ تَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ |
| ۲ | وَوَضَعْنَا عَنْكَ وَزْرَكَ |
| ۳ | الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ |
| ۴ | وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ |
| ۵ | فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا |
| ۶ | إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا |
| ۷ | فَإِذَا فَرَغْتَ فَانْصَبْ |
| ۸ | وَإِلَى رَبِّكَ فَارْجَبْ |

ترجمه:

- به نام خداوند بخشنده بخشايشگر
- ۱ - آيا ما سينه تو را گشاده نساختيم؟
 - ۲ - و بار سنگين تو را از تو بر نداشتيم؟!
 - ۳ - همان باري که سخت بر پشت تو سنگيني مى کرد.
 - ۴ - و آوازه تو را بلند ساختيم!
 - ۵ - به يقين با سختى آسانی است.
 - ۶ - (آري) با سختى آسانی است.

- ۷- پس هنگامی که از کار مهمی فارغ می شوی به مهم دیگری پرداز.
 ۸- و به سوی پروردگارت توجه کن!

تفسیر:

ما تو را مشمول انواع نعمت ها ساختیم
 لحن آیات، آمیخته با لطف و محبت فوق العاده پروردگار و تسلی و دلداری پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآلہ) است.

در نخستین آیه، به مهمترین موهبت الهی اشاره کرده، می فرماید: «آیا ما سینه تو را گشاده نساختیم؟» (أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ).

«نشرح» از ماده «شرح» در اصل، به گفته «راغب» در «مفردات»، به معنی گسترش دادن قطعات گوشت و تولید ورقه های نازک تر است، سپس می افزاید: منظور از شرح صدر، گسترش آن به وسیله نور الهی و سکینه و آرامش خداداد می باشد و بعد می گوید: شرح دادن مشکلات کلام و سخن، به معنی گسترش آن و توضیح معانی مخفی است.

به هر حال، شک نیست که: منظور از «شرح صدر» در اینجا، معنی کنائی آن است و آن توسعه دادن به روح و فکر پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) است و این توسعه می تواند مفهوم وسیعی داشته باشد، که هم وسعت علمی پیامبر را از طریق وحی و رسالت شامل گردد و هم بسط و گسترش تحمل و استقامت او در برابر لجاجت ها و کارشکنی های دشمنان و مخالفان.

لذا، هنگامی که «موسى بن عمران» مأموریت دعوت «فرعون» طغیانگر را پیدا می کند: «اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى» بلا فاصله عرض می کند: رب اشرح لی صدری * وَ يَسِّرْ لی اُمری: «خداؤند! سینه ام را گشاده ساز و کار را بر من

آسان کن».(۱)

و در جائی دیگر، خطاب به پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآلہ) آمده است: فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوْتِ: «اکنون که چنین است منتظر فرمان پروردگارت باش، استقامت و شکیبائی پیشه کن و مانند یونس مباش» (که بر اثر ترک شکیبائی لازم، گرفتار آن همه مشکلات و مرارت شد).(۲)

«شرح صدر» در حقیقت، نقطه مقابل «ضيق صدر» است، چنان که در آیه ۹۷ سوره «حجر» می خوانیم: وَ لَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضْيِيقُ صَدْرَكَ بِمَا يَقُولُونَ: «ما می دانیم که سینه تو به خاطر گفتگوهای (مغرضانه) آنها تنگ می شود».

اصولاً، هیچ رهبر بزرگی نمی تواند بدون شرح صدر به مبارزه با مشکلات رود و آن کس که رسالتش از همه عظیم تر است (مانند پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآلہ)) شرح صدر او باید از همه بیشتر باشد، طوفان ها، آرامش اقیانوس روح او را بر هم نزند، مشکلات، او را به زانو در نیاورد، کارشکنی های دشمنان، مأیوسش نسازد، سؤالات از مسائل پیچیده، او را در تنگنا قرار ندهد و این عظیم ترین هدیه الهی به رسول الله بود.

لذا، در حدیثی آمده است: «پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) می فرماید: من تقاضائی از پروردگارم کردم که دوست می داشتم این تقاضا را نمی کردم، عرض کردم:

خداؤندا! جریان باد را در اختیار بعضی از پیامران قبل از من قرار دادی، و بعضی از آنها مردگان را زنده می کردند، خداوند به من فرمود:

آیا تو یتیم نبودی پناهت دادم؟

گفتم: آری.

فرمود: آیا گمشده نبودی هدایت کردم؟

۱ - طه، آیات ۲۶ - ۲۴.

۲ - قلم، آیه ۴۸.

عرض کردم: آری، ای پروردگار!

فرمود: آیا سینه تو را گشاده، و پشت را سبک بار نکردم؟

عرض کردم: آری ای پروردگار!(۱)

این، نشان می دهد که نعمت «شرح صدر» مافوق معجزات انبیاء است، و به راستی، اگر کسی حالات پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) را دقیقاً مطالعه کند و میزان شرح صدر او را در حوادث سخت و پیچیده دوران عمرش بنگرد، یقین می کند این از طریق عادی ممکن نیست، این یک تأیید الهی و ربانی است.

در اینجا بعضی گفته اند: منظور از «شرح صدر» همان حادثه ای است که در طفولیت یا جوانی پیغمبر(صلی الله علیه وآلہ) واقع شد، که فرشتگان آسمان آمدند، سینه او را شکافتند، قلبش را بیرون آورده، شستشو دادند، و آن را از علم و دانش و رأفت و رحمت پر کردند.(۲)

بدیهی است، منظور از این حدیث، این قلب جسمانی نیست، بلکه کنایه و اشاره ای است به امدادهای الهی از نظر روحی، تقویت عزم و اراده پیغمبر و پاکسازی او از هر گونه نقایص اخلاقی و وسوسه های شیطانی.

ولی، دلیلی نداریم که آیه مورد بحث اشاره به خصوص این ماجرا باشد، بلکه مفهومی گسترده و وسیع دارد که این داستان ممکن است مصداقی از آن محسوب شود.

و به خاطر همین شرح صدر بود که پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) به عالی ترین وجهی مشکلات رسالت را پشت سر گذاشت، و وظائف خود را در این طریق به خوبی

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۰۸.

۲ - تفسیر «در المتنور» طبق نقل تفسیر «المیزان»، جلد ۲۰، صفحه ۴۵۲ - تفسیر «فخر رازی»، جلد ۳۲، صفحه ۲ - مضمون این حدیث در «صحیح بخاری»، «ترمذی» و «نسائی» نیز در داستان «معراج» آمده است.

انجام داد.

* * *

پس از آن، به ذکر موهبت دیگری از موهب عظیم خود به پیامبر(صلی الله علیه وآلہ)پرداخته، می افراید: «آیا ما بار سنگین را از تو برنداشتیم!؟ (وَ وَضَعْنَا عَنْكَ وَزْرَكَ).

* * *

«همان باری که سخت بر پشت تو سنگینی می کرد» (الذی أَنْقَضَ ظَهِيرَكَ).

«وزر» در لغت به معنی سنگینی است، واژه «وزیر» نیز از همین معنی مشتق شده است، چون بارهای سنگین حکومت را بر دوش می کشد، و گناهان را نیز به همین جهت «وزر» گویند؛ چرا که بار سنگینی است بر دوش گنهکار.

«انقض» از ماده «نقض» به معنی گشودن گره طناب، یا جدا کردن قسمت های به هم فشرده ساختمان است، و «انتقض» به صدائی گفته می شود که به هنگام جدا شدن قطعات ساختمان از یکدیگر به گوش می رسد، و یا صدای مهره های کمر به هنگامی که زیر بار سنگینی قرار می گیرد.

این کلمه در مورد شکستن پیمان ها و قراردادها نیز به کار می رود و می گویند: فلان کس نقض عهد کرد.

به این ترتیب، آیه فوق می گوید: خداوند آن بار سنگین و کمرشکن را از تو برداشت. این کدام بار بود که خداوند از دوش پیامرش برداشت؟ قرائن آیات به خوبی نشان می دهد: منظور همان مشکلات رسالت و نبوت، و دعوت به سوی توحید و یکتاپرستی، و برچیدن آثار فساد از آن محیط بسیار آلوده بوده است، نه تنها پیغمبر اسلام(صلی الله علیه وآلہ)، که همه پیغمبران در آغاز دعوت با چنین مشکلات

عظیمی رویرو بودند، و تنها با امدادهای الهی بر آنها پیروز می شدند، متنهای شرائط محیط و زمان پیغمبر اسلام(صلی الله علیه وآلہ) از جهاتی سخت تر و سنگین تر بود.

بعضی نیز، «وزر» را به معنی بار سنگین «وحی» در آغاز نزول، تفسیر کرده اند.

بعضی نیز، به ضلالت و گمراحتی و لجاج و عناد مشرکان.

بعضی، به اذیت و آزار فوق العاده آنها.

و بعضی، به اندوه ناشی از وفات عمومیش «ابو طالب» و همسرش «خدیجه» و بالاخره بعضی، به مسئله عصمت و پاکی از گناه تفسیر کرده اند.

ولی، ظاهرا همان تفسیر اول از همه مناسب تر است، و اینها شاخ و برگی برای آن محسوب می شود.

و در سومین موهبت می فرماید: «ما آوازه تو را بلند کردیم» (و رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ).^(۱) نام تو همراه اسلام و نام قرآن، همه جا پیچید، و از آن بهتر این که: نام تو در کنار نام «الله» هر صبح و شام بر فراز مأذنه ها و هنگام اذان برده می شود، و شهادت به رسالت تو، در کنار شهادت به توحید و یگانگی خداوند، نشان اسلام و دلیل پذیرش این آئین پاک است.

چه افتخاری از این برتر، و رفعت مقامی از این بالاتر تصور می شود؟! در حدیثی از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآلہ) در تفسیر این آیه می خوانیم که فرمود: «جبرئیل» به من گفت: خداوند متعال می گوید: هنگامی که نام من برده می شود، نام تو نیز همراه من ذکر می شود (و در عظمت مقام تو همین بس).

۱ - تعبیر به «رفع» بعد از «وضع» با توجه به این که ضد یکدیگرند، در اینجا لطف خاصی دارد.

تعییر به لک: «برای تو» تأکیدی است بر این که: نام و آوازه پیامبر را علی رغم تمام آن کارشکنی‌ها و دشمنی‌ها بلند ساخت.

در اینجا سؤالی مطرح است: این سوره در «مکه» نازل شده، در حالی که گسترش اسلام، حل مشکلات رسالت، برداشتن بارهای سنگین از دوش پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) و بلند شدن آوازه او در اقطار جهان، در «مدینه» واقع شد.

در پاسخ این سؤال بعضی گفته‌اند: منظور این است که بشارت آن قبلًا به پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) داده شد، و همان بود که بار اندوه و غم را از دل او برداشت.

و گاه گفته‌اند: «فعل ماضی» در اینجا معنی «مستقبل» را می‌بخشد، و نویدی است نسبت به آینده.

ولی، حق این است که: قسمتی از این امور در «مکه» مخصوصاً در اواخر دوران سیزده ساله‌ای که پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآلہ) در «مکه» مشغول به دعوت مردم بود، تحقق یافت، ایمان در قلوب عده زیادی نفوذ کرد، و مشکلات نسبتاً کمتر شد، اسم و آوازه پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآلہ)، همه جا پیچید، و زمینه برای پیروزی های بزرگ آینده فراهم گشت.

جالب این که: «حسان بن ثابت» شاعر معروف پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) در مدح آن حضرت، به مضمون همین آیه در شکل زیبائی اشاره کرده، می‌گوید:

وَضَمَّ إِلَهُ اسْمَ الْبَيِّ إِلَى اسْمِهِإِذَا قَالَ فِي الْخَمْسِ الْمُؤَدَّنِ أَشْهَدُ
وَشَقَّ لَهُ مِنْ إِسْمِهِ لِيُجَلَّهُ * * فَدُوْ الْعَرْشِ «مَحْمُودٌ» وَ هَذَا «مُحَمَّدٌ»:

«خداؤند اسم پیامبر را به اسم خود ضمیمه کرد * در آن هنگام که مؤذن در پنج نوبت آشْهَدُ... می‌گوید.

و از نام خود نامی برای او انتخاب کرد تا احترامش کند * لذا خداوند صاحب عرش، «محمود» است و او «محمد» است!

سیمرغ فهم هیچ کس از انبیاء نرفت آنجا که تو به بال کرامت پریده ای هر یک به قدر خویش به جائی رسیده اند *** آنجا که جای نیست، به جائی رسیده ای

در آیه بعد، به پیامبر ش مهمترین بشارت را می دهد و انوار امید را بر قلب پاکش می پاشد، می فرماید: «قطعاً با سختی آسانی است» (إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا).

و باز تأکید می کند: «قطعاً با سختی آسانی است» (إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا). غم مخور، مشکلات و سختیها به این صورت باقی نمی ماند، کارشکنی های دشمنان برای همیشه ادامه نخواهد یافت، و محرومیت های مادی و مشکلات اقتصادی و فقر مسلمین به همین صورت ادامه نمی یابد.

آن کس که تحمل مشکلات کند، و در برابر طوفان ها ایستادگی به خرج دهد، روزی، میوه شیرین آن را می چشد، روزی که فریاد دشمنان خاموش، کارشکنی ها بی رنگ، جاده های پیشرفت و تکامل صاف، و پیمودن مسیر حق آسان خواهد شد.

گرچه بعضی از مفسران، این آیات را اشاره به فقر مالی عمومی مسلمانان در آغاز ظهور اسلام شمرده اند، ولی گستردنگی مفهوم آیات، همه مشکلات را شامل می شود، این دو آیه، به صورتی مطرح شده که اختصاص به شخص پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآلہ) و زمان آن حضرت نیز ندارد، بلکه به صورت یک قاعده کلی و به عنوان

تعلیلی بر مباحث سابق مطرح است، و به همه انسان‌های مؤمن مخلص و تلاشگر نوید می‌دهد: همیشه در کنار سختی‌ها آسانی‌ها است، حتی تعبیر به «بعد» نمی‌کند، بلکه تعبیر به «مع» که نشانه همراهی است می‌کند.

آری، چنین است که با هر مشکلی، آسانی آمیخته، و با هر صعوبتی، سهولتی همراه است، و این دو همیشه با هم بوده و با هم خواهند بود.

این نوید و وعده الهی است که دل را نور و صفا می‌بخشد، به پیروزی‌ها امیدوار می‌کند، و گرد و غبار یأس و نومیدی را از صفحه روح انسان می‌زاداید.^(۱)

در حدیثی آمده است: پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: وَ أَعْلَمُ أَنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا، وَ أَنَّ مَعَ الصَّبَرِ النَّصْرًا، وَ أَنَّ الْفَرَجَ مَعَ الْكَرْبِ: «بدان با سختی‌ها، آسانی است، با صبر، پیروزی، و با غم و اندوه، خوشحالی و گشایش است».^(۲)

و در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می‌خوانیم: زنی شکایت همسرش را نزد آن حضرت برد که او چیزی بر من انفاق نمی‌کند، در حالی که همسرش واقعاً تنگدست بود، علی (علیه السلام) از این که همسر او را به زندان بیفکند خودداری کرد، و در جواب فرمود: إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (و اورا به صبر و شکیبانی دعوت کرد).^(۳)

آری:

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمندیر اثر صبر، نوبت ظفر آید

سپس، در آخرین آیات این سوره می‌فرماید: «پس هنگامی که از کار مهمی

۱ - از آنجه گفتیم روشن شد: الف و لام در «الْعُسْر» برای جنس است نه برای عهد، و واژه «یُسْر» گرچه به صورت نکره ذکر شده، ولی آن هم معنی جنسی را می‌رساند، و نکره بودن در این گونه موارد برای بیان عظمت است.

۲ و ۳ - «نور التقلین»، جلد ۵، صفحه ۶۰۴، حدیث ۱۱ و ۱۳.

فارغ می شوی به مهم دیگری پرداز» (فَإِذَا فَرَّغْتَ فَانصَبْ).
هرگز بیکار نمان، تلاش و کوشش را کنار مگذار، پیوسته مشغول مجاهده باش و پایان هر
مهمی را، آغاز مهم دیگر قرار ده.

و در تمام این احوال به خدا تکیه کن «و به سوی پروردگارت توجه نما» (وَ إِلَى رَبِّكَ
فَارْجَبْ).

رضایت او را بطلب، خشنودی او را جستجو کن، و به سوی قرب جوارش بشتاب.
مطابق آنچه گفته شد، آیه، مفهوم گسترده‌ای دارد که فراغت از هر مهمی، و پرداختن به مهم
دیگر را شامل می شود، و جهت گیری تمام تلاش‌ها را به سوی پروردگار توصیه می کند،
ولی غالب مفسران معانی محدودی برای آیه ذکر کرده‌اند، که می توان هر یک از آنها را به
عنوان مصدقی پذیرفت:

جمعی گفته اند: منظور این است: هنگامی که از نماز واجب فراغت یافتنی، به دعا پرداز و از
خدا تمذا کن، تا هر چه می خواهی به تو بدهد.

یا: هنگامی که از فرائض فارغ شدی، برای نافله شب برخیز.

یا: هنگامی که از دنیا فارغ شدی، به امور آخرت و عبادت و نماز پروردگارت پرداز.

یا: هنگامی که از واجبات فراغت پیدا کردی، به مستحباتی که خدا دستور داده، توجه کن.

یا: هنگامی که از جهاد با دشمن فارغ شدی، به عبادت برخیز.

یا: هنگامی که از جهاد با دشمن فارغ شدی، به جهاد نفس پرداز.

یا: هنگامی از ادای رسالت فارغ شدی، به تقاضای شفاعت برخیز!

در روایات متعددی که داشتمند معروف اهل سنت حافظ «حاکم حسکانی» در «شواهد التنزیل» نقل کرده، از امام صادق(علیه السلام) چنین آمده: «هنگامی که فراغت یافته، علی را به ولایت نصب کن». (۱)

«قرطبی» نیز در تفسیر خود از بعضی نقل کرده است: معنای آیه این است: «هنگامی که فراغت یافته، امامی را که جانشین تو است نصب کن» (هر چند نامبرده خودش این معنی را نپذیرفته است). (۲)

با توجه به این که در آیه شریفه، موضوع «فراغت»، معین نشده است و «فَأَنْصَبَ» از ماده «نصب» (بر وزن نسب) به معنی تعب و زحمت است، آیه بیانگر یک اصل کلی و فراگیر است، و هدف آن است که پیامبر را به عنوان یک الگو و سرمشق، از اشتغال به استراحت، بعد از پایان یک امر مهم، باز دارد، و تلاش مستمر و پی گیر را در زندگی به او گوشزد کند.

با توجه به این معنی روشن می شود: تمام تفاسیر فوق صحیح است، ولی هر کدام به عنوان یک مصدق از این معنی فraigir و عام.

و چه برنامه سازنده و مؤثری که رمز پیروزی و تکامل در آن نهفته است، اصولاً بیکار بودن و فراغت کامل، مایه خستگی، کم شدن نشاط، تبلی و فرسودگی، و در بسیاری از مواقع، مایه فساد و تباہی و انواع گناهان است.

قابل توجه این که: آمارها نشان می دهد، به هنگام تعطیلات مؤسسات آموزشی، میزان فساد گاهی تا هفت برابر بالا می رود!

به هر حال، مجموعه این سوره، بیانگر عنایت خاص الهی به پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآلہ)، تسلی او در برابر مشکلات، و وعده نصرت و تأیید او در فراز و

۱ - «شواهد التنزیل»، جلد ۲، صفحه ۳۴۹، احادیث ۱۱۱۶ تا ۱۱۱۹.

۲ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۱۰، صفحه ۷۱۹۹.

نشیب های راه رسالت است.
و در عین حال، مجموعه ای است امیدبخش، سازنده و حیات آفرین برای همه انسان ها و
همه رهروان راه حق.

نکته ها:

۱ - همان گونه که در بالا اشاره کرده ایم، در روایات متعددی آمده است: منظور از آیه «فَإِذَا
فَرَغْتَ فَأَنْصَبْ» (به عنوان بیان یک مصدق) نصب امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به خلافت،
بعد از انجام امر رسالت است.

«آلوسی» در «روح المعانی» بعد از نقل این سخن از بعضی از «اماکینه»، می گوید: آنها «فَأَنْصَبْ»
را با کسر «ص» خوانده اند، و به فرض که چنین باشد، دلیلی بر این نمی شود که منظور نصب
«علی بن ابیطالب» (علیه السلام) باشد، سپس از «زمخشی» در «کشاف» نقل می کند: اگر برای
شیعه چنین تفسیری ممکن باشد، «ناصیبی ها» (دشمنان علی (علیه السلام)) نیز می توانند آن را
به عنوان دستور به «نصب» (به معنی بعض علی بن ابیطالب) تفسیر کنند! (۱)

زیرا «إنصَبْ» (به فتح «ص») به معنی خود را به تعب بینداز و جد و جهد کن آمده، در حالی
که «إنصِبْ» (به کسر «ص») دستور به نصب کردن، بالا بردن و برپا داشتن است.

این مفسران چنین پنداشته اند: «شیعه» قرائت آیه را تغییر می دهد، تا برای مسئله ولايت به آن
استدلال کند، در حالی که هرگز نیاز به چنین تغییری نیست، بلکه همین قرائت معروف و
شناخته شده برای تفسیر مزبور کافی است؛ زیرا می گوید: بعد از فراغت از امر مهمی مانند
رسالت، برای امر مهم دیگری مانند

۱ - «روح المعانی»، جلد ۳۰، صفحه ۱۷۲ - تفسیر «کشاف»، جلد ۴، صفحه ۷۷۲.

ولایت تلاش و کوشش کن، و این به عنوان یک مصدق، کاملاً قابل قبول است. و می دانیم: پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) طبق حدیث معروف «غدیر» و احادیث فراوان دیگر که در کتب همه علمای اسلام آمده است، تلاش پی گیر و مستمری در این زمینه داشت. اما چقدر زننده است که دانشمندی همچون «زمخشری» که علی(علیه السلام) را به عنوان چهارمین پیشوای بزرگ اسلام و جانشین پیامبر(صلی الله علیه وآلہ) می شمرد، به خود اجازه دهد بگوید: «ناصیبی ها» نیز حق دارند آیه را به بغض علی بن ابیطالب(علیه السلام)تفسیر کنند، چه تعییر رکیک و زننده ای؟ آن هم از چنین مفسری!! راستی، تعصب چه پیامدهای زشتی که ندارد؟!

* * *

۲ - دانشمند معروف معتزلی «ابن ابی الحدید» در شرح «نهج البلاغه» از «زبیر بن بکار» - که به گفته او نه شیعه بود، و نه با «معاویه» دشمنی داشت - بلکه از علی(علیه السلام) کناره گیری کرد، و به مخالفان پیوست، از فرزند «مغیره بن شعبه» نقل می کند: «پدرم «مغیره» از عقل و درایت «معاویه» سخن بسیار می گفت، و از طرز تفکرش اعجاب داشت، ولی شبی از نزد او آمد، در حالی که بسیار غمگین و ناراحت بود، فهمیدم مسأله مهمی رخ داده است، از او سؤال کردم، دیدم از «معاویه» شدیداً بدگوئی می کند، علت را سؤال کردم، گفت: امشب با او خلوت کرده بودم، به او گفتم: تو به مقاماتی که می خواستی رسیده ای، اکنون در عدالت و گسترش خیرات بکوش؛ زیرا سن تو بالا رفته است، نسبت به «بنی هاشم» نیز نیکی کن؛ چرا که امروز تهدیدی برای تو محسوب نمی شوند، و این سبب نام نیک برای تو می شود.

او در پاسخ گفت: هیهات! چه نامی از من باقی می ماند؟

خلیفه اول و دوم آن همه کار کردند، چه نامی از آنها باقی مانده؟ ولی شما

«ابن ابی کبشه» (محمد^{صلی الله علیه وآلہ وسلم}) را بنگرید، که هر روز، پنج مرتبه نام او را بر فراز مأذنه ها به صورت «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» می برد، ای بیچاره! چه کاری از کارهای من بعد از او باقی می ماند؟ و چه نامی برای ما خواهد ماند؟ نه، به خدا سوگند مگر این که: این وضع دگرگون گردد و نام پیامبر مدفون شود!!(۱)

ولی، به مقتضای «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» خدا خواسته است این نام در سراسر تاریخ و در تمام جهان بشریت، بلند آوازه باشد، چه دیگران بپسندند یا نپسندند؟ خشنود باشند، یا ناخشنود؟ اساساً این تعبیرات را اگر بشکافیم، چه معنی خواهد داشت؟! لا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ!

۱ - «شرح نهج البلاغه»، جلد ۵، صفحه ۱۲۹ (عبارت «ابن ابی الحدید» در اینجا چنین است: «فَأَيُّ عَمَلٍ يَبْقَى؟ وَأَيُّ ذِكْرٍ يَدْعُومُ بَعْدَ هَذَا؟ لَا أَبَا لَكَ، لَا وَاللَّهِ إِلَّا دَفْنًا!»)

خداوند! قلب ما را از حب ذات تھی کن و از عشق خودت مملو ساز!
پروردگار! تو خود و عده داده ای که با هر مشکلی راحتی و آسودگی است، مسلمین امروز را
از این مشکلات عظیم و ناملائماتی که از ناحیه دشمنان به آنها می رسد آسوده ساز!
بارالها! نعمت ها و موهابت تو بر ما فراوان است، به ما توفیق شکرگزاری آنها را مرحمت فرم!

آمینَ يا رَبُّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره ألم نشرح(۱)

۱ - تصحیح: ۶ / ۳ / ۱۳۸۳.

از عجائب روزگار این که، زمان تأثیف این تفسیر، دوران جنگ تحمیلی «عراق» بر ضد «ایران» بود و دوران بمباران و تعرضات هوائی به شهرهای کشورمان و کلمات و دعاهای این مجلد اشاره به مسائل این جنگ دارد.

و امروز که ایام تصحیح این جلد است، عراق در اشغال شیطان بزرگ «آمریکا» و «انگلیس» است و روز قبل گلوه خمپاره ای به حرم امیر المؤمنان(علیه السلام) اصابت نمود، خیابان های «نجف» و «کربلا» زیر چرخ های تانک ها و قدم های سربازان آنها است. می گشند، زندان و شکنجه می کنند، که روزانه این اخبار را از رسانه ها می شنویم.

خداوند وسیله نجات این کشور را فراهم نماید. آمين!

سوره تین

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۸ آیه است

محتوای سوره تین

این سوره، در حقیقت بر محور آفرینش زیبای انسان، و مراحل تکامل، و انحطاط او دور می‌زند، و این مطلب با سوگنهای پر معنائی در آغاز سوره شروع شده است، و بعد از شمردن عوامل پیروزی و نجات انسان، سرانجام، با تأکید بر مسأله معاد و حاکمیت مطلقه خداوند، پایان می‌گیرد.

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآلہ) آمده است: مَنْ قَرَأَهَا أَعْطَاهُ اللَّهُ خَصْلَتَيْنِ: الْعَافِيَةُ وَالْيَقِينُ مَا دامَ فِي دَارِ الدُّنْيَا، فَإِذَا ماتَ أَعْطَاهُ اللَّهُ مِنَ الْأَجْرِ بَعْدَ مَنْ قَرَأَهَا هَذِهِ السُّورَةُ صِيَامَ يَوْمٍ؛^۱ «هر کس این سوره را بخواند، خداوند دو نعمت را مدامی که در دنیا است به او می‌بخشد: سلامت و یقین، و هنگامی که از دنیا برود، به تعداد تمام کسانی که این سوره را خوانده اند، ثواب یک روز روزه، به عنوان پاداش به او می‌بخشد». (۱)

این سوره در «مکه» نازل و آیه «وَ هَذَا الْبَلْدِ الْأَمِينُ» که در آن سوگند به شهر «مکه» با اسم اشاره نزدیک یاد شده، دلیل بر آن است.

۱ - «مجمع البيان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۱۰.

| | |
|---|---|
| وَالْتَّيْنِ وَالرَّيْتُونِ | ۱ |
| وَطُورِ سِينِينِ | ۲ |
| وَهَذَا الْبَلْدِ الْأَمِينِ | ۳ |
| لَقَدْ خَلَقْنَا إِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ | ۴ |
| ثُمَّ رَدَّنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ | ۵ |
| إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَأَنَّهُمْ أَجْرٌ عَيْرُ مَمْنُونٍ | ۶ |
| فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ | ۷ |
| أُلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ | ۸ |

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشايشگر

- ۱ - قسم به انجیر و زیتون (یا: قسم به سرزمین شام و بیت المقدس).
- ۲ - و سوگند به «طور سینین».
- ۳ - و قسم به این شهر امن (مکه).
- ۴ - که ما انسان را در بهترین صورت و نظام آفریدیم.
- ۵ - سپس او را به پائین ترین مرحله باز گرداندیم.
- ۶ - مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند که برای آنها پاداشی

تمام ناشدنی است!

۷- پس چه چیز سبب می شود که بعد از این همه (دلایل روشن) روز جزا را انکار کنی؟!

۸- آیا خداوند بهترین حکم کنندگان نیست؟!

تفسیر:

ما انسان را در بهترین صورت آفریدیم
در آغاز این سوره نیز، به چهار سوگند پر معنی برخورد می کنیم، که مقدمه برای بیان مطلب
پر اهمیتی است.

می فرماید: «قسم به تین، و زیتون» (وَالْتِينِ وَالرَّيْتُونِ).

* * *

«و سوگند به طور سینین» (وَطُورِ سِينِينَ). (۱)

* * *

«و سوگند به این شهر امن و امان» (وَهَذَا الْبَلَدُ الْأَمِينُ).

«تین» در لغت به معنی «انجیر» و «زیتون» همان زیتون معروف است، که ماده روغنی مفیدی از آن می گیرند.

در این که: آیا منظور، سوگند به همین دو میوه معروف است یا چیز دیگر؟ مفسران سخنان گوناگونی دارند.

در حالی که، بعضی آن را اشاره به همان دو میوه معروف می دانند که

۱- «سینین» را بعضی جمع «سینه» به معنی «درخت» دانسته اند، و با توجه به این که «طور» به معنی «کوه» است، مفهوم آن کوه پر درخت می شود.

بعضی نیز گفته اند: «سینین» اسم زمینی است که آن کوه بر آن قرار دارد.

بعضی نیز گفته اند: «سینین» به معنی پر برکت و زیبا است، و لغتی است به زبان اهل حبشه (روح المعانی، جلد ۳۰، صفحه ۱۷۳).

خواص غذائی و درمانی فوق العاده زیادی دارد.

بعضی دیگر معتقدند: منظور از آن، دو کوهی است که شهر «دمشق» و «بیت المقدس» بر آنها قرار گرفته؛ چرا که این دو محل، سرزمین قیام بسیاری از انبیاء و پیامبران بزرگ خدا است، و این دو قسم با سوگنهای سوم و چهارم که از سرزمین های مقدسی یاد می کند، هماهنگ است.

بعضی نیز گفته اند: نامگذاری این دو کوه به نام «تین» و «زیتون» به خاطر این است که: بر یکی از آنها درختان «انجیر» می روید، و بر دیگری درختان «زیتون».

بعضی نیز، «تین» را اشاره به دوران آدم دانسته اند؛ چرا که لباسی که آدم و حوا در بهشت پوشیدند، از برگ درختان انجیر بود، و زیتون را اشاره به دوران نوح(علیه السلام) می دانند؛ زیرا در آخرین مراحل طوفان، نوح، کبوتری را رها کرد، تا درباره پیدا شدن خشکی از زیر آب جستجو کند، او با شاخه زیتونی بازگشت، و نوح فهمید طوفان پایان گرفته و خشکی از زیر آب ظاهر شده است (لذا شاخه زیتون رمز صلح و امنیت است).

بعضی نیز، «تین» را اشاره به مسجد نوح(علیه السلام) که بر کوه «جودی» بنا شده می دانند، و زیتون را اشاره به «بیت المقدس».

ولی، ظاهر آیه در بد نظر، همان دو میوه معروف است، اما با توجه به سوگنهای بعد، مناسب دو کوه یا دو مرکز مقدس و مورد احترام می باشد.

لذا در حدیثی از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآلہ وسلم) می خوانیم: خداوند از میان شهرها چهار شهر را برگزید، و درباره آنها فرمود: وَ التّيْنُ وَ الزَّيْتُونُ وَ طُورِ سِينِينَ وَ هَذَا الْبَلْدُ الْأَمِينُ: «تین» «مدینه» است، «زیتون» «بیت المقدس» و «طور سینین» «کوفه» و

«هَذَا الْبَلَدُ الْأَمِينُ» (مکّه) است.^(۱)

منظور از «طور سیناء» ظاهراً همان «طور سیناء» است، که مفسران آن را اشاره به کوه «طور» معروف که در «صحرای سیناء» است دانسته اند، و در آنجا درختان پر با رزیتون وجود دارد. «سینا» را به معنی کوه پر برکت، یا پر درخت، یا زیبا، می دانند، و همان کوهی است که موسی(علیه السلام) به هنگام مناجات به آنجا می رفت.

بعضی نیز آن را کوهی در نزدیک «کوفه» و سرزمین «نجف» دانسته اند.

بعضی تصریح کرده اند: «سینین» و «سیناء» یکی است و معنای آن پر برکت است.

و اما «هَذَا الْبَلَدُ الْأَمِينُ» مسلماً اشاره به سرزمین «مکّه» است، سرزمینی که حتی در عصر جاهلیت به عنوان منطقه امن و حرم خدا شمرده می شد، و کسی در آنجا حق تعرض به دیگری نداشت، حتی مجرمان و قاتلان وقتی به آن سرزمین می رسیدند، در امنیت بودند. این سرزمین، در اسلام اهمیت فوق العاده ای دارد، حیوانات و درختان و پرندگان او، - چه رسد به انسان ها - از امنیت خاصی باید در آنجا بروخوردار باشند.^(۲)

این نکته نیز، قابل دقت است: واژه «تین» در قرآن مجید، تنها در اینجا ذکر شده، در حالی که کلمه «رزیتون» شش بار صریحاً در قرآن مجید آمده، و یک بار

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۶۰۶، حدیث ۴ - درست است که در آن زمان «کوفه» به صورت یک شهر بزرگ نبود، ولی با توجه به عبور شط فرات از آن سرزمین، مسلماً در آن زمان آبادی های فراوانی در آنجا وجود داشته است، «از تواریخ نیز استفاده می شود که قبل از اسلام نیز در آنجا شهری وجود داشت» (دائرة المعارف مصاحب، جلد ۲، ماده کوفه).

۲ - واژه «امین» در اینجا ممکن است «فعیل» به معنی «فعال» باشد و مفهومش «ذو الامانة» است و یا «فعیل» به معنی مفعول یعنی سرزمینی که مردم در آن در امنیتند.

هم به صورت اشاره، در آنجا که می فرماید: وَ شَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سِينَاءَ تَبْيَثُ بِاللَّهُنَّ وَ صِبْغٌ لِلَّاهِكِلِينَ: «و درختی که از طور سینا می روید و از آن روغن و نان خورش برای خورندگان فراهم می گردد».(۱)

نکته:

ارزش غذائی انجیر و زیتون!

و هر گاه این دو قسم (تین و زیتون) را بر معنی ابتدائی آنها حمل کنیم، یعنی انجیر و زیتون معروف، باز سوگند پر معنای است، زیرا: «انجیر» دارای ارزش غذائی فراوانی است و لقمه ای است مُعَدّی و مُقوّی برای هر سن و سال و خالی از پوست و هسته و زوائد.

غذاشناسان می گویند:

«از انجیر می توان به عنوان قند طبیعی جهت کودکان استفاده نمود، ورزشکاران و آنها که گرفتار ضعف و پیری اند، می توانند از انجیر برای تغذیه خود استفاده کنند». می گویند: «افلاطون» به قدری انجیر را دوست می داشت، که بعضی آن را دوست فیلسوفان نامیده اند، و «سقراط» انجیر را جذب کننده مواد نافع و دفع کننده مضار می دانسته. «جالینوس»، رژیم مخصوصی از انجیر برای پهلوانان تنظیم کرده بود، به پهلوانان «روم» و «یونان قدیم» نیز انجیر داده می شد.

دانشمندان غذاشناس می گویند: انجیر سرشار از ویتامین های مختلف و قند است، و در بسیاری از بیماری ها، از آن به عنوان یک دارو می توان استفاده

کرد، مخصوصاً هر گاه انجیر و عسل را به طور مساوی مخلوط کنند، برای زخم معده بسیار مفید است، خوردن انجیر خشک فکر را تقویت می کند، خلاصه، به علت وجود عناصر معدنی در انجیر که سبب تعادل قوای بدن و خون می گردد، انجیر را غذای هر سن و شرائطی معرفی کرده اند.

در حدیثی، از امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) آمده است: *الَّذِينُ يَذْهَبُ إِلَيْهِنَّ بِالْبَخْرِ وَ يَشُدُّونَ الْفَمَ وَ الْعَظْمَ، وَ يُبْنِيُّنَ الشَّعْرَ، وَ يَذْهَبُ بِالدَّاءِ وَ لَا يُخْتَاجُ مَعَهُ إِلَى دَوَاءٍ وَ قَالَ*(علیه السلام): *الَّذِينُ أَشْبَهُ شَيْءٌ بِنَبَاتِ الْجَنَّةِ*:

«انجیر بوی دهان را می برد، لثه ها و استخوان ها را محکم می کند، مو را می رویاند، درد را برطرف می سازد، و با وجود آن نیاز به دارو نیست، و نیز فرمود: انجیر شبیه ترین اشیاء به میوه بهشتی است».^۱

و اما درباره «زیتون» غذاشناسان و دانشمندان بزرگی که سالیان دراز از عمر خود را در راه مطالعه خواص گوناگون میوه ها صرف کرده اند، برای زیتون و روغن آن اهمیت فوق العاده ای قائلند، و معتقدند: کسانی که می خواهند همواره سالم باشند، باید از این اکسیر حیاتی استفاده کند.

روغن زیتون، دوست صمیمی کبد آدمی، و برای رفع عوارض کلیه ها، سنگ های صفرابی، قولنج های کلیوی، کبدی، و رفع یبوست بسیار مؤثر است.

به همین دلیل، از درخت زیتون به عنوان «شجره مبارکه» در قرآن مجید یاد شده است. روغن زیتون نیز، سرشار از انواع ویتامین ها است و دارای فسفر، گوگرد، کلسیوم، آهن، پتاسیم و منگنز است.

۱ - «کافی»، جلد ۷، صفحه ۳۵۸، مرحوم «علامه مجلسی» در «بحار الانوار»، جلد ۶۶، صفحه ۱۸۴ روایات متعددی در زمینه خواص انجیر آورده است.

۲ - «اولین دانشگاه و آخرین پیامبر»، جلد ۹، صفحه ۹۰ به بعد.

مرهم هائی را که از روغن زیتون و سیر تهیه می شود، برای انواع دردهای روماتیسمی مفید

دانسته اند، سنگ های کیسه صfra، به وسیله خوردن روغن زیتون از بین می روند.(۱)

در خبری از امیر مؤمنان علی(علیه السلام) می خوانیم: ما أُفْرَأَيْتُ يَأْتِيَنَا بِالْخَلٌّ وَالزَّيْتِ وَ

ذلِكَ إِدَامُ الْأَنْبِيَاءِ: «خانه ای که در آن از سر که و روغن زیتون به عنوان نان خورش استفاده

می کنند، هرگز خالی از طعام نمی شود، و این غذای پیامبران است». (۲)

و در حدیثی، از امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) آمده است: نِعَمَ الطَّعَامُ الزَّيْتُ: يُطَيِّبُ

النَّكَهَةَ، وَيَذْهَبُ بِالْبُلْغَمِ، وَيُصَقِّي الْلَّوْنَ، وَيَشُدُّ الْعَصَبَ، وَيَذْهَبُ بِالْوَصَبِ، وَيُطْفِئُ الْغَضَبَ:

«روغن زیتون غذای خوبی است، دهان را خوشبو، و بلغم را برطرف می سازد، رنگ صورت

را صفا و طراوت می بخشد، اعصاب را تقویت کرده، بیماری و درد و ضعف را از میان می برد

و آتش خشم را فرو می نشاند». (۳)

این بحث را با حدیثی از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآلہ) پایان می دهیم، فرمود: كُلُوا الزَّيْتَ وَ

ادَّهِنُوا بِهِ فَإِنَّهُ مِنْ شَجَرَةِ مُبَارَكَةٍ: «روغن زیتون را بخورید و بدن را با آن چرب کنید که از

درخت مبارکی است». (۴)

* * *

بعد از ذکر این قسم های پر محتوای چهارگانه، به جواب قسم پرداخته، چنین می فرماید:

«مسلمًاً ما انسان را در بهترین شکل و نظام آفریدیم» (لَقَدْ خَلَقْنَا

۱ - «اولین دانشگاه و آخرین پیامبر»، جلد ۹، صفحه ۱۳۰ به بعد.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۶۶، صفحه ۱۸۰، حدیث ۶. مشابه آن در «کافی»، جلد ۶، صفحه ۳۲۸،

حدیث ۷ و «وسائل الشیعه»، جلد ۲۵، صفحه ۸۶، حدیث ۳۱۲۶۲ (چاپ آل الیت) و «بحار الانوار»، جلد ۱۱، صفحه ۶۷، حدیث ۱۹ آمده است.

۳ - «بحار الانوار»، جلد ۶۶، صفحه ۱۸۳، حدیث ۲۵.

۴ - «بحار الانوار»، جلد ۶۶، صفحه ۱۸۲، حدیث ۱۹.

الإِنْسَانَ فِي أَخْسَنِ تَقْوِيمٍ).

«تقویم» به معنی چیزی به صورت مناسب در آوردن، و نظام معتدل و کیفیت شایسته است، و گسترده‌گی مفهوم آن، اشاره به این است که: خداوند انسان را از هر نظر موزون و شایسته آفرید، هم از نظر جسمی، و هم از نظر روحی و عقلی؛ چرا که هر گونه استعدادی را در وجود او قرار داده، و او را برای پیمودن قوس صعودی بسیار عظیمی آماده ساخته، و با این که انسان «جرم صغیری» است، «عالیم کبیر» را در او جا داده و آن قدر شایستگی‌ها به او بخشیده، که لایق خلعت: وَ لَقَدْ كَرِمَنَا بَنَى آدَمَ: «ما فرزندان آدم را کرامت و عظمت بخشیدیم»^(۱) شده است.

همان انسانی که بعد از اتمام خلقتش می‌فرماید: فَتَبَارِكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ: «پس بزرگ و پر برکت است خدائی که بهترین خلق کنندگان است»!^(۲)

* * *

ولی، همین انسان با تمام این امتیازات، اگر از مسیر حق منحرف گردد، چنان سقوط می‌کند که به «اسفل السافلین» کشیده می‌شود، لذا در آیه بعد می‌فرماید: «سپس ما او را به پائین ترین مراحل باز گرداندیم» (ثُمَّ رَدَّنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ).

می‌گویند: همیشه در کنار کوه‌های بلند، دره‌های بسیار عمیق وجود دارد، و در برابر آن قوس صعودی تکامل انسان، قوس نزولی و حشتتاکی دیده می‌شود، چرا چنین نباشد، در حالی که موجودی است مملو از استعدادهای سرشار، که اگر در طریق صلاح از آن استفاده کند، بر بالاترین قله افتخار قرار می‌گیرد، و اگر این همه هوش و استعداد را در طریق فساد به کار اندازد، بزرگترین مفسدۀ را

۱ - اسراء، آیه ۷۰.

۲ - مؤمنون، آیه ۱۴.

می آفریند و طبیعی است که به «اسفل السافلین» کشیده شود.

* * *

ولی، در آیه بعد، می افزاید: «مگر کسانی که ایمان آورده اند و اعمال صالح انجام داده اند که برای آنها پاداشی است قطع نشدنی» (إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أُجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ). «مَمْنُونٌ» از ماده «مَنْ» در اینجا به معنی قطع یا نقص است، بنابراین «غَيْرُ مَمْنُونٌ» اشاره به پاداشی دائمی و خالی از هر گونه نقص است.

و بعضی گفته اند: منظور خالی از منت بودن است، اما معنی اول مناسب تر به نظر می رسد. بعضی جمله «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أُسْفَلَ سَافِلِينَ» را به معنی ضعف، ناتوانی و کم هوشی فوق العاده دوران پیری تفسیر کرده اند، ولی در این صورت، با استثناء آیه بعد سازگار نیست، بنابراین، با توجه به مجموع آیات قبل و بعد، همان تفسیر اول درست به نظر می رسد.

* * *

آن گاه، این انسان ناسپاس و بی اعتنا به دلائل و نشانه های معاد را مخاطب ساخته، می گوید: «چه چیز سبب می شود که تو بعد از این همه دلائل، روز جزا را تکذیب کنی؟! (فَمَا يُكَذِّبُ
بَعْدَ بِالدِّينِ).

ساختمان وجود تو از یکسو، و ساختمان این جهان پهناور از سوی دیگر، نشان می دهد: زندگی چند روزه دنیا، نمی تواند هدف نهائی آفرینش تو و این عالم بزرگ باشد.

اینها همه مقدمه ای است برای جهانی وسیع تر و کامل تر، و به تعبیر قرآن «نشاه اولی» خود خبر از «نشاه اخri» می دهد، چرا انسان متذکر نمی شود (و

لَقَدْ عَلِمْتُمُ الْشَّهَادَةِ الْأُولَى فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ). (۱)-({۲)

عالمن گیاهان، پیوسته و در هر سال، منظره مرگ و حیات مجدد را در برابر چشم انسان مجسم می سازند، و آفرینش های پی در پی دوران جنینی، هر کدام معاد و حیات مجددی محسوب می شود، با این همه چگونه این انسان، روز جزا را انکار می کند؟ از آنچه گفتیم، روشن می شود: مخاطب این آیه، نوع انسان است، و این احتمال که: «مخاطب شخص پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآل‌ه) باشد و منظور این است که: با وجود دلائل معاد، چه کسی یا چه چیزی می تواند تو را تکذیب کند» بعید به نظر می رسد. و نیز روشن شد: منظور از «دین» در اینجا، آئین و شریعت نیست، بلکه همان جزا و روز جزا است، آیه بعد نیز گواه بر این معنی است.

* * *

چنان که می فرماید: «آیا خداوند بهترین حکم کنندگان و داوران نیست؟! (أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ).

و اگر دین را به معنی کل شریعت و آئین بگیریم، معنی این آیه چنین می شود: «آیا خداوند احکام و فرمان هایش از همه حکیمانه تر و متقن تر نیست؟»^۱ یا این که: آفرینش پروردگار در مورد انسان از هر نظر آمیخته با حکمت، علم و تدبیر است. ولی چنان که گفتیم، معنی اول مناسب تر به نظر می رسد. در حدیثی آمده است: موقعی که پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآل‌ه) سوره «والتین» را تلاوت

۱ - در جلد ۲۳، صفحه ۲۲۹ به بعد، هفت دلیل بر مسأله «معاد» با استفاده از آیات سوره «واقعه» بیان شده است.

۲ - واقعه، آیه ۶۲.

می فرمود، وقتی به آیه «أَلَيْسَ اللَّهُ بِحُكْمِ الْحَاكِمِينَ» می رسید، می فرمود: بلی وَ أَنَا عَلَى ذَلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ: «آری، خداوند احکم الحاکمین است و من بر این امر گواهم». (۱)

خداوند! ما نیز گواهی می دهیم که تو احکم الحاکمینی.
 پروردگار! خلقت ما را در بهترین صورت قرار داده ای، توفیقی مرحمت کن تا عمل و اخلاق
 ما نیز در بهترین صورت باشد!
 بارالله! پیمودن راه ایمان و عمل صالح جز به لطف تو میسر نیست، ما را در این راه مشمول
 الطافت فرما!

آمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره تین (۲)

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۱۲ - همین مضمون در تفسیر «روح البیان»، «قرطی» و «فى ظلال»، ذیل آیه مورد بحث آمده است.

۲ - تصحیح: ۶ / ۳ / ۱۳۸۳.